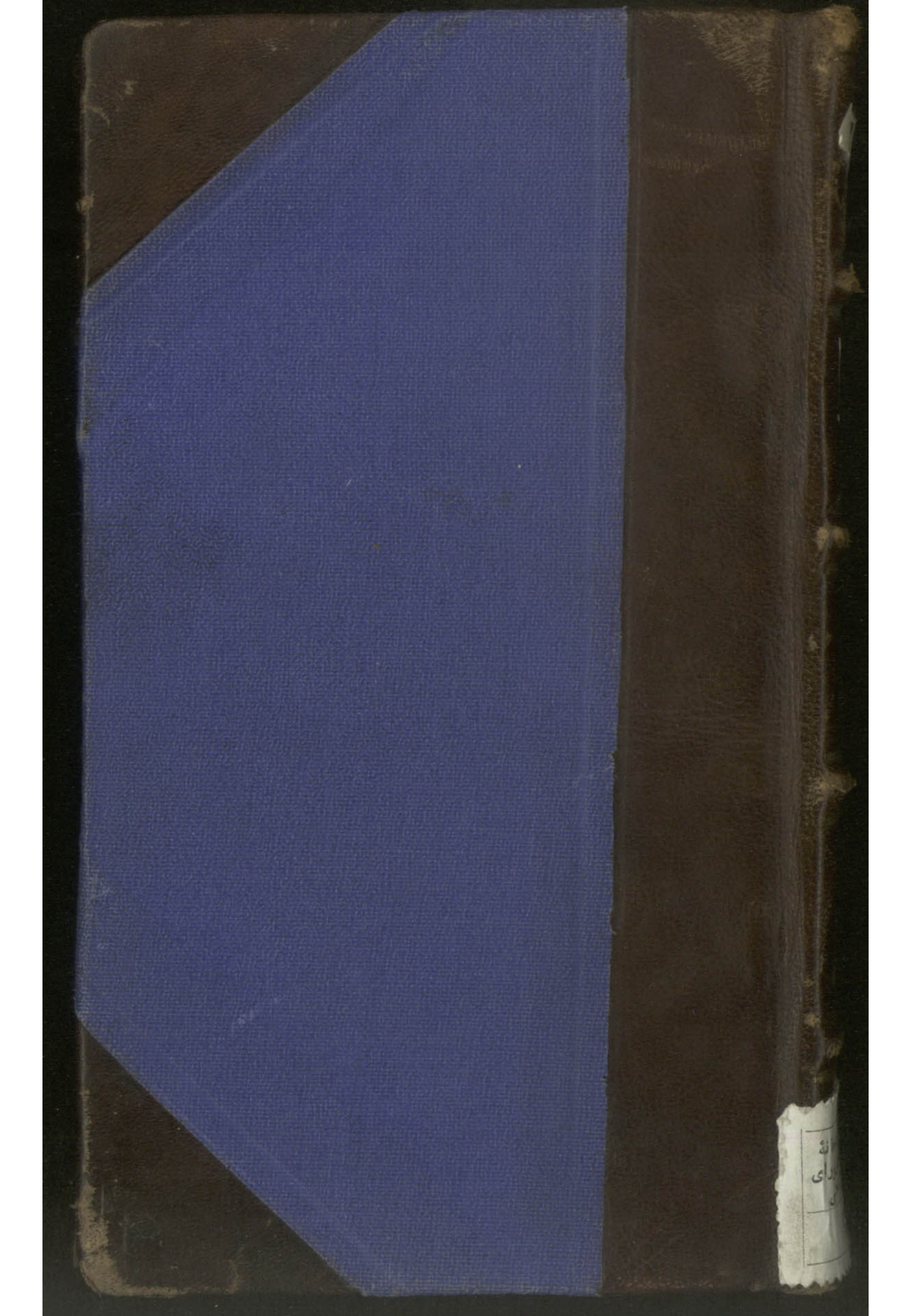
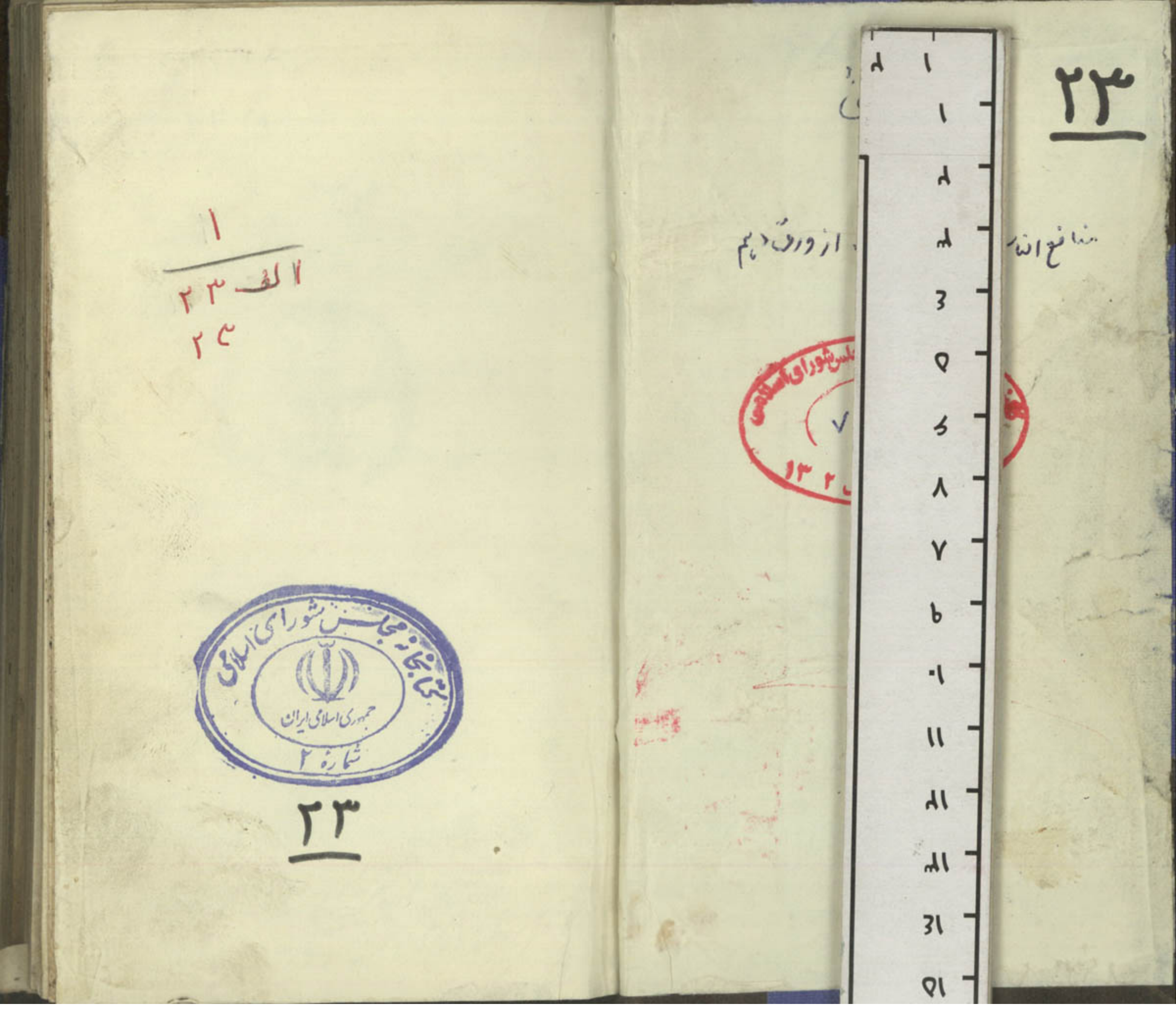




خفی علائی

۱

منافع الناس یحیی ابن سعد، از ورق دهم



از اوراق ماهها وضع کنند جهت احکام فصول و قرانات
وجهت تواریخ و زواید دیگر بر حسب عادة هر قومی از شرح
مستغنی باشد اینست معرفة تقویم و بعد ازین بعضی از آنچه محتاج
باشد در معرفت تقویم هم پاریم بر سبیل اختصار **فصل**
هفدهم در خانه و وبال ستارگان جدی و دلو خانهاء زحل اند قوس
وحوت خانهاء مشتری حمل و عقرب خانهاء مریخ ثور و میزان
خانهاء زهره جوزا و سنبله خانهاء عطارد سرطان خانه ماه اسد
خانه آفتاب و مقابله خانه هر کوکبی وبال او بود پس خانهاء این
وبال زحل بود و خانهاء او وبال ایشان و خانهاء مشتری وبال عطارد
و خانهاء عطارد وبال مشتری و خانهاء مریخ وبال زهره و خانهاء
زهره وبال مریخ و راس و ذنب را خانه و وبال نباشد **فصل**
هجدهم در شرف و هبوط ستارگان شرف آفتاب نوزده درجه
حمل است و شرف ماه سوم درجهٔ ثور و شرف زحل بیست و یکم
درجهٔ میزان و شرف مشتری پانزدهم درجهٔ سرطان و شرف مریخ بیست
و هشتم درجهٔ جدی و شرف زهره بیست و هشتم درجهٔ حوت و
شرف عطارد پانزدهم درجهٔ سنبله و شرف راس سیم درجهٔ جوزا
و شرف ذنب سوم درجهٔ قوس و برج شرف همه شرف باشد
الا آنکه درجه قویتر باشد و تا کوکب روی بشرف دارد قوت شرف
در فزاید دارد و چون از آن درجه بگذرد روی در نقصان نهد و هبوط

از اوراق ماهها وضع کنند

هر کوکب مقابله شرف او بود هم بدان درجه و حالش همچون حال
شرف بود و گویند [illegible] محترقه میان هبوط آفتاب و هبوط ماه
بود یعنی از اول درجه نوزدهم [illegible] تا اول درجه چهارم از عقرب

فصل نوزدهم در مثلثات و ارباب [illegible] آن حمل و اسد و قوس
آتشی اند و ارباب این مثلثه بروز آفتاب و [illegible] مشتری و زحل اندرین
ترتیب و بشب مشتری بر آفتاب مقدم دارند [illegible] ثور و سنبله و جدی مثلثه
خاکی اند و ارباب این مثلثه بروز زهره [illegible] قمر و مریخ اند و بشب
[illegible] بر زهره مقدم دارند و جوزا و [illegible] ن و دلو مثلثه هوایی اند
و ارباب این مثلثه بروز زحل و [illegible] عطارد و مشتری اند و بشب
عطارد بر زحل مقدم دارند و سرطان و عقرب و حوت مثلثه
آبی اند و ارباب این مثلثه بروز مریخ و زهره و قمر باشند
و بشب زهره بر مریخ مقدم دارند

فصل بیستم در حدود کواکب هر یکی را از کواکب متحیره در هر برجی جدی بود
و آن چند درجه معین باشد و در حدود خلاف کرده اند
و مشهورتر حدود مصریانست و آن برین تفصیل است که درین
درین جدول [illegible] ده اند

البروج	جداول حدود الکواکب علی مذهب الحکماء المصریین



یعنی زهره و ثلث اول ثور آنرا که شیب زهره برد یعنی عطارد و ثلث
دوم قمر را و ثلث سوم ثور آنرا که بالای همه است یعنی زحل و بعد از آن
ثلث اول جوزا را بمشتری و هم برین ترتیب تا آخر حوت که نوبت
هم با مریخ رسد و او را دو وجه در پهلوی هم افتد و آن ثلث آخر حوت
و ثلث اول حمل باشد و وجه را صورت نیز خوانند و باشد که بروج
را بعینه ثلثها قسمت کنند و ثلث از هر برجی بصاحب آن برج دهند

وثلث دوم بصاحب آن برج راکه از همان مثلثه بعد ازو بود وثلث
آخر صاحب آن برج راکه باقی بود ازان مثلثه مثلا ثلث اول
حمل را بمریخ دهند وثلث دوم بشمس که صاحب اسدست وثلث
سوم مشتری را که صاحب قوس است وهمچنین در دیگر برجها قسمت
بدین نوع کنند و آن نوع قسمت را دریجان خوانند وهمچنین هر برجی
را به قسم [illegible] کنند وقسم اول از حمل بمریخ دهند که صاحب
[illegible] دوم بصاحب ثور یعنی زهره وقسم سوم بصاحب جوزا
[illegible] وهمچنین تا قسمها حمل تمام شود پس اول ثور
بصاحب جدی [illegible] بود یعنی زحل وقسم دوم هم اورا بود جهت
دلو وسوم مشتری را بود که صاحب حوت است وچهارم مریخ را
که صاحب حمل است همچنین تا آخر بروج وازین ترتیب
لازم آید که هر قسم از هر برج که یکی مثلثه باشد یکی کوکب را بود مثلا
قسم اول ودوم را از مثلثه خاکی یعنی هم از ثور وهم از سنبله
هم از جدی زحل را بود وقسم سیم مشتری را که صاحب حوتست
واین قسم را **نهبهر** گویند وهمچنین هر برجی را بدوازده قسم کنند هر قسمی
را دو درجه ونیم اول بصاحب برج دهند و برج ودوم بصاحب برجی
که بعد ازو بود بترتیب تا تمامت اقسام بصاحب بروج دوازده
گانه دهند واین را اثناعشریه خوانند وچون کوکبی یا دلیلی دیگر
در برجی بود وچند درجه ودقیقه ازان برج قطع کرده بود و دو

درجه

درجه ونیم ازان مقدار حصه همان برج بود ودو درجه ونیم حصه
برجی که بعد ازان بود تا آنجا که کمتر از حصه برجی ماند ازان قدر دو
درجه دوازده درجه و هر پنج دقیقه را یک درجه و هر دقیقه را دوازده
دقیقه بدهند از برجی که نوبت با و رسیده باشد تا آنجا رسد که
موضع اثناعشریه باشد مثلا کوکبی در یازده درجه وچهل ودو
دو دقیقه از ثور باشد ازین مبلغ دو درجه حصه چهار برج باشد
که برجها ثور وجوزا وسرطان واسد باشند [illegible] دوازده
درجه باشد وچهل دقیقه را هشت درجه دیگر [illegible]
ودو دقیقه را بیست وچهار دقیقه وآن جمله از برج سنبله [illegible]
نوبت با و رسیده است پس اثناعشریه آن کوکب بیست [illegible]
وچهار دقیقه از سنبله باشد وهم برین قیاس باید کرد **فصل**
بیست ودوم در اوج وحضیض ستارگان اوجها آفتاب و پنج
ستاره متحیره در هر دو هزار سال از برجی ببرجی و برجی شوند و هر
شصت وشش سال شمس درجه قطع کنند وحضیضها ایشان
مقابل اوجها بود الا کوکب عطارد را که اورا دو حضیض [illegible]
ودرین تاریخ که ششصد و پنجاه وهشت است هجری اوج **زحل**
در دهم درجه قوس است واوج **مشتری** در آخر درجه سنبله واوج
مریخ در هفدهم درجه اسد واوج **شمس** در بیست وهشتم درجه
جوزا واوج **زهره** در هفدهم درجه جوزا واوج **عطارد** در اول درجه

عقرب وحضیضها ازینجا معلوم شود واین اوجها بحسب زیج
شاهیست ودر دیگر زیجها مختلف بود واما قمر را اوج در وقت
اجتماع واستقبال باشد وحضیض در وقت دو تربیع آفتاب

فصل بیست وسوم در احوال بروج حمل وثور وجوزا بهاری
اند یعنی چون آفتاب درین برجها باشد بهار بود وسرطان
واسد وسنبله برجها تابستان اند ومیزان وعقرب وقوس برجها
خریف اند [illegible] ودلو وحوت برجها زمستان وبرجها اوایل این
[illegible] را منقلب خوانند وآن حمل وسرطان ومیزان وجدی
[illegible] میانه فصلها را ثابت خوانند وآن ثور واسد وعقرب
ودلو اند وبرجها آخر این فصلها را ذو جسدین خوانند وآن جوزا و
سنبله وقوس وحوت اند وبرجها بهار وتابستان شمالی اند وعالی
وبرجها خریف وزمستان جنوبی ومنخفض وحمل مذکر ونهاری
بود وثور مونث ولیلی وبدین ترتیب یکی مذکر ونهاری ویکی مونث
ولیلی پس بروج مثلثه آتشی وهوایی مذکر ونهاری باشند و
بروج مثلثه خاکی وآبی ومونث ولیلی بروج آتش وخاک خشک
باشند وبروج هوایی وآبی تر وبروج زمستان وبهار معوجة الطلوع
وبروج تابستان وخریف مستقیمة الطلوع

فصل بیست وچهارم در احوال کواکب زحل ومریخ نحس اند زحل نحس اکبر ومریخ نحس
اصغر ومشتری وزهره سعد اند مشتری سعد اکبر وزهره سعد اصغر

وعطارد

وعطارد با نحس نحس باشد وبا سعد سعد ونیز ین از تثلیث
وتسدیس سعد باشند ونیز ین از تثلیث وتسدیس سعد باشند واز
مقابله وتربیع ومقارنه نحس وراس سعد است وذنب نحس وکیدم
نحس وکواکب علوی وشمس مذکر اند وزهره وقمر مونث مرجه مذکر
باشد الا مریخ نهاری اند وزهره وقمر لیلی وزحل سرد وخشک و
مریخ وشمس گرم وتر وباعتدال نزدیک وقمر سرد وتر وعطارد با هر کوکبی
طبیعت او گیرد ودر تذکیر وتانیث همچنین بود

فصل بیست وپنجم در خانها دوازده خانه آن برج ودرجه که از مشرق طلوع
کنند در هر وقتی آنرا طالع خوانند وآن خانه زندگانی وجان و
عمر باشد وابتداء هر کاری تعلق بدان دارد وبعد ازان خانه **دوم**
باشد وآن خانه مال ومعیشت بود وازان پس خانه **سوم** وآن خانه
برادران وخواهران وخویشان وتحویل نزدیک باشد بس خانه **چهارم**
بود وآنرا وتد الارض خوانند وآن خانه پدران وملکها وعواقب
کارها باشد خانه **پنجم** خانه فرزندان وشادیها وهدیها باشد خانه
ششم خانه بندگان وخدمتکاران ورنجوریها وچهارپایان خرد باشد
خانه **هفتم** وتد غارب مجموع نظیر طالع وآن خانه زنان وانبازان وخصمان
باشد خانه **هشتم** خانه ترس ومرگ ونکبت ومیراث باشد خانه **نهم**
خانه سفر وعلم ودین باشد خانه **دهم** خانه عمل وسلطان ووالده
بود وآنرا وسط السما خوانند خانه **یازدهم** خانه امید ها وسعادت

دوستان باشد خانه دوازدهم خانه دشمنان و بدبختی و چهارپایان
باشد و هر خانه را درجه و دقیقه باشد از برجی و آنرا موضع خانه
خوانند و حد هر خانه از پنج درجه پیش ازان موضع باشد با پنج درجه
پیش از موضع خانه که بعد ازو بود و ازین خانها طالع و دهم و هفتم
و چهارم را وتد خوانند و یازدهم و پنجم و دوم و هشتم را مایل الاوتاد
خوانند و نهم و سیم و دوازدهم و ششم را زایل خوانند و دوم و هشتم
و ششم و دوازدهم ساقط از طالع بود و از همه خانها اقوی طالع
[illegible] بود پس هفتم و چهارم پس یازدهم پس پنجم پس نهم پس سیم
پس دوم و هشتم و ضعیف ترین همه دوازدهم و ششم باشند
که هم زایل اند و هم ساقط و این دوازده خانه چهار ربع باشد
یکی از عاشر تا طالع و آن مذکر بود و دیگر از طالع تا رابع و آن
مونث بود و این دو ربع صاعد بود و مقابل ربع مذکر مذکر بود
و مقابل ربع مونث مونث و مقابل صاعد منحدر و از خانها طالع
و هرچه نام او طاق بود چون سیم و پنجم مذکر بود و هرچه نام او جفت
بود مونث باشد.

فصل بیست و ششم

در فرح کواکب آنچه
بدان مانند فرح زحل در دوازدهم بود و فرح مریخ در ششم و فرح مشتری
در یازدهم و فرح زهره در پنجم و فرح شمس در نهم فرح قمر در سیم
فرح عطارد در طالع و مقابل فرح را ترح و آفت خوانند و بودن
کواکب نهاری را بروز فوق الارض و بشب تحت الارض حیز

خوانند

خوانند و کواکب لیلی برعکس حیز خوانند و همچنین بودن کواکب
مذکر در ربع و خانه مذکر و بودن کواکب مونث در ربع و خانه مونث
قوی دیگر باشد شبه فرح حیز.

فصل بیست و هفتم

در حال نظرها تثلیث و تسدیس نظر دوستی اند تثلیث تمام دوستی
تسدیس نیم دوستی مقابله و تربیع نظر دشمنی اند مقابله تمام دشمنی
تربیع نیم دشمنی نظر دوستی بسعود نیک باشد [illegible] دشمنی بنحوس
بد بود نظر دشمنی بسعود بد نباشد نظر دوستی بنحوس [illegible] باشد
مقارنه و مجاسده با سعود تمامت شادی باشد و با نحوس تمامت
نحوس و شاطر یا بی نظر بود و حد نظر را جرم خوانند و جرم علوی
نه درجه پیش از کوکب بود و نه درجه پس جرم سفلیین هفت درجه
پیش و هفت درجه پس و جرم مریخ هشت درجه پیش و هشت درجه
پس و جرم آفتاب در هر جانب پانزده درجه و جرم قمر در هر جانب
دوازده درجه و جرم راس و ذنب همچون قمر و کوکبی که بکوکبی ناظر خواهد
شد چون بحد درجه رسد متصل شود و اتصال تمام انگاه بود
که میان ایشان کمتر از نیمه جرم هردو کوکب بود و چون کمتر از
نیمه جرم آن کوکب شود ازان هردو که نظر خواهند کرد که جرم او کمتر
باشد اتصال بغایت رسیده بود و چون از نظر بگذرد منصرف شود
و درجات انصراف چون درجات اتصال باشد و چون قمر بسوی اتصال
کند که بکوکبی ناظر خواهد شد اما بحد اتصال هنوز نارسیده باشد

وجون گویند بعید الاتصال است واگر منصرف شده باشد و
دیگر کوکبی را نخواهد دید گویند خالی السیر است واگر در برج هیچ
کوکب را از کواکب شش گانه باقی نبیند اصلا گویند وحش السیر است

فصل بیست و هشتم در مدلولات کواکب از طبقات مردم

زحل کوکب پیران و دهقانان وارباب خاندان قدیم ومردم سیاه
باشد مشتری کوکب قضاة واشراف واصحاب مناصب و
مریخ کوکب سپاهیان واهل سلاح وترکان وعیاران ودز
دان شمس کوکب پادشاهان وبزرگان واهل امر ونهی زهره
کوکب زنان وخادمان ومعاشران واهل طرب باشد عطارد
کوکب دبیران واصحاب دیوان وعالمان وزیرکان قمر کوکب
رسولان و پیکان ومسافران فصل بیست و نهم در احوال
روزها جون قمر ناظر بسعود باشد بیشتر کارها را شایسته بود
اگر اتصال بمشتری بود از برج منقلب تجارت وخرید وفروخت
را نیک بود واز برجی ثابت دخول بلد وبنیاد کارها کلی نهادن
واز برج دوجسدین سفر را واگر اتصال زهره بود از بروج
منقلب جامه بریدن وپوشیدن واز بروج ثابت الا عقرب
زفاف کردن واز بروج دوجسدین تزویج وشوکت را واگر
ناظر بنحوس بود بنظر دشمنی الا شر وتخریب بناها وقتل
سباع واگر بنظر دوستی بود با زحل از بروج ارضی عمارت وزراعت

را شایسته بود واز بروج آبی جوی بریدن کاریزها وجویها واز بروج ثابت
بنا شهرها وحصارها وبرج از بروج منقلب سواری وگوی زدن واز
بروج ثابت تعبیه لشکر را واز بروج ذو جسدین اصلاح وترتیب
آلات حرب را واگر ناظر بشمس بود از بروج منقلب نظر دوستی سفر و
دیدن ملوک واز بروج ثابت دخول بلد وابتداء اشغال واعمال سلطانی
ونبشتن علما واز بروج دوجسدین دیگر کارها نزدیکی را واز بروج
آتش ساختن پیرایه وکذا ختن زر وسیم اما اگر نظر عداوت
بود در وجیزی نبود الا آنک اجتماع بر نظر سعود باشد شاید رازها
پنهانی کنش وپوشیده کردن کارها ودر استقبال بر ضد آن واگر ناظر
بعطارد بود وعطارد مسعود باشد مانند نظر سعود بود وتعلیم
کتابت وحساب ومجادله را شاید واگر عطارد منحوس بود در وجزی
نبود خاصه نظر عداوت بود بر جمله اتصال قمر بر وجهی پسندیده بهر
کوکب کارها شاید که منسوب بود با آن کوکب وقمر با ذنب وکید
ومیان دو نحس ووحش السیر ودر طریقه محترقه وخالی السیر خاصه
که از نحس منصرف شده باشد وهیچ کار نشاید اینست آنچه در
اختیارات بروزها تعلیم بدان احتیاج افتد فصل سی ام
در معرفة اصولی که بدان احتیاج باشد درین اختیارات جزئی
صلاح حال قمر وصاحب موضع او وکوکبی که کاری که ابتدا
خواهند کرد باو منسوب بود وطالع وقت وصاحبش واوتاد

در اختیار کارها نگاه باید داشتن و صلاح خانها آن بود که
از نحوس خالی باشد و سعود با آن ناظر و صلاح حال کواکب
آن بود که ایشانرا قوتی ذاتی بود و آنچنان بود که در خانه یا
اشرف یا مثلثه یا حد و وجه خود باشند یا دران ربع که روی
باوج دارند یا در شمال صاعد باشند یا مستقیم السیر باشند
زاید در سیر اما قوتی عرضی بود و آنچنان بود که در فرح یا در حیز یا
اوتاد یا ناظر بطالع یا در ربع یا در ربع و خانه که موافق طبع
باشند و یا مسعود باشند و آنچنان بود که ممازج سعود باشند
بنظر یا شاظ و فساد حال ضد آن مقابل بود مانند وبال و هبوط
و حضیض و رجوع و احتراق و بودن در بروج و خانها
زایل و ساقط و ممازجت نحوس و امثال آن و سعد قوی
در خیر بیفزاید و ضعیف از خیر بکاهد و نحس قوی از شر باز
ایستد و ضعیف در شر بیفزاید و باید که کارها مثل منقلب
را و ثابت ثابت را اختیار کند و اتصال قمر بکوکبی که مناسب آن
کار بود مثلا جامه نو پوشیدن قمر در برجی غیر ثابت متصل
بزهره که کوکب زینت است و سفر در برجی غیر ثابت خاکی
اگر سفر بر خشک بود یا آبی اگر در دریا بود متصل بسعد و منصرف
از سعد و نهم که خانه سفر است و ششم که خانه مقصود است هر دو
مسعود و تعلیم در برجی که بر صورت مردم بود و از برجهای هوایی

که

ر بود و سنبله و نیمه اول از قوس ممزوج بعطارد و امتزاجی محمود
و بکر ماده شدن قمر در خانهای مریخ و مشتری و فصد در بروج هوایی
یا آتشی نیک حال و در فصد بر جنب و منکب باید که قمر در برج جوزا
نبود و بنا نهادن باید که صاعد بود در شمال در برجی ثابت یا ذو جسدین
و زحل در چهارم نیک حال و اعمال سلطان باید که در شرف بود
یا در خانهٔ آفتاب ناظر با آفتاب بدوستی و تجارت در برجی
منقلب مسعود بمشتری یا عطارد و بیع و شری در برجی منقلب اما در
بیع منصرف از سعد و اما در شری متصل بسعد برین قیاس و ما درین
مختصر بدین قدر اختصار کردیم پس اگر کسی زیادت ازین خواهد
باین علم رجوع کند و هو اعلم فرغ من تحریر هذا الکتاب
فی السلخ من شهر شوال السنة سبع و ثلثین و ثمانمایه
والحمد لله رب العالمین والصلوه والسلام علی خیر خلقه محمد
و آله اجمعین علی ید العبد الضعیف الفقیر المحتاج الی رحمه الله
فخر الدین ابو بکر محمد حاجی سعد الدین حاجی یوسف شاه حاجی محمد المعلم البارع
اصلح الله احواله و غفر ذنوبه و ستر عیوبه

للمولی الاعظم السعید افضل العلماء المتاخرین خاتم الحکماء
نصیر الملة والدین محمد الطوسی فی اختیارات القمر فی البروج القمر فی الحمل

هر کس که بمیل بتقدیر خدای لم یزل — جرم مه در خانهٔ مریخ یعنی در حمل
نیک باشد هم سفر هم دیدن روی امیر — جامه پوشیدن حریر و صید افکندن ببیند

گرچه نیکست ابتدای کار و خون بوداشتن — بد بود بنیاد کردن خاصه جز کاسنی

القمر فی الثور

ماه چون در ثور باشد عقد بستن را نکوست — تخم افکندن بباغ و نامه بنوشتن ابد
خوب تر دیدار خاتونان و عطرآمیختن — از جدل بگریختن در خرمی آویختن
گرچه شاید شرکت و بیع کهن رویان چنین — فصد کردن بد بود کو ماه رفتن همچنین

القمر فی الجوزا

چون فتد در برج جوزا نور جرم ماهتاب — بیع ترکان خطایی و کهر بس صواب
هم توان خواندن کتاب و هم توان دیدن پدر — هم توان نامه نوشتن هم توان انداختن تیر
جامه پوشیدن نو و آنکه سفر کردن رواست — لیک ناخن چیدن و فصد و حجامت خطاست

القمر فی السرطان

ماه چون در برج خویش آید نکو باشد نکو — جامه پوشیدن سفر کردن روا باشد درو
داروی مسهل درو خوردن عجب در خور بود — نامه بنوشتن چگویم کز همه بهتر بود
بی بود کو ماه و رفتن موی استردن ولیک — فصد و تزویج و بنا را نو نهادن نیست نیک

القمر فی الاسد

ماه آموید اگر جرم افکند در برج شیر — نیک باشد عقد بستن شغل بگرفتن دلیر
فصد و کار آتش و حاجت ز شاهان خواستن — وز برای تاجداران روی تخت آراستن
بیع ترکان خطایی اندر و جنس رضاست — لیک نو پوشیدن و آنکه سفر کردن خطاست

القمر فی السنبله

مه چو از برج اسد آید ببرج سنبله — برزن ماهرویی شاید شدن با قافله

نو بریدن شاید و شاید از بنی جهز دو کار — خاص را تعلیم کردن عامیان از آتش و کار
خوش بود خوش بیع سیمین رتنان سرو قد — بد بود بد زرگری با خاصه علاج و فصد و عقد

القمر فی المیزان

مه چو در میزان بود نیکو بود بگرو وزرونم — هم سفر هم عقد و هم جوهر خسروی تر سیم
جامه پوشیدن نو و نوشیدن آنکه جام می — خاصه بر بانگ سماع جانفزای رود و نی
لیک جو بی بگذر داز عقده هجده درج — هر که کاری کرد بی شک دید از رنج بی فرج

القمر فی العقرب

ماه چون در عقرب آید نیک باشد یک سره — خوردن دارو و ورد کردن طعام از غرغره
هم جراحت بست شاید هم معاجین ساختن — هم شدن کرماوه هم بر خصم بردن تاختن
اسب را شاید ریاضت دادن و ناخن فکند — لیک دیگر کارها هرگز نیاید سودمند

القمر فی القوس

ماه چون در قوس باشد نیک باشد چار کار — اولش تعلیم و تزویج آخرش فصد و شکار
هر که بیع گوهر و حیوان کند نبود خجل — خاص نو باشد بر قاضی رود سازد سجل
قرض دادن تخم کشتن هم شدن بد بود — گرکسی مسهل خورد بی شک عدو خود بود

القمر فی الجدی

ماه چون در جدی باشد کار بیرون راندن درخورست — جامه پوشیدن خوشست و صید کردن خوشترست
جادویی و ساحری یاد با خدا بردن پناه — می سزد خاصه عطارد را نظر باشد بماه
نیک باشد نیک سحر و مکر و عذر و قصد را — بد بود بد دیدن شاهان و عقد و فصد را

القمر فی الدلو

ماه جون در دلو باشد کو د شاید جد و جهد | از برای کسب و کار و بسش میثاق و عهد
نیک باشد نیکو یاری دها اقبال و بخت | بندهٔ هند خریدن یا نشانیدن درخت
حصنها و قلعها شاید در و کردن بنی | لیک فصد و عهد و تزویج زن دوشیزه بنی

القمر في الحوت

ماه جون در حوت باشد نیک بنود ای شگفت | فصد کردن دست را و پای را ناخن گرفت
لیک در روی نیک باشد دیدن اشراف نیز | کور جا جرخ کهن پوشیدن از نو جار جیز
هم قباه و هم کلاه و هم کمر هم پیرهن | وآنجه در تن باشد آن را جملگی یکتن ثمن

دانستن ماه در هر برجی

آنجه از ماه شد مضاعف کن | پنج دیگر فزای بر سر آن
پس بهر پنج ازان ز موضع شمس | خانهٔ گیر و جای ماه بدان

هذا من فواید الشیخ الرئیس ابي علی سینا نور قبره في حفظ الصحة

ترق اذا استطعت ادخال مطعم | علی مطعم من قبل فعل الهواضم
وکل طعام یعجز السن مضغه | فلا تبتلعه فهو شر المطاعم
ولا تحبس الفضلات عند نضاجها | ولو کنت بین الکرهفات الصوارم
ولاسیما عند المنام فانه | اذا ما اردت النوم لازم لازم
ولا تتعرض للدواء وشربه | مدی الدهر الا عند احدی العظایم
وایاک وایاک العجوز ووطیها | فما هو الا مثل سم الاراقم
ولاتک فی وطی الکواعب مسرفا | فاسرافه للمرء اقوی الهوادم
وفی کل اسبوع علیک بقیئة | ففیها امان من شرور البلاغم

وکن

وکن مستحما کل یومین مرة | وداوم علی هذا العلاج والازم
بذلک قد اوصی الحکیم بهرزفا | اخا العدل نوشروان شاه الاعاظم

ایضا له قدس الله روحه

معاشر الاخوان اوصیکم | وصیة الوالد والوالده
لا تشغلوا الاقدام الا بطلب | من لکم فی شغلها فایدة
اما لعلم تستفیدونه | ام لکریم عنده مایده
او السلطان وتخافونه | مخافة مفرطة زایدة
من لم یکن هذا ولا ذلکم | فطلقوا التردد بالواحده

من کلام امیر المومنین وامام المتقین علی علیه السلام

همومک بالعیش مقرونة | فلا تاکل الشهد الا بسم | حلاوة دنیاک مسمومة
فلا ینقطع العیش الا بهم | محامد دنیاک مذمومة | فلا تذکر الحمد الا بذم
فی اذا کنت فی نعمة فارعها | فان المعاصی تزیل النعم | وحافظ علیها بشکر الاله
فان الاله سریع النقم | فنصبر علی الدهر وافتح به | فما هو الا العنا والهرم
وقالوا العزل للعمال حیض | لحاه الله من حیض مخیض

فان یک هکذا فابو علی | من اللائی یئسن من المحیض

کل درهم ست دوانیق کل دانق ست حبات کل حبة شعیرتان
کل شعیرة ست خرادل خردل اثنا عشر فلسا کل فلس ست
فتیل کل فتیل ست نقیر کل نقیر ثمان تنطمیر کل قطمیر اثنا عشر ذرة
وهو اعلم واحکم تمت الکتاب

شکر و سپاس پروردکاری را که بحکمة ابیات نهال وجود بنی آدم
چشمه صلب نوع انسان بکاریز رحم نسوان میراند تا شهسواران
میدان ولقد کرمنا بنی آدم از فضای عدم بصحرای هستی میرسند و درود
فراوان بر سروری که بچوکان انا افصح العرب والعجم کوی سبقت از
انبیا و رسل او ربوده و قیود کفر و ضلاله از پای دل مرتهان حل
بدست آیات بینات او کشوده و ثنای بی پایان بر بازیافتگان
حضرت رسالة و نجوم آسمان جلاله که [illegible] و کمال ایشان
اقطار را معطر می کرداند و آفتاب [illegible] ایشان آفاق
را منور میدارد و چون اسطام لالی انوار [illegible] وجود انسانی
در عالم امتناع و استحالت میکوید و لباس بقا این نوع بر قد
توالد و تناسل بریده اند و کواکب تناسل از افق اسعاء اعضاء
رئیسه و صحة احوال انثیین و قضیب تواند تاپید بنده ضعیف و کمینه
کار نحیف یحیی بن سعد طبیب وفقه الله فی الدارین آماله و حول
الی خیر الحالات احواله برابسط آنکه من اوان الصبی الی هذا
المدی اسمان اعمار خود را بنجوم علم طب مزین کردانیده است
و علی الدوام بر مرکب تجارب سوار کشته در میدان اکتساب این علم جولان

مینماید

می نماید خواست که پایه دل در راه توضیح و حفظ قسمی که مخصوص
است بیاه نهاده مختصری بنویسد و چون این کتاب مظهر منافع
انسانست آنرا منافع الناس نام نهاد تا بیامن آن خود را در
حضرت خسروی که کلاه دولة و رفعت از سر نصرة و ظفر می رباید و قبای
اقبال و حشمت بر قد فتح و کامرانی می برد و ریاض سلطنة و پادشاهی
بر ریاض نشاط کامی آراسته میکرداند و در باغ جلالة و بزرگی درخت
خیرات و مبرات می نشاند و زمین دل خلایق بتخم رحمت و عاطفة
برومند میدارد و باران احسان و امتنان بر مکتب برکشت زار آمال
خلایق می بیزاند و هو سلطان الاعظم مالک رقاب الامم سلطان السلاطین
فی العالم جلال الحق والدنیا والدین امیرزاده اسکندر بهادر ابد الله سلطنته
بالخلود الی یوم الموعود مستعد کرداند مامول از نتایج الطاف مکارم
که دیده عنایة صورة الفاظ و معانی این کتاب ملحوظ داشته و عین
الرضا عن کل عیب کلیلة شعار خود فرمایند و از مساوی و لکن عین
السخط تبدی المساویا اجتناب نمایند و سلم علی اجمل الکلام بدانکه
این مختصریست مشتمل بر دوازده فصل فصل اول در آنکه
اوان مباشرت بر وقت مناسب افتد و در کدام فصل بهتر باشد
فصل دوم در معرفة ادویه مفرده که موجب ازدیاد منی باشد
فصل سیوم در معرفة اغذیه مفرده که باه را قوت دهد و منی را زیادة
کرداند و نشاط افزاید فصل چهارم در معرفة داروهای مرکب که موجب

قوت باه و مستلزم ازدیاد منی باشد **فصل پنجم** در معرفهٔ معاجین
که تقویت دل و دماغ و جگر و آلات تناسلات و منی زیاده کند
و نشاط افزاید و باه را سود دارد **فصل ششم** در معرفهٔ
جوارشات که بر مجامعه قوت دهد و منی زیاده کند **فصل هفتم**
در معرفهٔ شرابها که بر باه یاری دهد و منی زیادة کند و نشاط آرد
فصل هشتم در معرفهٔ مسوحات و حمولات که باه را زیادة کند و حظ
آورد **فصل نهم** در معرفهٔ ادویه که قضیب را سخت کند و بزرگ
گرداند **فصل دهم** در معرفهٔ ادویه که در آبستنی یاری دهد
فصل یازدهم در معرفهٔ حبوب که چون در دهان گیرند انزال دیر شود
و بوی دهان خوش گرداند و لذهٔ مجامعه زیاده کند و قوة بخشد
فصل دوازدهم کمرها که بر کمرگاه بدان محکم دارند تا قوة باه بدان زیادة
شود و مجامعت را یاری دهد **فصل اول** در آنکه اوان مباشرت کی
باشد و در کلام فضل مناسب بهتر افتد بدانکه حکما اطبای یونان
چون افلاطون و ارسطو و بقراط و جالینوس و غیرهم متفق اند بر آنکه
مجامعت را هیچ وقت مناسب تر از فصل بهار نیست و در این فصل
هوا معتدل بود و خون که مرکب روح است بر افزونی بود و حرارهٔ
غریزی قوت و رطوبت وافر باشد از افراط مجامعه کز ندی نرسد
و تابستان گرم و زمستان سرد که بدن متساوی شده باشد از
سبب که ما یا از سرما از مجامعه احتراز باید فرمود و بروز بهتر باشد

از آنکه شب فی الجمله باید که وقتی جماع کند که تن آبادان بود و در
اعضاء رئیسه که آن دل و دماغ و جگر است و مزاج انثیین را هیچ
علتی نباشد و باین که معده ممتلی نباشد و تهی نیز نباشد و بعد از گرماوه
گرم اگر وقتی اتفاق افتد بدن را سست کند و مفاصل را
ضعیف گرداند و قوة را ساقط کند و اعصاب را بتابلی آورد و
حرارة غریزی را کم کند و گوشت بر اندام سست گرداند و در
امعا تنج پدید آورد اما بدانکه همچنانک افراط در جماع مضرت
ترک جماع هم زیان مند باشد اما کسی که خواهد که جماع
بسیار کند و از آن فرو نماند باید که از ده چیز احتراز نماید **اول** از بول
نگاه داشتن **دوم** پیاده رفتن **سیم** عرق بسیار کردن **چهارم**
پشت بزنا به حمام گرم نهادن **پنجم** بیداری بسیار **ششم** اسب
تاختن بسیار چنانک مفاصل را درد کند **هفتم** افراط کردن در
واسهال **هشتم** فصد بسیار خاصه از باسلیق **نهم** تناول
ترشیها و سردیها از تری و سردی چون میوها از حبوب خشک از
ارزن و گاورس و غیرهم **دهم** آسایش بسیار فی الجمله اعتماد
درین باب بر کثرت منی و قوة حرارتست و مدد دادن با دویه مفرده
و مرکبه و انواع اغذیه لذیه از حلاوه و غیره که مولد منی باشد و قوت
مباشرت را سود دارد **فصل دوم** در معرفهٔ ادویه مفرده که موجب
ازدیاد منی باشد **صفت ادویه مفرده** دار فلفل • دارچینی • قرنفل •

فلفل سفید، جوزبویا، عاقرقرحا، خولنجان، قسط شیرین، مغاث،
شکاعی، خرنوب، خایه خروس، حب الزلم، زهره کوکل، زنجبیل، بوزیدان،
ترنجبین، انیسون، خشخاش، انجره، زعفران، کبابه، لسان العصافیر،
ناف سقنقور، بسباسه، بیخ سوسن، فردمانا، سنبل، قاقله، تخم
شلغم، عود هندی، پوست ترنج، خصیة الثعلب، جاوشیر، کندر،
نارمشک، شقاقل، فرفیون، سعد، تخم هلیون، مشک، عنبر، فقاح
اذخر، خل، ترب خشک، تخم پیاز، قرفه، بهمن سرخ و سفید، مصطکی،
سلیخه، پیه شیر، پیه سوسمار، حب الفلفل، فصل سوم در معرفه
اغذیه مفرده که باه را قوت دهد و نشاط افزاید صفت آن مغز بادام
شیرین، خرما، زرده تخم مرغ نیم برشت، کنگر، جرجیر، حب البطم، پسته،
بندق، گردکان، شلغم، پیاز علی الخصوص که قلیه کنند، نخود، لوبیا،
حب الصنوبر، روغن گاو، انجیر سفید، عسل، جوز هندی، باذروج، خایه
بز، ماهی تازه بریان، گرم نان تازه گندمی پاک، شیر بی آفت، بنجشک،
و خایه او، مغز، بط و مرغ خانگی فربه، تیهو، کبک، دراج، مرغ آبی،
نمک سقنقور، کنجد سفید کرده، رازیانه، باقلا، قند، فانید،
شراب انگوری، لب شیرین، فصل چهارم در معرفه اغذیه مرکب
که موجب قوه باه و مستلزم ازدیاد منی باشد صفت خاگینه که باه را
زیاده کند و منی را بیفزاید بستانند نخود و باقلا چندانکه خواهد و با شیر
میش بجوشانند تا مهرا شود و صافی کنند و نخود و باقلا بکوبند

و پاره زرده تخم مرغ بزنند و در تابه کنند و روغن گاو و این ادویه
کوفته و بیخته بران کنند شقاقل و دارچینی هر یک یکدرم و تناول
فرماید صفت آشی که درین باب مناسب باشد و منی زیاده
کند و لذت بیفزاید بستانند نخود و باقلا و لوبیا پوست کنده
در آب بجوشانند و سه عدد خروس بچه دران اندازد چون پخته
شود این ادویه کوفته و بیخته با آن بیامیزد و تناول فرماید نمک
سقنقور دارچینی زنجبیل هر یک قدری صفت هریسه که
باه را زیاده کند و منی بیفزاید بستانند گندم پاک مقشر و در دیگ کنند
و پنج یک آن نخود و باقلا و لوبیا اضافه کنند و مرغ فربه بجوشانند
و در حالت جوش قدری دارچینی و قدری جوز هندی کوفته در
افکند چون مهرا شود اگر نمک سقنقور باشد قدری دران افکند
و بروغن گاو چرب کند و تناول فرماید صفت قلیه که قوت باه
را زیاده کند و منی بیفزاید بستانند پیاز سفید چندانکه خواهد
و بروغن گاو بریان کند پس بستانند چند عدد کبوتر بچه فربه و
اندام اندام کند و با آن بیامیزد با اندکی دارچینی چون مهرا شود
چند زرده تخم مرغ دران بریزد و بخورد صفت قلیه دیگر که
بدن را فربه کند و این قسم را مناسب بود بستانند پیه بط و بگدازد
و کبوتر بچه اندام اندام کند و دران اندازد با قدری آب و یکدرم خولنجان
و یکدرم دارچینی سوده بیبیزند و بجوشانند تا آب کم شود و چند عدد

زرده تخم مرغ بران ریزند و بخورند صفت قلیهٔ دیگر که بدن را
فربه کند و منی را زیاده کند و نشاط آورد بستانند گوشت برهٔ فربه
چندانکه خواهد و پیاز و چغندر و در آب بپزند و یکدرم قرنفل
و یکدرم دارچینی و یکدرم نارمشک سوده با آن بیامیزند تا مهرا
شود بعد از ان زرده تخم مرغ چند عدد دران ریزند اگر هر بامداد
و شبانروز و شبانگاه چنین کنند قوتی عجب بیند صفت هریسهٔ دیگر
از فوائد مولانا امام عالم سعید نجیب الدین سمرقندی علیه الرحمة که
باه را زیاده کند و منی بیفزاید گندم چندانک خواهند در آب
بجوشانند و شیرهٔ آن بگیرند یکجزو شیر گاو تازه یکجزو و آب
جوز هندی و بط فربه با آب یار کنند و بپزند چون هریسه شود
تناول فرمایند صفت غذایی لطیف بستانند زرده تخم مرغ نیم برشته
سازند و نمک سقنقور بران افشانند و تناول فرمایند اگر مداومت
این غذا کنند چنان شود که شرح نتوان داد صفت بستانند ماهی تازه
و بروغن گاو بریان کنند و پیش از ان که سرد شود با پیاز تناول
فرماید که درین باب فعلی عجب دارد صفت بستانند گوشت بره
یکمن پیاز نیم من و قلقاس یا عود هندی و دارچینی و خولنجان در و
اندازد تا مهرا شود و بروغن گاو چرب کرده تناول فرماید نوعی
دیگر بستانند هلیون چندانک خواهد و در آب بپزد پس بروغن
گاو بریان کند و چند عدد زردهٔ تخم مرغ دروی افکند و بعد ازین

دارچینی و نمک سقنقور خوش کند و تناول فرماید چندانک
خواهد بجامعت تواند کرد صفت بستانند گوشت
برهٔ فربه و قیمه کنند و بروغن گاو بپزند و چند زرده تخم مرغ زرد
اندازد و بانان فطیر بخورد و بعد از ان صد درم شراب ریحانی تناول
فرماید بعد از چهار ساعت جماع کند در خود قوتی عظیم بیند
نوعی دیگر که درین باب عظیم پسندیده است زرده تخم مرغ
و خایهٔ بط بهم بزنند و گوشت سرخ قیمه کنند و بروغن گاو بریان
کنند و زرده بران ریزند و تناول فرمایند صفت حلوایی
که مردی قوة دهد و منی بیفزاید و قضیب را سخت گرداند
عسل یک رطل و آب پیاز سفید یک رطل و هر دو باهم بیامیزد و به
آتشی نرم بجوشانند تا نزدیک قوام رسد دارچینی و خولنجان
سوده با آن بیامیزد و هر روز سه درم از ان تناول فرماید
صفت حلوایی که عظیم مناسب بود بستانند دو رطل شیر گاو
زرد و صد درم ترنجبین در وی افکنند و صافی کنند و هر روز
سه درم از ان تناول فرماید مفید باشد صفت حلوایی دیگر که
نعوظ زیاده کند و آب منی افزاید بستانند نخود سفید مقشر
و بکوبند مقدار ده استیر و در پاتیل کنند و یکمن شیر گاو در وی
ریزند با ده استیر روغن گاو و قند بقدر حاجة و یکجا میزند تا پخته
شود و هر بامداد پیش از غذا سه درم تناول فرماید صفت حلوایی

دیگر که منی زیاده کند و نشاط افزاید بستانند کزر چندانکه خواهد
وانرا ابزاشد و در دیگی کند و بشوری دهند که سخت تیز نباشد و یکشب
بگذارد و روز دیگر بردارد و دو من عسل صاف کرده با آن کزر در
پاتیلی کند و آتش نرم میکند چون نزدیک قوام آید این ادویه
کوفته و بیخته دران کند و آتش نرم میکند تا نزدیک قوام آید و ادویه
اینست زنجبیل قاقله جوزبوا دارچینی خولنجان هر یک یکدرم
زعفران [illegible] درم سنبل و مصطکی هر یک دو درم مسک و عنبر
هر یک نیم [illegible] چون نیک بقوام آید بردارند و در ظرف چینی کند
و هر بامداد پیش از غذا سه درم تناول فرماید **فصل پنجم**
در معرفه معاجین و جوارشات که مقوی دل و دماغ و جگر و آلات
تناسل باشد و مناسب افتد **صفت** دوایی که درین باب
عظیم نافع بود بستانند تخم ازانا نر تخم جرجیر هر یک پنجدرم کوفته
و بخوبی بیخته بشیر گاو بسرشند و هر روز یک مثقال تناول فرماید
صفت دوایی دیگر بغایة خوب بستانند آب پیاز سفید یکمن عسل
دو من با آتش نرم بجوشانند تا بقوام آید و هر بامداد ده درم تناول
فرماید **صفت** معجون مظفری که دل و دماغ و جگر را قوت دهد
و نشاط افزاید و مزاجهای گرم را مناسب بود بستانند بهمن سرخ
و سفید درونج عقربی هر یکی پنجدرم مغز تخم خیار و مغز تخم خربزه
هر یکی ده درم صندل اسفید مقاصری پنجدرم پوست ترنج دو

درم گاوزبان پنج درم ادویه کوفته و بیخته و مغزها جدا کوفته باهم
بیامیزد و عنبر اشهب سوده یک مثقال با آن بیامیزند پس بستانند
زائد الفکر خام پنجاه درم و در یمن شیر بجوشانند تا به پنجاه درم
بازاید و صافی کند و عسل شصت درم با آن شیر بقوام آرند
و ادویه بدان بسرشند شربتی یک مثقال **صفت** معجونی دیگر بستانند
عاقرقرحا انجره بلبل سفید هر یک دو درم دارچینی شقاقل
و تخم گزر حرف زنجبیل هر یک چهار مثقال کوفته و بیخته عسل
برابر مجموع کف برگیرد و ادویه بدان بسرشند شربتی یک مثقال
پیش از غذا تناول فرماید **نوعی دیگر** که درین باب بغایة خوب
و فعل عظیم دارد بستانند خسک خشک و بباید خسک در آب
خسک تر منقوع کند بعد از پنج روز که آن آب خورده باشد خشک
کند و باز بساید و پنج مثقال ازان و دو مثقال زنجبیل
و عاقرقرحا یک مثقال و دو مثقال شکر ادویه کوفته و بیخته با
هم بیامیزند و بعسل کف گرفته بقوام آرند و بسرشند شربتی
دو مثقال **صفت** معجونی دیگر که رنگ روی صافی کند و معده و
جگر را قوت دهد بستانند هلیله سیاه و هلیله کابلی و آمله و بلیله
و زنجبیل و سعد و شیطرج هندی و پوست ترنج و کبابه مقشر
هر یک پنج مثقال کوفته و بیخته بروغن گاو چرب کنند
و عسل برابر مجموع کف برگیرند و ادویه بدان بسرشند و هر

بامداد دو مثقال تناول فرمایند صفت معجونی دیگر که جهت
آنکس که شهوت او منقطع شده باشد سود دارد و منی بیفزاید
بستانند تخم ترب و تخم پیاز و تخم شلغم و تخم خشخاش و تخم
جرجیر و تخم انجره و خصیة الثعلب هر یک پنج مثقال ناف
سقنقور و علک البطم و قسط شیرین و بصل الفار هر یک
سه مثقال فلفل سفید کبخد مقشر دار فلفل زنجبیل و زعفران
هر یک دو مثقال کوفته و بیخته عسل برابر مجموع کف برگرفته
ادویه بدان بسرشند هر بامداد دو مثقال تناول فرمایند
صفت معجونی که بر قوت مجامعت یاری دهد بستانند تخم جرجیر
تخم بقلة الحمقا کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی
ازان دو درم هر سه روز یکروز تناول فرمایند صفت معجونی دیگر
که باه را مناسب باشد و لذة مباشرت زیادة کند و نشاط
افزاید بستانند جوز بوا و تخم شلغم و دار فلفل و قاقله
و تخم جرجیر و قرنفل و خولنجان و تخم تره و زنجبیل
و بسباسه هر یک چهار درم کوفته و بیخته عسل برابر مجموع
کف برگیرند و ادویه بدان بسرشند شربتی دو درم در عقب
آن صد درم شراب انگوری تناول فرمایند که فعلی عجب بینند
صفت معجونی دیگر که عجیب الفعل که ملوک را شاید و از مجربات
شیخ رئیس ابو علی سینا است بستانند عود هندی زعفران

جوز بوا قرفه قرنفل صندل سرخ و سفید و سعد و فلفل و دار
چینی و نامشک و ساذج هندی یا شیطرج هندی یا پیاز
عنصل پوست بیخ کبر خربق سیاه و سفید کندر هر یک پنج
مثقال جند بیدستر ده مثقال ادویه جدا جدا کوفته و بیخته بحریر باهم
بیامیزند و عسل برابر مجموع کف برگیرند و بجوشانند و
بسرشند و سه ماه در ظرفی چینی نگاه دارند بعد ازان شربتی
یک مثقال تناول فرمایند صفت معجونی دیگر مزاجهای گرم را
مناسب باشد آب سیب شیرین چهار من نبات مصری دو من
باهم بجوشانند تا بقوام آید و بگذارند تا سرد شود و یک مثقال
عنبر اشهب سوده دران میان حل کنند هر بامداد ده درم تناول فرمایند
دل و دماغ را قوت دهد و باه را بغایت سودمند بود صفت معجونی
دیگر که قوة باه را زیادة کند و منی را بیفزاید و قضیب را سخت کند
بستانند جوز هندی پنج مثقال شقاقل سه مثقال زنجبیل دو
درم بهمن سفید دو درم تخم بلیون دو درم دارچینی یکدرم قرفه
یکدرم کوفته و بیخته بروغن گاو چرب کنند شکر برابر مجموع
بگذارند و کف او برگیرند شربت دو درم صفت معجون لبوب
که قوة باه را زیادت کند و منی بیفزاید و نعوظ پیدا کند بستانند
مغز بادام و مغز فندق و مغز پسته و جوز هندی و حب الصنوبر
حب الزلم حبة الخضرا هر یک بیست درم زنجبیل و دار فلفل و نار

مشک هر یک پنجدرم قانند برابر مجموع بجوشانند و بقوام
آرند و ادویه را بدان بسرشند شربتی دو درم پیش از غذا خورند
صفت معجونی دیگر بغایت لطیف بستانند دار فلفل چندانکه
خواهند و خود بساید و هر بامداد یکدرم با ده درم روغن گاو و ده
درم عسل بیامیزد و بخورد صفت معجونی دیگر که دماغ را
قوة دهد و قضیب را سخت کند بستانند دورنج عقربی و زرنباد
هر یک ده درم مروارید ناسفته و بسد هر دو سوده و شسته هر یک
پنجدرم ابریشم خام بمقراض خرد کرده هر یک دو درم بهمن
سرخ و سفید ساذج هندی سنبل قاقله و قرنفل زرنباد
هر یک سه درم زنجبیل و دار فلفل هر یکی یکدرم مسک نیمدرم
این ادویه کوفته و بیخته عسل برابر مجموع بجوشانند و بقوام
آورند و بدان بسرشند شربتی از آن یک مثقال در عقب شصت
درم شراب ریحانی تناول فرماید صفت معجونی دیگر بستانند
خسک ده مثقال قند بیست درم تخم ترته ده درم زنجبیل یکدرم
باهم بیامیزند و بعسل کف برگرفته بسرشند شربتی چهار درم
صفت معجونی دیگر خشخاش سرخ و سفید هر یک پنجدرم عاقرقرحا
دو درم کوفته بعسل بسرشند شربت یکدرم در عقب سی مثقال
شراب ریحانی تناول فرمایند بغایت خوب باشد صفت
معجون لبوب نوعی دیگر که قضیب را سخت کند و منی بیفزاید

بستانند جوز هندی مغز بادام شیرین مغز چلغوزه حب الفلفل
حب الزلم حبة الخضرا مغز پسته کنجد مقشر جدا کوفته باهم بیامیزند
شکر برابر مجموع بقوام آرند و بسرشند شربتی دو درم صفت
معجونی دیگر که منی را زیادة کند و قضیب را سخت کند و این از
جمله اسرار اطباء طالیسفر چند انکه خواهند و در شیر گاو کرم
آغازند یکشبانروز پس بیرون آرند و پوست باز کنند و در
عسل صافی نهند و یکماه بگذارند پس هر روز که رغبت
مجامعت باشد مقدار ده درم تناول فرمایند چند انکه خواهد مباشرت
توان کرد و هذا مجرب فصل ششم در معرفه جوارشات
که بر مجامعت قوت دهد و منی زیاده کند صفت جوارشی که منی
بیفزاید بستانند سنبل و قرفه و قرنفل و دار فلفل و دارچینی
و قاقله کبار هر یکی دو مثقال افتیمون و تخم کرفس زیره
کرمانی بسر که پرورده از هر یکی چهار درم مصطکی بنار خسک
هر یک دو مثقال عود هندی جوز بوا فلفل سفید هر یک
دو مثقال مسک یک مثقال مسک دانگی نیم ادویه کوفته
و بیخته قند برابر مجموع بقوام آرند و ادویه با آن بیامیزند
و در طبقی ریزند تا سرد شود و هر بامداد سه مثقال تناول
فرماید صفت جوارشی دیگر که قوت باه را زیاده کند و نعوظ آورد
بستانند جوز بوا بسباسه لسان العصافیر اذخر زنجبیل دار

دارچینی مصطکی عود هندی زعفران قاقله دو اله هر یکی
سه درم مسک دو دانگ قند برابر مجموع در گلاب حل کنند
و بقوام آرند و ادویه بدان بیامیزند و در طبقی ریزند تا سرد شود
شربتی دو درم **صفت** جوارش سیب که دل را قوت دهد و معده
را سود دارد و قوة باه را زیاده کند و ملایم طبیعت و مناسب امزجه
باشد بستانند سیب شامی چندانکه خواهد و پوست باز کند و تخم
بیرون آورد و گلاب چندان بر وی ریزند که بر سر ایستاده باشد
پس بجوشانند تا گلاب کم شود و قند چندانکه کفایة باشد با آن
یار کند و بجوشانند تا منعقد شود و از آتش فرو گیرد چون سرد شود
این ادویه کوفته و بیخته با آن بیامیزند زنجبیل و زعفران
سنبل قرنفل مصطکی گاوزبان عود قماری هر یک دو درم
بهم بسرشند بعد از آن شربت پنج درم **صفت** جوارش عنبری که در این
باب بغایت خوبست بستانند قاقله بسباسه هر یکی چهار مثقال
دار فلفل و زنجبیل هر یک بیست درم قرنفل قرفه سک مسک و
عنبر هر یک دو درم عنبر در روغن بان حل کنند برابر مجموع
قند بقوام آرند و بسرشند شربتی یک مثقال **صفت** جوارش اگر عونی
نسخهٔ مولانا امام عالم نجیب الدین سمرقندی بستانند تخم گزر و تخم
شلغم و تخم پیاز و تخم ترب و تخم هلیون جلغوزه حب القلقل
حب الزلم شقاقل بوزیدان بهمن سرخ و سفید خشخاش

سرخ و سفید لسان العصافیر هر یک دو درم فلفل سفید پنج درم
روغن جوز هندی با روغن گاو آن قدر که ادویه جذب کند باهم بیامیزند
قند برابر مجموع بقوام آرند و بسرشند شربتی ده مثقال **صفت**
نسخهٔ شیخ رئیس ابو علی سینا بستانند تخم هلیون شقاقل بهمن
سرخ و سفید ناف سقنقور لسان العصافیر هر یکی پنج درم زنجبیل
و تخم شلغم و تخم پیاز و تخم ترب جرجیر تخم تره خولنجان جوز بویا
دارچینی دار فلفل بوزیدان پیاز عنصل بریان کرده انجره هر یک
سه درم ادویه کوفته و بیخته بحریر فابیند برابر مجموع بقوام آرند
و ببسرشند شربتی دو درم **فصل هشتم** در معرفه شرابها که بر باه
یاری دهد و منی زیاده کند و نشاط افزاید **صفة** آن شراب انگوری
است که شایسته ترست و باید که لعل رنگ باشد و مایل بزردی
زند و چون از برای منفعت مباشرت خورد اگر اندکی بشیرینی میل
داشته باشد شاید بحکم آنکه چون شراب تمام باعتدال خورد
طعام زود هضم کند و تن فربه گرداند و دل خوشی دارد و نشاط
افزاید و خون صافی کند و قوة باه زیاده کند و بدان نوع شراب
خوردن هیچ مضرتی ندارد بل منفعت زیادة کند و رنگ روی
و روشن و صافی کند و منی بیفزاید و حرارت غریزی را بر
افروزد و روشنایی چشم زیادة کند و مزاج اصلی باعتدال نگه
دارد و تن را از مواد فاسد پاک کند و این امراض از تن دفع کند

جون دق وتشنج وعرق النسا وسرسام وبرسام وقولنج وذات الجنب
اما جون بسيار خورد عقل را كم كند وزبانرا كرداند وخفقان ودرد پهلو
ودرد شكم ومفاصل پيدا كند **صفت** شرابی كه گرده را گرم كند وشهوت
جماع را بجنباند بستاند دارچينی يكمن وپاره پاره كند وبيست روز در
آب نمک نهد وهر پنج روز آب نمک تازه كند بعد از بيست روز پاک
بشويد ودر آب صافی بجوشاند تا آب كم شود وسياه گردد پس
بستاند ترنجبين يكمن واضافه كرده بقوام آرد هر بامداد ده درم
تناول فرمايد كه منی زياده كند وقوت باه را برانگيزاند **صفت**
شراب شقاقل بستاند شقاقل تراشيده پاک كرده يكمن ودر
ديگ سنگين كند وآن قدر آب كه آنرا بجوشاند بر سر آن كند
وبر آتش نرم بجوشاند تا مهرا شود وآب كم گردد عسل نيز
اضافه كرده بقوام آرد وجون از آتش فرو گيرد اين ادويه كوفته
وبيخته با آن بيامیزد وهر بامداد ده مثقال تناول فرمايد زعفران
يكدرم مصطكی يكدرم عنبر اشهب يكدرم مشک نيم درم **صفت**
شراب عنبر كه دل ودماغ را قوت دهد ومنی زياده كند ونشاط
افزايد بستاند قند يكمن شراب انگوری صافی دو من در ديگ
سنگين كند وبجوشاند تا بقوام آيد واز آتش فرو گيرد عنبر اشهب
سه درم زعفران سوده يكدرم با آن بيامیزد هر بامداد دو درم بليسد
در خود قوتی عظيم يابد **صفت** شراب مشک كه جماع سود

را موافق بود ودل را قوت دهد وبر مجامعت ياری كند ومعده را سود دهد
وقوت برانداما نگاه دارد وبسيار از اهتزاز بود بستاند عسل يكمن وشكر
يكمن وشراب انگوری صافی دو من بهم بجوشاند تا بقوام آيد وجون از
آتش فرو گيرند يكدرم زعفران ويک مثقال مشک ودو درم مصطكی
سوده با آن بيامیزند هر بامداد ده درم بليسد **صفت** شرابهای ديگر
كه باه را زياده كند ومنی بيفزايد وقوت مجامعت دهد بستاند شير گاو تازه
تازه يكمن ودو درم دارچينی كوفته در آن اندازد ويک شب بگذارد بعد
از آن هر وقت كه تشنه شود بجای آب ميخورد **صفت** بستاند شير گاو
يكمن وبيست مثقال ترنجبين با آن يار كند وبجوشاند تا بقوام عسل
آيد بغايت نيک است **صفت** بستاند آب پياز وشير گاو هر يكی يكمن
تخم جرجير وتخم شلغم وتخم گزر هر يكی ده درم كوفته وبيخته در ميان
آن اندازند وبجوشانند وصاف كنند وعسل نيز اضافه كنند وبقوام
آرند وهر بامداد بيست درم بليسند **صفت** نوعی ديگر بستانند شراب
انگوری سه من عسل يكمن در پاتيل كنند وبجوشانند وكف برگيرند
وجون نزديک قوام باشد اين ادويه را كوفته وبيخته در اندازد زنجبيل
قاقله جوزبويا دارچينی قرنفل هر يكی يكدرم عنبر ومسک وعود
قماری هر يک دو دانگ زعفران دو درم جون سرد شود در ظرف كنند
وهر بامداد سی درم تناول فرمايد گرده را گرم كند ودل را قوت دهد ومنی
بيفزايد **فصل هشتم** در معرفة مسوحات ومحمولات وضمادات

که باه را زیاده کند و نعوظ آورد و نشاط افزاید چون از ذکر ادویه
و اغذیه مرکبه و مفرده که باه را زیاده کند فارغ شدیم خواستیم
که چیزی چند ایراد کنیم که قایم مقام ادویهٔ مفرده و مرکبه باشد و
در انعاظ و در باه بی آنکه تناول کنند بکار دارند چه بعضی از اکابر
تحمل نکنند بسبب حرارت مزاج و نیز کراهیت طعم آن باشد
و چیزهایی که قایم مقام ادویه بخوردنی باشد میل کردیم صفت
مسوحی بغایة نیک بستانند بجوزه ارمنی و در روغن یاسمین بجوشانند
و در پشت زهار و قضیب مالند صفت که چون قضیب و زهار بدان
مرخ کنند قوة باه زیادة کند و انعاظ بیفزاید و گرده و مثانه را
گرم کند بستانند عصارهٔ انجوره که آنرا فراسیون گویند و در
روغن یاسمین بجوشانند و در قضیب و خصیه مالند و باید که نیم
گرم باشد و اگر روغن نرگس باشد شاید صفت که نعوظ زیاده
کند و لذت مجامعت زیادة کند و قضیب سخت کند بستانند زهرهٔ
گاو نر پنج درم و عاقرقرحا کوفته و بیخته یک مثقال در روغن
بجوشانند و بوقت حاجة بر قضیب و خصیه مالند صفت بغایة پسندیده
و خوب بستانند فرفیون و زنجبیل و عاقرقرحا هر یکی یک مثقال
کوفته در روغن یاسمین بجوشانند و بوقت حاجة بمالند صفت
بستانند گنجشک که هنوز پر بر نیاورده باشد و او را بر در خانهٔ
زنبور یا ویزد تا زنبوران او را چندان نیش زنند که بمیرد پس آنرا

آنرا در روغن گاو بجوشانند تا مهرا شود و بوقت حاجة در قضیب و خصیه
و زهار مالند نوع دیگر بستانند پیه سوسمار و در روغن یاسمین بجوشانند
و در قضیب مالند صفت که در انعاظ فعلی قوی دارد بستانند قسط
دو درم هر دو کوفته در روغن زنبق بجوشانند و بوقت حاجة بمالند
صفت بستانند گنجشک پنجاه عدد در وقت هیجان او بسمل کنند
و مغز سرش بیرون کنند و آن مغز در روغن یاسمین بجوشانند
و بوقت حاجة در قضیب مالند صفت بستانند موچه که پر بر آورده باشد
و آنرا در قاروره کنند و در آفتاب بگذارند تا مهرا شود و در قضیب و خصیه
و پشت زهار مالند صفت بستانند طراثیث و مقر بنبه دانه و سرگین
خروس سیاه در روغن یاسمین بجوشانند و بوقت حاجة بمالند و این
مسموح مشهور است که متوکل خلیفه استعمال کرده یا صفت ضمادی که
قضیب را سخت کند و شهوة جماع برانگیزاند بستانند شاخ بز کوهی
و بسوزانند و عاقرقرحا و فرفیون و فلفل سفید هر یکی یک درم کوفته
و بیخته بشراب حل کنند و بر قضیب ضماد سازند صفت
بغایة خوب که بر پشت بندند در جماع کردن قوة دهد و قضیب سخت
گرداند بستانند حب الغار و عاقرقرحا و فرفیون هر یک دو مثقال
انگژد یک مثقال در روغن بلسان اگر حاصل نشود روغن قسط بجوشانند
تا حل شود پس بر روی پارهٔ کرباس کنند و در پشت و کمرگاه
اندازند و ببندند صفت صفت حمولی که باه زیاده کند بستانند

جرجير و لعبت بربري و مغز پنبه دانه هر يک دو درم کوفته و بيخته
با آب راشن بسرشند و بکار دارند **نوعي ديگر** بستانند موم سرخ و پيه
سقنقور و پيه گاو ساده و بگدازند و با قدري مغز کنجشک و شياف
سازند **صفت** بستانند لعبت بربري و بکوبد و با قدري زهره گاو
برسرشند و بکار دارند که نفوظ عظيم پيدا کند **صفت** بستانند قطران
يکدرم رفت يکدرم موم نيم درم و بگدازند و بروغن گاو چرب کنند و ...
سازند و بکار دارند که عظيم مجربست **صفت** ٩ در صفت ادويه چند
که قضيب را بزرگ و سخت کرد اند ببايد دانست که جالينوس و ديگر
اطبا اتفاق کرده اند که ماليدن پيوسته و تمريغ کردن بروغنها و در آب
گرم ماليدن قضيب را بزرگ و فربه کند و چون بکرات چنين کنند
شک نيست که بزرگ شود بسبب آنکه که غذا بدان عضو ميل زياده
کند از ان که بوده باشد لاجرم در اقطار آن عضو زيادة کند و از
ادويه آنچه بدان اتفاق کرده اند هم ياد کرده آيد **نوعي ديگر**
دوائي که تمريغ کند قضيب بزرگ و سخت کرده اند بستانند موم سرخ
و زفت و علک البطم هر يکي پنج درم بوره ارمني کوفته و بيخته
موم و زفت و علک در روغن ياسمين بگدازند و بوره دران ميان
حل کنند و هر روز يکنوبت بمالند **نوعي ديگر** بستانند پياز دشتي
و فراسيون و عاقرقرحا و دار فلفل و ... بسايند و در عسل بسرشند
يکشب طلي کنند و بامداد بآب گرم بشويند **صفت** نوعي ديگر که قضيب را

٢١

رابزرگ و قضيب را بزرگ و سخت کرده اند بستانند يا در روغن ...
تا نرم شود و بر قضيب مالد اثر عظيم دارد **نوعي ديگر** بستانند خراطين
و خشک کنند و خرد بسايند و در روغن ياسمين حل کرده بر قضيب مالد بعد
از انک قضيب را بسيار بآب گرم ماليده باشد **نوعي ديگر** بستانند شير
حيش و بدان تمريغ کند چند نوبت تا خشک شود پس بمالد که سخت
و بزرگ گردد **نوعي ديگر** بستانند زفت و برگ پاس کشد و قضيب را نيک
بمالد و آن زفت را گرم کرده بدان طلي کند و يکروز بگذارد و بعد از ان
بآب گرم بشويد بغايت قوي گردد **فصل دهم** در معرفة ادويه
که در آبستني ياري دهد چون مراد کلي ما از تاليف اين کتاب طلب
تولد و تناسل است و استعمال ادويه که ذکر کرده شد صواب چنان
ديدم که درين باب چيزي چند ياد کنم که بر آبستني معاونت کند تا مقصود
طالب بر وجه کمال حاصل شود مي بايد که آنکس که استعمال اين ادويه کند
قصد مجامعه وقتي کند که زن از حيض پاک شده باشد و جهد کند
انزال او مقارن انزال زن باشد و آن چنان باشد که با زن ملاعبت
بسيار کند و پستانها اي مالد و نشان انزال زن آن بود که حرکت
پژمرده گردد و از نشاطي که داشته باشد آرميده گردد و وقت آنک
که لرزه بر اعضاء او ظاهر گردد و سست شود و شرم دارد که در رو نظر کند
دار او ي را بپوشاند و حسبي لقمه الله که دران حالة بايد که سر و نهاد زن
تنگ بيالا بر دارد و سر او نيک بزير ميل کند که آنرا بر آبستني ياري دهد

وجون احساس انزال کند بجانب راست میل نماید تا فرزند نرینه
آید اما شرط جنانست که آنکس که طالب فرزند باشد اول قضیب
را باب سرد بشوید وجون یکساعة بگذرد جماع کند وزن باید که همچنین
کند اما داروها که درین باب بکار آید اینست **صفت** دوائی
که بها آبستنی یاری دهد باید که بستانند حب بلسان و مقل وجاوشیر
وباذآورد هریک یک مثقال کوفته وبیخته در شراب صرف حل کرده
بر قضیب مالند وبگذارند تا خشک شود بعد ازان جماع کنند
واین نسخه معین است که هیچ خطائی کند **صفت** بستانند برگ عزا
خشک ونیک بساید وبا زهره گاو بسرشند وبر قضیب طلی کند وبگذارد تا
خشک شود وبعد ازان مجامعه کند **صفت** معجونی که درین باب بغایة
خوبست ومجرب بستانند بهمن سرخ وسفید وکیرا وناف سقنقور
وزهره گاو وبزر وزهره بز ودرونج عقربی هریک دو مثقال بسبعد شسته
وخولنجان هریک یک مثقال ونیم مروارید ناسفته شسته وخردل سفید
هریک یک مثقال کوفته وبیخته عسل برابر مجموع بسرشند وسه روز هر
بامداد یک مثقال بخورند بعد از سه روز مجامعه کند **صفت** معجونی که
درین باب بغایة خوبست ومجرب جنانک خطا نکند بستانند زعفران
وحماما وسنبل واکلیل الملک هریک سه درم ساذج هندی وقردمانا
هریک دو درم پیه بط وپیه ماکیان هریک یک وقیه زرده تخم مرغ دو
اوقیه روغن بطم یک اوقیه ادویه کوفته وبیخته پیهها بگذارند و

وادویه بدان حل کنند وجون زن از حیض پاک شود پارهٔ پشم
شتر بدان آلوده کند وبخود بر گیرد وجون نزدیکی با او کنند
در حال بار گیرد **نوعی دیگر** بستانند قدری مسک وزعفران وزهرهٔ
کرک اجزا متساوی باهم بیامیزند وپشم بدان آلوده کرده بر گیرد وجون
مرد نزدیکی کند مقصود حاصل گردد **صفت** بستانند سنبل ومرصافی
وزعفران ومصطکی ومسک اجزا متساوی خرد سوده بروغن ناردین
بسرشند وپارهٔ پشم بدان آلوده کرده برگیرند جون مرد نزدیکی کند آبستن
شود **فصل یازدهم** در معرفة حبوب که جون در دهان گیرند انزال
دیر شود وبوی دهان خوش کند ولذة مجامعه زیاده کند بستانند
برگ گل سرخ صندل سرخ وسفید وسعد هریک دو درم سلیخه
سنبل قرفه قرنفل جوز بویا هریک جهار درم پوست ترنج اذخر
دواله هریک پنج درم عود قماری مشک مصطکی هریک دو درم کوفته
وبیخته باب برگ ترنج بسرشند وحبها سازند هریک نخودی جون خشک
شود در دهان گیرند **دیگر** حبی که در بوی دهان خوش کند ولذة مجامعه
پیدا کند بستانند قاقله وجوز بویا وقرنفل ودارچینی وخولنجان
هریک سه درم فوفل دو درم گل سرخ دو درم صندل سفید یک درم مشک
دانگی ونیم کوفته وبیخته بگلاب بسرشند وحبها سازند ودر دهان گیرند
فصل دوازدهم در کمربند که کمر گاه بدان مستحکم دارند ودر مجامعه یاری
دهد وشش درا وعیه نگاه دارد بستانند کمربندی از پشم شتر وبزعفران

رنگ کند و کمرگاه بدان بسته دارند بغایت خوبست و تا این بسته
باشد منی بیرون نیاید بی مراد **نوعی دیگر** اگر موی سمور کمربند یا
سازند که مقدار چهار انگشت پهنای آن باشد و در زمستان پیان
بندند موافق بجاع و بر مجامعه یاری دهد **نوعی دیگر** اگر از موی قاقم کمربند یا
سازند و در میان بندند قضیب را سخت کرداند و منی در اوعیه نگاه
دارد و باید که موی حواصل از خود دور دارد که منی را خشک کند
و هیچ خاصیت در موی حواصل نیست و موی قاقم نافع است
تمام شد کتاب الموسوم بباه نامه بعون الله سبحانه و تعالی و حسن توفیقه
والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله
اجمعین الطیبین الطاهرین فی العاشر العقده سنه تسع و ثلثمایه
الهجریه النبویه المصطفویه الفاقعه
علی ید العبد الضعیف المحتاج الی رحمة ربه و غفرانه عبد الله محمد حاجی اسماعیل الکاظمی القاری
اصلح الله احواله فی الدارین

شکر و سپاس ایزدی را که در هر چه آفرید دو طرف نشا در عایة فرمود که
تا منفعة بود بعضی اشیا را و بعضی را مضرت و سلام فراوان بر سید بیابی که
رخ بحقیقت اشیا برده و گاهی آن سخن بدانسته صلی الله علیه و سلم **اما بعد**
این نسخه ایست در خواص بعضی اشیا اگرچه بسیار حفظ و خلط بسیار دارند و مختان
نامعقول بسیار گفته اند فاما درین نسخه آنچه بعقل نزدیکتر است چندی ایراد
کردیم **صفة** آنکه دو قدح پر آب کنند و یکی بر دیگری ریزند هیچ از آن آب
بر زمین نریزد و بستانند هر قدح و پر از آب شبنم کنند و در آفتاب نهند
و یقین است که آفتاب بغایة جذب شبنم میکند چون آفتاب در آب اثر
کند به چهار دفعه یک قدح بر قدحی دیگر میریزد تا آخر شود و اگر آن
قدح دیگر بگذارد بعد از زمانی هم خالی شود **صفة** آنکه آتش بر اعضا رسد
و نسوزد چون این عمل کند خطمی سفید و سفیدهٔ تخم مرغ و کافور باهم بیامیزند
و بر اعضا مالند و بعد از آن طلق حل کرده بر آن مالند چون خشک شود آتش
بدان عضو رسد و نسوزد **صفة** شمعی که از برف برکنند و بسوزد شمعی سازند
از برف و قدری کافور بر سر آن شمع نهند و با آتش دارد تا افروخته شود
و آن کافور بسوزد و از حرارت آتش اثری برف نرسد و تا کافور باقی
باشد آن شمع بسوزد **صفة** آنکه در زمستان گل سرخ و زرد و سفید تازه

بیرون آورد و آن چنانست که در فصل بهار گل که هنوز غنچه باشد
در موم باید گرفت چنانک باد در توی آن نرود و چوبی که گل از آنجا
آب میخورد آنرا نیز در موم گیرد و در میان عسل اندازد تا فصل زمستان
بیرون آورد و موم پاک کند گل تازه باشد صفة رنگی که چون زر سرخ
نماید و سلطان هند و چین و خطا خانها را باین رنگ کنند و چون زر
سرخ افروخته نماید بستانند بوره ارمنی با زرده تخم مرغ سه روز حل کند
و هرگاه که خشک شود آب بروی باز ریزد و بعد از آن مرقشیشا ذهبی
زرد خرد کنند و نرم بغایة و در کاسه آبگینه کند و سرکه کهن بر سر آن ریزد
و هر روز تازه سرکه می ریزد تا آن زمان که رنگ سرکه صافی بماند و سیاه
نشود بعد از آن هر دو را در کوزه نو آب نارسیده کند و در گل گیرد
و در کوزه آبگینه کتان دفن کند و بعد از آن بیرون آورد و دو جزو
زرنیخ زرد خرد کند و مجموع را با آب حل کند و سپیده تخم مرغ و اندک
زعفران و سریشم ماهی محلول کند در هر موضع که بمالند چون زر سرخ نماید
صفة تخم مرغ که بپرد و نامه برد و جواب بیاورد بستانند تخم مرغ و سوراخی
کوچک در و کند و خالی گرداند و بعد از آن پر از شبنم کند و در برابر مردم
نامه بنویسد و چنانک کس نبیند جواب هم بنویسد مثل کاغذ اول
و آن کاغذ را ببندد در آفتاب و قدری سریشم بر تخم مرغ بمالد و بر کاغذ
نهد و در آفتاب چون آفتاب در شبنم اثر کند و گرم گردد شبنم بهوا رود
و چندانک خاک گردد باز آید و جواب بیاورد چنانک گفته شد صفة

پیه

پیه سوزی که آب در وی ریزی بجای روغن بسوزد باید که پیه سوزی راست
کند که میان آن مجوف باشد و پر از روغن کند و فتیله در وی نهد روغن
و می سوزاند هرگاه روغن کم شود آب در وی باز ریزد آب بزیر رود و
بالا آید و سوزد هر که بیند پندارد که آب می سوزد صفة سفید کردن موی
چنانک سر نخ قه فرو برد و چون سر بیرون آرد ریش او بغایة سفید شده
باشد و چندانکه بشوید نرود بستانند روح کوکرد و بنکو در ریش مالد
مجموع سفید گردد و شستن نرود الا بچیزی سفید صفة آنکه رنگ آب
رنگ اسپ را تغییر کند و آن چنانست که آب گرم جوشانیده بران موضع
ریزند که خواهند آن موضع را موی نباشد بعد از مدتی که بر آید موی
سفید بود صفة آنکه دو صورت از چوب بسازند و آن دو صورة حرکة
کنند و بپرند و بهم دوند باید که اندرون آن دو صورة مجوف باشند و در میان
یکی خرده آهن بود و در میان یکی دیگر سنگ آهن ربا و زیبق و
جایی بنهد این دو صورة را که گرم باشد چون حرارت بزیبق رسد
در حرکة آید و بسبب جذب آهن ربا بنزدیک یکدیگر روند صفة
آنکه بیست گره کمان جایی بنهد و چیزی خواند تا گاه در میان گره کمان
آنها دو سه گره کمان بحرکة در آید باید که دو سه گره کمانها از هم بشکافند
و جعل در میان آنها کند و بر هم چسبانند بعد از آن چون در میان گره کمان
بالا اندازد آنجا که جعل در میان آن باشد بحرکة در آیند و رقص کنند صفة
آنکه کاسه آب بیاورند و بنهند آب پالوده شود و این وضع شیادانست

جنانکه کاسه آب طلب کنند و در زیر خرقه برند و جون بیرون آرند
پالوده باشد باید که بستانند نبات و کثیرا قدری زعفران و باهم
خرد کنند و جون کاسه آب در زیر خرقه برند قدری در انجا ریزند جا[نگ]
شیرین نماید و زمانی بگذارند تا بسته گردد پالوده باشد
آنکه کاسه آب بطلبد و در زیر دامان یا خرقه برد گلاب شود باید که پیشتر
دستارچه را چند نوبت بگلاب تر کرده باشد و خشک کرده جنانکه اثر
گلاب در انجا باقی ماند جون کاسه بیارند در زیر خرقه برد و آن دستارچه
در انجا بشوید آن آب گلاب شود هم بطعم و هم ببو یا دفع کردن ملکس
از خانه زرنیخ را خرد کند و با ماست ترشی بیامیزد و در خانه بیفشاند
یا خربق سیاه در آب بجوشانند و در خانه بیفشانند همه هلاک شوند
دفع کردن موش زرنیخ و نوشادر و سم اسب در انجا که موشان بسیار باشند
دود کنند تمامه آن موشان بگریزند و بجایی دیگر شوند دفع کردن
ماران استخوان خارپشت و سم اسب را دود کنند ماران جمله از ان
موضع بگریزند دفع کیک شونیز در آب بجوشانند و در خانه بیفشانند
کیکان که در ان خانه باشند هلاک گردند دفع کژدم زرنیخ و پشکل
گوسفند و پیه مار باهم بیامیزند و دود کنند کژدمان بگریزند صفت
آنکه در اندرون شیشه که در آن تنگ باشد جگونه چیزی بنویسند بستانند
شیشه صافی و آنچه خواهد بر کاغذ تنک و نوشته را لفظ لفظ پاره
سازد و در تو یک شیشه اندازد و در موضع خود بجنباند از بیرون شیشه
آن

آن نوشته پیدا شود مردم پندارند که بقلم در اندرون شیشه چیزی
نوشته اند صفت چیزی که هر که ببوید بخواب رود بستانند بیخ کوکنار
و روغن بیخ سیاه و روغن کنجد و افیون مصری و کاهو و شقایق
النعمان و عقاقیر باهم بیامیزند هر که ببوید فی الحال بخواب رود صفت
بستانند افیون مصری و تخم کاهو و پوست خشخاش و بیخ سیاه
و عاقرقرحا و کنجد سفید از هر یک جزوی و خرد کنند و بپزند و با هم
با شراب شربتی از ان هر که بخورد بیهوش گردد صفت آنکه انگشتها
با آتش دارند جون شمع در گیرد و نسوزد و الم نرساند بستانند پوست
دلفین و در انگشتها کنند و بر روغن پوست نارنج چرب کنند و کبریت
قدری بر ان مالد و با آتش دارد گوشت نسوزد همچو شمع صفت
خطی که بجایی نویسند و هیچکس دیگر نتواند خواند مگر آنکس
که داند بستانند کاغذ سفید و بآب پیاز بر انجا بنویسد همچنانک
کاغذ سفید نماید و البته خط ظاهر نباشد جون خواهند که بخوانند
کاغذ با آتش دارند خط بنماید تمام شد کتاب خواص الاشیا

بعون الله تعالی و الصلوة
والسلم علی رسوله

م م م
م م
م

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین

اما بعد بدانکه این مختصریست در معرفت داروها و غذاهای مفرد و مرکب
آنچه مشهور و مستعمل بود بوجب [illegible] نطاع لا زال نافذا فی اقطار العالم
شرقا و غربا براو محشورا شروع در ان [illegible] و [illegible] و مقاله **مقالهٔ اول** **فی**
در داروها و غذاهای مفرد بر چند فصل نوشته **فصل اول** در مزاج گردانیدن
خلل انسان بدانکه هر چیز که حرارت غریزی که در بدن است چون در آن
اثر کند و آن چیز ازو اثر پذیرد یا از آن چیز [illegible] فعل خواهد کرد اگر آن
گرمی و یا سردی یا تری یا خشکی بود و اگر آنها برابر آن باشد که در
بدن باشد آنرا معتدل خوانند و اگر گرم تر از آن کند آنرا حار خوانند
و اگر سردتر آنرا بارد خوانند و اگر ترتر آنرا رطب خوانند و اگر خشک
تر آنرا یابس خوانند و این از چهار درجه بیرون نباشد **درجهٔ اول** آنکه
گرمی و سردی در نتوان یافت الا وقتی که بسیار ربع یا مکرر اتفاق افتد
درجهٔ دوم آن بود که در توان یافت اما مضرت نرساند **درجهٔ سیم**
آن باشد که مضرت برساند اما کشنده نباشد **درجهٔ چهارم** آنست که
کشنده بود و آنرا دوا سمی خوانند بدانکه گرمی و سردی و تری و خشکی دارو

بود و وجه دانستن یکی تجربه چنانکه اگر کسی را گرمی بر مزاج غالب شود
و چیزهای سرد بدو دهند آنرا زایل گردانند آن چیز سرد بود مادام که تجربه را
امتحان در بدن آدمی کرده باشد چرا که بعضی دارو باشد که بنسبت با
بدن حیوانی دیگر سرد بود یا عکس و دیگر قیاس و آن نیز چند وجه بود
طعم و بوی و رنگ چنانچه تلخی دلالت بر گرمی کند و ترشی دلالت بران کند که
بر سردی و شیرینی دلالت بران کند که ماده آن کثیف است و فاعل
گرمی و چربی دلالت بران کند که فاعل اعتدال باشد اما ماده
آن کثیف بود و رنگ طعمها از طعوم نه گانه برین قیاس کنند
چنانچه داروئی که سفید باشد رنگ آن دلالت بران کند که مزاج او
سردست و آنچه سیاه باشد دلالت بران کند که مزاج او گرم بود
اما در رنگ اعتبار چندان ندارد جهت آنکه بیشتر هر گاه که قدری افربیون
دران کنند رنگ آن سفید بود اما مزاج او گرم بود و اما از بوی چنانکه
بوی تیز دلالت بر گرمی کند همچون مشک آنچه بوی تیز نداشته
باشد یا هیچ بوی ندارد دلالت بر سردی کند و شاید که در یک دارو چند
قوة بود و آنرا مرکب القوه خوانند و قوة دوم شاید که بمرتبه محکم بود که
چون در آتش اندازند ازو زایل نشود چنانکه در زریاانک قوت دوم
اگر در آتش زایل شود اما اگر بپخته کنند زایل نشود چون بابونه که قوت
تحلیل دارد و قوت قابضه دارد یعنی قوتی در وی هست که خلط را
بگدازد و قوة قابضه هست یعنی خلط را بسته گرداند اما چون بسوزند

قوت قابضه از وزایل شود واز آن محلله همچنان باقی باشد و چون
پخته کنند در دوا از همدیگر جدا نشود سیم آنکه همچنین زایل شود چنانکه
سیب سرخ که چون پخته کنند قوت قبض کننده از وزایل شود چهارم آنکه
چون بشویند قوة دوم از وزایل شود چنانکه کاسنی نان که چون
بشویند قوت مفتحه یعنی کشاینده از وزایل شود و باید دانست
که اثر دوا که در بیرون باشد در اندرون نباشد پیاز چون از بیرون
ضماد کنند ریش کند و چون بخورند اندرون ریش نکند و عکس آن مانند
اسفیداج که خوردن سبب خرابی است و چون از بیرون طلا کنند
هیچ خرابی نکند یا آنکه اثر او از بیرون چیزی باشد و در اندرون
چیزی مخالف آن چون شیر که چون طلا کنند چیزها بگدازد و بخورد
و چون بخورند ماده را غلیظ کند و همچنین بدانکه آنچه آدمی آنرا
بخورد یا بیاشامد از پنج چیز بیرون نیست یا غذای مطلق
یا دوای مطلق یا غذای دوائی یا دوای غذائی یا زهر آنچه عوض
آن که تحلیل می شود و تحلیل می یابد آنرا غذای مطلق خوانند
چنانکه گوشت و نان یا چنان بود که او بدن را متغیر گرداند و آنرا دوا
مطلق خوانند مانند زنجبیل و فلفل یا چنان بود که اول او در بدن
اثر کند و عوض آن چیز که بتحلیل رفته باشد بشود و آنرا غذای
دوائی خوانند مانند سرکه و کاهو و اگر قوة دوائی غالب بود آنرا
دوای غذائی خوانند مانند زهره یا چنان بود که حرارت غریزی در آن

اثر

اثر کند نه آنکه او در حرارت غریزی اثر کند و خرابی بدن کند آنرا
زهر خوانند مانند بیش و شوکران و بباید دانست که ادویه معدنی باشد
یا نباتی یا حیوانی واز آن معدنی می باید که از معدن معروف باشد
همچنانکه قلقند قبرسی و زاج کرمانی و پاک باشند و طعم و رنگ او از
حال خود نگردیده باشد واز آن نباتی پنج قسمت بعضی برگها باشد
باشند و زمانی بچینند که بکمال خود رسیده باشند واز حال خود نگردیده باشند
یا تخمها باشند و بعد از آنکه جرم او تمام پخته باشد و تری و خامی از او رفته
باشد یا بیخها باشد و زمانی که نزدیک باشد که برگها بریزد استعمال کنند
و یا شکوفها بود و زمانی آنرا بچینند که پژمرده نباشد و یا شاخها باشد
و زمانی که تمام شده بود و کج شده و پژمرده نباشد و یا از دوها بود و زمانی
که بنیاد بستگی کرده باشد و خشک نشده باشد استعمال کنند و یا
ثمر آن باشد و زمانی بچینند که تمام پخته باشد و بحد افتادن رسیده
باشد و جرم آن سخت و یا تمامی آن باشد یعنی برگ و شاخ و ثمر
زمانی بچینند که تازه باشد و چندان دارو ها زمانی که هوا بسته باشد
بار نشاید و دارو های صحرائی قوة آن بیشتر از دارو ها بستانی بود
و او کوچکتر بود و دارو های کوهی قوت آن بیشتر از دارو های صحرائی
بود و هر ادویه که رنگ او روشن تر باشد و طعم او بیشتر و بوی آن
تیزتر آن قوی تر باشد و بدانک گیاهها بعد از دو سال یا سه سال قوة
آن میرود و از دوها بعد از سه سال باقی نمی ماند بتخصیص فرفیون و دو

چند وزن ادویه کهن یک وزن ادویه نو باشد مادام که با چند
داروی دیگر بیامیزند و داروها حیوان واجبست که فراگیرند از
حیوانی که جوان و تن درست باشد و اعضاهای او تمام باشد
و در بهار ازان فراگیرند بعد ازان که آنرا بکشند نه مرده بود ادویه که
در درجه اول از حرارت بهره شرکند بابونه افسنتین فندق اسپید
مغاث اسطوخودوس دوالک بزرگ لاذن شاهتره ادویه
که در درجه دوم از گرمی شریک اند اذخر پیچ سوسن بنفشه یاسمین
ناخن دیو سیاه دارو شملیز فراسیون کندر سلیخه صبر عنبر چند
توتی شبث ادویه که در درجه سیم از گرمی بایکدیگر شریکند
پیاز دشتی شونیز بن نجاسف رازیانه سیر قند فیلجوش اگرتر کی
حب بلسان قرنفل فودنج اویشن فرنجمشک سعد قسط کرویا
هندی وزرنکوش بسطه اشیع افحوان اسارون برسر کوهی کرویا
مرو کرش انیسون حمل زرنباد افتیمون رزو فاخشک حماما حبی
زراوند زیره زنجبیل کبر زعفران گوگرد بنجکشت چند پید ستر دار
دار فلفل پیار حاشا جنطیانا دروغ عقرپی سقمونیا ادویه که در
درجه چهارم در گرمی شریکند تره تیزک کندش میویزج ماهیران
فلفل خردل سداب صحرایی ادویه که در درجه دوم در سردی شریکند
حماض کاهو مازو صندل صندل تورک زعرور ادویه که در درجه سیم در
سردی شریکند زرشک به نیکو بارشکل خون سیاوشان اورود ادویه

که

که در درجه چهارم از سردی بایکدیگر شریکند جوز ماثل افیون بنک بیش
ادویه که در درجه اول از تری بایکدیگر شریکند آلو نخود اسفاناخ
گاوزبان مغاث خیار شنبر ادویه که در درجه دوم از تری شریکند
ترنجبین تورک بنفشه نیلوفر کدو کسنه سرمق زردالو کاهو قطر
ادویه که در درجه سیم از تری شریکند کاهو و قطر و ادویه که در درجه
چهارم تر باشد نیافته اند ادویه که در درجه اول از خشکی بایکدیگر
شریکند جنار اذخر بندق شملیز زعفران اشنه بابونه چتر
الحضا پر سیاوشان ادویه که در درجه دوم از خشکی بایکدیگر شریکند
بونه و ماشی دارو صندل گلنار کندر حماض گل سرخ زنجبیل
دار فلفل سیاه دارو درونج عنبر فی حب بلسان پنج سوسن بنفشه
اسارون بوره ارمنی آبنوس سرمه فیقصوم بنجکشت گاوچشم
جنطیانا بلیله آمله پیاز دشتی افسنتین ادویه که در درجه سیم در
خشکی بایکدیگر شریکند ابهل سیر شونیز فیل گوش انیسون
قرنفل افتیمون بلوط چند بید استر دارچینی قسط عروق کنبل
فودنانا اگرترکی سعتر زوفا خشک فودنج زراوند فراسیون فرنجمشک
بند فقاز زرنباد ماهلو زیره نانخواه زرنکوش کبر نمک کرفس
شکیطا اشیع ادویه که در درجه چهارم از خشکی شرکت دارند اهی
کندش میویزج ماهیران خردل فلفل اما آنچه ادویه را راند بلیله
زرد تمر هندی ترنجبین بنفشه سقمونیا آلو شاهتره صبر گل سرخ

رجوع ١

شیرخشت و آنچه بلغم براند شحم حنظل قنطوریون ماهی زهره غاریقون
حب النیل تربد سفید حرمل بسفایج و آنچه سودا براند هلیله کابلی
هلیله سیاه سنا بالنکو افتیمون اسطوخودوس بسفایج سقمو
غاریقون کشوث حب النیل آمله و آنچه قی آرد تخم ترب و برگ آن
کندش و کنگر و خربق میویزج و تخم اسپست پوست بیخ خربزه
تخم جرجیر نمک هندی لوبیا سرخ ماء العسل و آنچه سده
گشاید انجوان باقلا رومی شاهتره ادخر غاریقون رازیانه
قنطوریون افسنتین سعتر کرویا رومی اسطوخودوس فاوانیا
جنطیانا بادیان افتیمون فراسیون زیره ایرسا نانخواه موش دارو
پنج انگشت عنبر بهلیون دارچینی کاشنی صحرایی زعفران
روناس عرز نکوش مافیطوس زراوند حماما کبابه کوپنه حاشا
کشوث حرمل و آنچه خواب آرد کاهو کاو چشم زعفران سوخ
حماما لفاح اصطرک شقایق مروخوز ریحان و ادویه که ابریش
زنیخ براند بهل وشان و بزر انجری ترشی انجوان
انیسون رازیانه شقایق اشرعاز فیلکوش حب البلسان فیزبو
برنجاسف سعتر قردمانا بابونه جوزبویا قسط روناس عرعر پر
سیاوشان جند بیدستر فراسیون زراوند جوبه عود الصلیب جنطیانا
سیسالیوس نانخواه جاوشیر تخم کرفس صحرایی دارچینی جعده
میعه سلیخه سیسنبر سیاه دارو سادج سنبل رومی شکاعی

کرفس چندقوق کبابه ادویه که سنگ گرده خرد کند اسارون
برنجاسف ازدو خلو تخم خربزه آبگینه سوخته سائیده خسک ری
پرسیاوشان نخود سیاه حجر الیهود از دو زر بادام طلخ سعد سکبینج ادویه
که شلم بسته کند آس سنجد ادخر شاخ بز کوهی سوخته
آقاقیا ورق آلو آمله بلوط برنج کادرس بسد ورق جنار گل سرخ
تخم گل عنبر خرما خرک گلنار خون سیاوشان گیل نخود کز ورق رز
تخم ترسنیل طراثیث اورود مصطکی طباشیر عصاره لحیة التیس کهربا
گل مختوم گل ارمنی کندر کرویا سنبل رومی کناریه جوز السرو
سماق نشاسته مازو بنوسرخ ادویه که صلابت نرم کند صمغ زیتون
هندی توری صمغ کاج مقل سعد پیه انجیر دنبه پیه قاز مقو ساق
گاو و گوسفند زفت صمغ بطم ادویه که ورمها پخته کند اکلیل الملک
بزرک کرب صمغ بطم لاذن بیخ ایرسا انجیر بهم خطمی مرور شکر
ادویه که بادرا بشکند و نیست کند انیسون و بسباسه و نکت
جاوشیر و تخم کرفس کزر زنجبیل دار فلفل زیره نانخواه کندر زرنباد
کرفس سعتر سعد ادویه که رلیش کننده پیاده دشتی زاج سوخ و سبز تر
کبوتر آهک قسط فرفیون سنباده صابون سداب قوذنه فیلکوس
ادویه که درد ساکن کند افیون و پیه قاز و بزرک سفیده تخم مرغ
کشیرا نشاسته ادویه که کوم شلم و کرم کوشش را بکشد
ترنگ کابلی قسنتین زوفا خشک کرویا تره تیزک قوذنه فشل

مرخس و شیح ورق سونیز ورق شفتالو ترمس ادویه که **خون پینی و**

خون شکم و خون حلق باز دارد بسد کلنار و خون سیاوشان بلوط

بادروج مردوکوش حصص مکی کل ارمنی کهربا کافور بارشنگ زیره مصطکی

ماقوة [illegible] به مازو دراونر شاخوند جوز سرو کشنیز بزر البنج ادویه [margin: شبر]

ریشها باهم آورد کلنار سرمه ازدو آلو کورد کلنار بلوط خون سیاوشان

زفت زراوند بارشنگ زیره کل مختوم ادویه که **ریم از ریشها پاک کنند**

ریم ابهل زفت ایرسا عسل زاپتیج ادویه که **گوشت زیادة از ریشها ببرد**

ببرد کورزداشتان نمک مرداسنگ خاکمس صدف سوخته زنگار

ادویه که **ریشها خشک کند** صبر توتیا صدف سوخته کورزداشتنه خرمای سوخته

آهک شسته ادویه که **دل را** قوت دهد و شادی بخشد یاقوت کهربا

مروارید لاجورد کافور کاوزبان به سیب اترج کشنیز خشک طباشیر

کل مختوم زرنباد زعفران دارچینی کل سرخ درونج عقرب پی بسد

بالنکو تمرهندی انار شیرین صندل سرخ و سفید ریباس شقاقل قرو

فستق زر نقره عنبر عود نعناع سوسن سنبل سعد سلیخه فرنجمشک

بیکو فراسطوخودوس ابریشم املج بهمن سرخ و سفید بسفایج ماه پروین

نارنج نارمشک پوست ترنج **ادویه** که قوت معده دهد پوست ترنج آمله

بلیله بالنکو جوز بوا دارچینی زرنباد طباشیر کندر کرویا نعناع سعد

سلیخه سماق به قرنفل قرفه قاقله اذخر ساذج هندی **ادویه** که جگر را

قوت دهند اظفار الطیب البلسان جوزبوا ماهلو کشوث مصطکی نارد بین

سنبل

سنبل رومی قرنفل قرفه غافث **ادویه** که قوة جماع دهد لوز فلیو [margin: ن]

کهرز کعفنه بن کرفس کنجد دانه کنکر باقلا خرفو لوبیا قرو خرنوب [margin: ن]

دارچینی لب باسه جلغوزه فستق مندق کشیرا حلتیت قسط زرنباد

خصیه الثعلب شقاقل زنجبیل سورنجان سقنقور تخم مرغ کبوتر کنجشک

کبک مغز سرکنجشک کوشت بره شیرمایه شتر شیر میش انکور انجیر نارکیل مغز

بادام مغز کردکان **فصل دوم در حبوب** گندم و کرم و ترست

بدرجه اول و نان او بهتر نانها بود و غذا تمام و نیکو دهد و نان تنک

غذا کمتر دهد و دیر گوارد بخلاف نان کرده و نان که در تنور پخته باشند

غذا تمام دهد و دیر گوارد و کلیچه قرص کنند اما سده آورد و معده را ضعیف

باشد **جو** سرد و خشک است بدرجه اول و غذا کمتر از گندم دهد و بستگی

و سردی پیدا کند و کشکاب سرد و تر باشد **برنج** خشک است بدرجه اول و در

و در گرمی و سردی او خلاف است و او غذای لطیف بسیار دهد و زود گوارد

و او را با زعفران و روغن تمام پزند یا با شیر و شیر بتی خورند **گاورسی و ارزن**

سرد و خشک اند غذا اندک دهند و بستگی آورند و مصلح ایشان شیر و

روغن بود **عدس** سرد و خشک است تسکین خون کند و خون را غلیظ کند

و دیر گوارد و سودایی بود و خوابهای آشفته آورد و آب او داشکم براند و

جرم او بستگی آورد و آنرا با چغندر خورند **باقلی** سرد و خشک است غذا

اندک دهد و آب او لطیف بود و درشتی حلق و امراض سینه مفید بود

و اما باد انگیز بود و مصلح آن نمک و سعتر بود **نخود** گرم و تر است غذا

بسیار دهد و تقویت باه کند و آب پشت و حیض را براند و سده بگشاید
و رنگ را صافی کند و بدن را فربه کند **لوبیا** تر دیکست بنجود و بر آب پشت را
ندن و حیض قویتر باشد **بقم ماش** سرد و ترست و خلطی که ازو حاصل شود
نیک بود و در تبهای گرم و گرد فایده دهد و دندان را نقصان بود و گزند رساند
و مصلح آن مغز بادام است **کنجد** گرم و ترست و دیر گوارد و غذا را تباه
کند و معده را زیان دارد اما دنع خشکی کند و فربهی آورد و قوة مجامعت
دهد و اصلاح آن بشیرینی کنند **خشخاش** خشخاش سرد و ترست سرفه و زبری
حلق و نزله و بیخوابی و ضعف مجامعت را فایده دهد و آنچه سیاه باشد
بیهوش آورد **بزرک** گرم و ترست نزله و سرفه را فایده دهد و قوة مجامعت
بخشد **شاهدانه** گرم و خشکست خشکی و درد سر آورد و شهوت جماع
ضعیف کند و سلس البول را فایده دهد و اصلاح آن بشیرینی کنند
قرطم خسک دانه بود گرم و خشک باشد و مسهل بلغم بود و باد ها را بشکند
تخم ریحان گرم و خشک بود و مفرح باشد و دل را قوت دهد و سر گردش و
خون آمدن از بینی باز دارد **فصل سیم در لحوم و الب[ا]ن**
یعنی گوشتها و شیرها بهترین گوشتها گوشت گوسفندست آنچه بچه
باشد بهتر بود و نر به از ماده بود و بسیار موی به از اندک موی و جدا
کننده بهتر از معلوف بود و گوشت گوسفند گرم و ترست و گوشت بره
را تری بیشتر بود و گوشت میش را گرمی و تری کمتر بود و گوشت بزغاله
سرد و تر بود و گوشت بز سرد و خشک بود و بهترین بز ماده یکساله بود و گو

غوج بغایة بد باشد و گوشت گاو سرد و خشک و غلیظ بود و گوشت
گوساله معتدلست و زود تر هضم شود و گوشت شتر گرم و خشک بود
ولقوه و افلاج را فایده دهد و گوشت اسپ گرم و خشک بود مردم را
بشپی باید بخت و گوشت خرگوش سرد و خشک است بستگی آورد
و گوشت گاو کوهی سرد و خشک و غلیظ بود و اولی آنست که ازوی دور
نمایند و گوشت مرغ جوان معتدل بود در گرمی و تری و خروس را رطوبت
کمتر بود و گوشت کبوتر گرم و تر باشد و قوة مجامعت دهد گوشت کبک
و گنجشک و فاخته و دراج و کلنگ گرم و خشک بود و قوة مجامعت دهد
گوشت مرغ آبی و بط گرم و تر باشد و غلیظ گوشت ماهی تازه سرد و
تر باشد و دیر گوارد و ماهی شور گرم و خشک و ثقیل بود **شیر** شیر
حیوانی مناسب مزاج آن حیوان بود بلک ترتر باشد شیر گاو چرب تر
و غلیظ تر شیر شتر و اسب بعکس این و شیر بز معتدل بود و شیر میش چرب تر
ازو بود **مسکه** گرم و ترست شکم را نرم کند و فربه گرداند و بسرفه و زبری
حلق فایده بود **روغن** گرم و تر ازو باشد **پنیر تر** سرد و تر باشد بدن
را تر کند و فربه گرداند و اصلاح آن بشیرینی کنند **پنیر خشک** گرم و خشک و
قابض بود و اصلاح آن بجوز و بادام کنند **کشک** معده را قوة دهد و بستگی
آورد **ماست** سرد و تر باشد و تسکین گرمی کند و دماغ را گزند رساند
و اصلاح آن بنمک و نعناع کنند اما آنچه شیرین بود سینه و شش را فایده
دهد و بدن را تر گرداند **دوغ** سرد باشد و بستگی شکم پیدا کند و غذا نیک دهد

و بیضا خایه مرغ مناسب مزاج او بود و بهترین آن خایه مرغ خانگی است
خصوص زرده نیم برشت که غذا تمام دهد و قوة مجامعه بخشد و
سفیده بیضه غلیظ است و اخلاط بد وازو حاصل می‌شود و بیضه
گنجشک و کبوتر قوت مجامعه دهند فصل چهاردهم در میوه‌ها
انگور گرم و ترست خون نیک ازان حاصل شود و فربه گرداند و قوة مجامعه
بخشد و بهترین آن انگور سفید بود که پوست آن تنک بود و آنچه دو سه روز
از چیدن آن گذشته بود و باد ازان کمتر حاصل شود و پوست انگور
گرم و خشک است و دانه انگور سرد و خشک مویز سه پوست مایل بود بگرمی
و معده و جگر را قوت و فایده دهد کشمش ازو لطیفتر بود انجیر گرم و تر
بود غذا بسیار دهد و مجاری پاک گرداند و بلغم را تنک و بسود و آب
پیش براند و سپش پیدا کند و اصلاح آن بجوز و بادام کنند و انجیر
خشک را تری کمتر بود ثمره نخل بر سرد و خشک است و تقیه گرم و خشک
بود و قوة معده و جگر دهد و بستگی آرد رطب گرم و تر بود و قوة
دماغ و معده دهد و تن را فربه کند و غذا بسیار دهد و اصلاح آن به
بادام و خشخاش کنند خرما گرم و خشک باشد بلغم را ببرد و قوت
مجامعه دهد و سردی باز دارد و سودا حاصل کند و اصلاح آن
بسکنجبین کنند تمر هندی سرد و خشک باشد تسکین صفرا کند و شکم
را براند و دفع خمار و درد سر و تشنگی کند انار شیرین گرم و تر باشد
و قوت معده و شادمانی دل و جگر دهد و مجاری پاک گرداند و دفع سرفه

کند

کند انار ترش سرد و خشک باشد و قوة معده دهد و صفرا را ساکن
کند و دفع تشنگی کند و اگر با پیه آب فشارند صفرا زایل کند مزترش
سرد و خشک است شادمانی دل و قوت معده دهد و دفع خمار کند اما بستگی
و قولنج ازو حاصل شود و آنچه شیرین بود باعتدال نزدیک بود سیب
شیرین معتدل بود و قوة دل و معده دهد و شادمانی آورد و منع عفونت
کند و باز هر سموم بود و آنچه ترش باشد دفع تشنگی کند و بستگی آورد
و سرد و خشک باشد امرود سرد و خشک بود و از سیب و به غذا بیشتر
دهد و آب پیش براند و قوة دل و معده دهد و تسکین تشنگی و دل
سوزش کند شفتالو سرد و ترست دفع گرمی و تشنگی کند و دیر گوارد
و از خوردن آن تبهای عفنی و بلغم حاصل شود زردالو سرد و ترست
دفع گرمی کند و گند دهن و عفونت سودا و صفرا براند اما در معده تباه
شود و خون بد ازو حاصل گردد آلو سرد و ترست شکم را نرم کند و بمعده
گزند رساند توت سرد و خشک بود آنچه شیرین باشد شکم نرم کند
و آنچه ترش بود معده را فایده دهد ترنج سرد و ترست تسکین
تشنگی و خون کند و دفع خمار کند گرداند و در معده تباه شود و مضر
معده است فرح دل آورد و پوست او گرم و خشک باشد و قوة معده
دهد و بوی دهان خوش کند و گوشت آن گرم و تر بود و غذا بسیار دهد
و دیر گوارد و ترش او سرد و خشک بود و قوة معده و دل دهد و بحیش
دل و غشی فایده کند و تسکین صفرا کند و تخم آن گرم و تر باشد با جمله

زهرها را بری کند **نارنج** لطیفتر باشد و خاصیت او همین باشد
و پوست او اگر در پیشانی بمالند دفع صداع خماری کند **لیمو** در طبیعت
و خاصیت همچون ترنج بود **زیتون** آنچه نا پخته باشد سرد و خشک باشد
و قوة معده دهد و آنچه رسیده بود بگرمی میل کند و پیها و درد مفاصلها
را فایده دهد **جوز** گرم و خشک است قوة مجامعت دهد و درد سر آورد
و اخلاط بسیار ازان حاصل گردد و مفسد معده باشد و آنچه تر باشد
گرم و تر بود **جوز هندی** گرم و خشک است لیکن تری آن بیشتر از خشکی بود
و آنچه تازه باشد گرم و تر باشد و قوت مجامعت دهد و دفع سردی کند
و آنچه کهنه باشد کرم را بکشد **فندق** گرم و تر است غذا اندک دهد و قوة
مجامعت بخشد و دفع زهرها کند **بادام** گرم و تر است غذا بسیار دهد و منی
بیفزاید و سینه و مجاری پاک کند و اصلاح آن بشیرینی کنند و آنچه تلخ
باشد و بخشکی میل کند و سده کشاینده و برنده اخلاط بود و دفع
فضول کند **پسته** گرم و خشک است قوة مجامعت دهد و سرفه بلغمی را ببرد
و بکثر بدن کژندگان مفید است و پوست آن قوة معده دهد
و غثیان دفع کند **بن** گرم و خشک بود قوة باه و گرده دهد و معده و سپرز را
گزند رساند و دهن را گنده کند **عنبرا** سرد و خشک است اسهال و قی را دفع
کند **نبق** کنار است و طبع او سرد و خشک بود و فایده او آن بود که
سردی و بستگی پیدا کند **عناب** بقولی معتدل است و بقولی دیگر سرد است
بدرجه اول معتدل در تری و خشکی و غلیظ است سینه و شش و جوشیدن

خونرا

خونرا فایده دهد و بستگی آورد و خونرا غلیظ کند و جالینوس گفته در و
هیچ فایده نیست **سپستان** سرد و تر است برد سینه را نرم کند و سودا را براند
زعرور سرد و خشک است قوت معده و جگر دهد و قی و اسهال باز دارد و تسکین تشنگی
کند و سده بگشاید **خربزه** آنچه شیرین بود گرم و تر باشد آب پیشی براند و زود
از معده بگذرد و قوة مجامعت دهد و آنچه شیرین نباشد سرد و تر باشد رطوبات
حاصل آرد و اصلاح خربزه شیرین سکنجبین کنند **خیار و خیار بادرنگ**
سرد و تر اند و بوییدن آن قوت دل و دماغ دهد و تخم آن آب پیشی براند و معده
را گزند رساند **هندوانه** سرد و تر است تب و جگر گرم را فایده دهد
و بمعده گزند رساند و اصلاح آن بشیرینی کنند **نیشکر** گرم و تر است حلق
و سینه و سرفه را فایده دهد و آب پیشی براند و بلغم را ببرد و اگر مداومت
کنند دفع بلغم کند **قند** گرم و تر است آلات سینه پاک کند و مجریهای جگر را
پاک کند و صفرا ازو حاصل شود و تشنگی آورد **فانید** قوت مجامعت دهد
و بلغم را دفع کند **نبات** از همه لطیفتر باشد **ترنجبین** معتدل است
در گرمی و سردی سرفه و زبری حلق و مرض شش و آلات نفس را فایده دهد
و صفرا براند و دفع تشنگی کند **شیرخشت** در گرمی از ترنجبین کمتر است و
پشت ازان شکم براند **گزانگبین** گرم و تر است قوة معده دهد و بلغم را ببرد و
مجریهای جگر را بگشاید و باد را بشکند **عسل** گرم و خشک بود و بهترین آن سفید
خوش بوی بود و فایده آن بسیار بود و بلغم را ببرد و سردی مزاج باز دارد و گرمی
و صفرا آورد و اصلاح آن بچیزی ترش کنند **خشک انگبین** گرم و خشک است

وفایدهٔ آن همچون فایده عسل بود بلکه قویتر و در شکستن باد و قولنج
فایده دهد **فصل نهم در بقول** یعنی ترها **کاهو** سرد و ترست
تشنگی بنشاند و زود هضم گردد و خون نیک ازو حاصل شود و خواب
آرد و منع نزله کند و چشم را گزند رساند **کاشنی** سرد بود و میل بخشکی
دارد تشنگی بنشاند و صفرا را ساکن کند و گرمی جگر را فایده دهد
و ناشسته سده بگشاید **اسفاناخ** سرد و ترست غذا نیکو دهد و زود
گذرد و زحیر و سعال و سرفه را فایده دهد **کرنب** گرم و خشکست اسهال
آورد و آب پشت براند و آلات سینه را نرم کند و خمار باز دارد و جرم
آن بستگی آرد و خون بد ازو حاصل شود و اصلاح آن گوشت فربه
باشد **سرمق** سرد و ترست سده را بگشاید و شکم را نرم کند و یرقان
دارد **بقلة الحمقا** و آنرا بقله مبارکه نیز گویند سرد و تر بود و دفع گرمی و
تشنگی کند و تلواسه و تب تیز را فایده دهد و معده را نیک بود و قوة
مجامعه زیاده کند زمانی که گرمی بر مزاج غالب بود **مرزنگوش** گرم و خشک
بود گذارنده و سده گشاینده بود در نهادن آن گزیدن عقرب فایده دهد
بالنکو گرم و خشکست قوت و نشاط دل آورد و دفع مالیخولیا و سودا
کند و بوی دهن خوش کند و معده را پاک کند **تره خراسانی** نوعی ازو
است قوت معده دهد و دفع بلغم کند **راقوته** گرم و خشکست قوة
معده و جگر دهد و قی را باز دارد و کرم را بکشد و قوت معده مجامعه بخشد
طرخون گرم و خشکست ترنها را خشک گرداند و آلات سینه را گزند رساند

وطم دهن پخته کند **سپندان** گرم و خشکست آب پشت و حیض براند
و گزند بمعده رساند **کرفس** گرم و خشکست سده بگشاید و آب پشت براند
و قوة معده دهد و بصرع مضرت رساند **کشنیز تازه** سرد و خشکست دماغ
را قوة دهد و بخارات را باز دارد و جوشش دل و معدهٔ دل و معده گرم را
فایده دهد و بقوت مجامعه گزند رساند **گندنا** گرم و خشکست قوت
هضم دهد و بادها بشکند **سذاب و صعتر و شبث** گرم و خشکند
قوت معده دهند و بادها بشکند **شلغم** گرم و ترست قوت مجامعه دهد
و نور چشم زیاده کند و آلات سینه و نقرس را فایده دهد **گزر** گرم و
ترست غذا بسیار دهد و قوت مجامعه بخشد و بلغم را ببرد و آب پشت
براند و سینه و حلق را فایده دهد اما دیر گوارد و خلط بد ازو حاصل شود
ترب گرم و خشکست آب آن بلغم را تنک گرداند و سده را بگشاید و اشتها
آورد و جرم آن دیر گوارد و گنده شود و قی آورد **چغندر** در طبع او خلاف
کرده‌اند و جگر و سپرز را فایده دهد و محلل بوی گذرانند و نرم کننده
و سده گشاینده بود بواسطهٔ شوری که درو هست اما خلطی که ازو
حاصل شود بد بود **پیاز** گرم و ترست بلغم را ببرد و آلات سینه پاک
کند و قوت مجامعه دهد و در گزند اختلاف آب و هوای بدی تطریه
سیر گرم و خشکست بادها را بشکند و آب پشت براند و شکم را
نرم کند و بلغم ببرد و رنگ روی نیکو گرداند و برابری با زهر کند و چشم را
گزند رساند **کنگر** گرم و ترست قوة مجامعه دهد و بدن و مجریها

آن و آلات سینه و آلات بول پاک کند و بلغم را ببرد و بوی بدن خوش
کند ریباس سرد و خشک است تسکین صفرا کند و گرمی و تشنگی و غثیان
باز دارد و باسهال صفراوی مناسب بود و قوت دل و معده دهد کدو
سرد و تر بود دماغ را تر کند و طبیعت را نرم گرداند و سوزش معده
باز دارد و معده را زیان دارد بادنجان آب آن گرم و خشک است و راننده
وجرم آن سرد و خشک بستگی آورد و قوت معده دهد و اواصل
سودا ایی پیدا کند و جگر و سپرز را زیان رساند کبر گرم و خشک
گذراننده است و عرق النسا و سپرز را فایده دهد و حیض بگشاید
و کرم شکم را بکشد و تریاق زهرها باشد و آنچه سرکه نهاده باشند
سده سپرز بگشاید و بلغم از معده زایل کند و اشتها آورد و هو اعلم
فصل ششم در توابل یعنی حوایجها دیگ نمک گرم و خشک بود
تری که در بدن باشد بگدازاند و خشک گرداند و عفونت اخلاط باز دارد
و هضم را قوی گرداند و بسیاری استعمال آن قوت مجامعت را ضعیف
کند سرکه سرد و خشک است بینایی صفرا ببرد و عفونت اخلاط باز
دارد و گرمی را فرو نشاند و تسکین خون دفع تشنگی کند و به [illegible]
رساند و مناسب مزاج سرد نباشد فلفل گرم و خشک است جگر و معده را
قوة دهد و بادها را بشکند زنجبیل گرم و خشک است بادها را بشکند و بلغم
را ببرد و معده را فایده دهد و آب چشم براند دارچینی گرم و خشک است
بادها را بشکند و بلغم زایل کند و قوة معده دهد زعفران گرم و خشک قوت

جگر و فرح و شادی دل دهد و رنگ را روشن و درخشنده گرداند و
و دماغ را گزند رساند شونیز گرم و خشک است بلغم را ببرد و بادرا بشکند
و سنگ گرده و مثانه زایل کند کشنیز خشک سرد و خشک بود بستگی آورد
و بخار را و درد سر را باز دارد و تخمه و آروغ ترش را فایده دهد رازیانه
گرم و خشک است بادها را بشکند و سده بگشاید و قوت نور چشم دهد
فصل هفتم در طیب یعنی بویهای خوش گل سرخ سرد و خشک قوة
اعضای اندرونی دهد و بوییدن آن قوت دل و دماغ دهد سوسن و نسرین
گرم و خشک است صرع و لقوه و افلاج را فایده دهند شاهسپرم گرم و خشک
باشد بوییدن آن خواب خوش آرد و دماغ و دل را قوت دهد
معتدل و مایل بگرمی بود درد سر که از سردی بود ببرد و دماغ را
فایده دهد و چشم را روشن کند بنفشه و نیلوفر سرد و تر اند درد سر گرم را
فایده دهند مورد سرد و خشک است روغن آن مویها را سیاه کند بستان
افروز سرد و خشک بود صداع را فایده دهد و صفرا و تشنگی بنشاند و
گزیدن عنکبوت را فایده دهد مشک گرم و خشک بود قوت دماغ
دهد و نشاط و قوة آورد و تریاق زهرها بود و ذهن تیز کند
و جوشش دل باز دارد عنبر گرم بود و در خشکی و تری معتدل قوت
دماغ و حواس دهد و نشاط دل آورد عود گرم و خشک است سده
را بگشاید و قوت دل و دماغ آورد و خاییدن آن بوی دهان خوش
کند و خوردن آن تری معده کم کند و بستگی آورد غالیه مرکبست

[illegible]ـت کردن آن چنان بود که سک و مسک را بسایند و عنبر
حل کرده دران ریزند و کافور بسایند و مجموع با روغن حب البان
یا روغن نیلوفر آمیخته کنند و **غالیه** که موی بدان رنگ کنند صفت آن
[illegible]ـند پنجاه درم آب مورد تر یک رطل و نیم و در چهار رطل آب پخته کنند
چندانکه پنجم باز آید از آتش فرو گیرند و پنجاه درم وسمه و پنجاه
درم حنا و شش درم مازو ده درم زاج و پنج درم صمغ عربی مجموع
با هم بیامیزند چنانکه غلیظ شود و سک و مسک را اضافه کنند بوییدن
نشاط دل آورد و بیهوشی و صرع و درد سر که از سردی بود فایده دهد
و ورم سخت طلی کردن نرم گرداند و اگر بر خرقه بر رحم ریزند رحم را فایده
دهد **صندل** سرد و خشک است جوشش دل و تبهای تیز و سخت سودمند بود
و جگر گرم و درد سر گرم را فایده دهد **سنبل** گرم و خشک بود قوت معده و
دماغ دهد و سده را بگشاید و یرقان را فایده دهد **لادن** گرم و خشک است
موی را برویاند و چون بخورند آب پیش براند و بچه مرده بیرون آورد
و بلغم زایل کند **مقاله دوم در ادویه مرکبه چگونگی قوتهای آن**
و آن مشتملست بر چند فصل **اول** در چگونگی ترکیب ادویه و پایه قوه
و امتحان تریاق آورده اند که مادام که علاج بغذا توان کرد بدارو نکنند
جهت آنکه غذا مشابهت باندرون دارد و مادام که بغذا علاج شود
که مداوای غذایی علاج کنند تا بقدر مشابهت بود و اگر طبیب
مضطر گردد و ضرورت افتد که علاج بدوا صرف کنند مادام که بیک

دوا علاج تواند کرد بدو نکنند تا بر طبیعت آسانتر بود تصرف در وجهی دیگر
ذکر رفت و در چند جای آنست که البته ترکیب باید کرد اول آنکه مرض
مرکب باشد چنانکه در شطر الغب و غب غیر خالص که دران ترکیب باید
کرد چه ماده ایشان از صفرا و بلغم بود یا آنکه جهت اصلاح ترکیب کنند
چنانچه [illegible] با شحم حنظل ترکیب کنند تا اصلاح شحم حنظل کند یا آنکه
بوی آن بد بود و خواهند که آن بوی بد ازو زایل کنند چنانچه گلاب
با خیار چنبر آمیزند تا بوی خیار چنبر کم شود یا آنکه تا قوت او زایل کنند
چنانچه زنجبیل با تربد در مفاصل بلغمی دهند تا زنجبیل قوت تربد
زاید گرداند و بلغم بسیار دفع کند یا آنکه تا قوت او کم کنند چنانچه آمیختن
ایرسا با غاریقون یا جهت آنکه او را اشتهاء دارند تا اثر کند چنانکه
صمغ عربی با چیزها که سنگ گرده خرد کند یا آنکه تا دوا بهی که عضو
باشد بعضوی رسانند چنانچه زعفران با قرص کافور آمیخته کنند
جهت گرمی دل تا زعفران کافور بدل رسانند و همچنانچه در اراخ که بمثانه
[illegible] و قصد مثانه میکنند چون با دارو بی چند که دفع مرض از مثانه
بکنند بیامیزند آن داروها را بمثانه رسانند و دران دارو چیزی باشد که مضرت
ذراریح ببرد و بباید دانستن که اجزاء مرکبات بعضی اصل باشند چنانکه
گوشت افعی در تریاق و صبر در ایارج فیقرا و خربق در ایارج لوغادیا
و هر زمان که در تریاق و در ایارجات چنین نباشد یا تغییر و تبدیل کنند فایده
ندهد و بعضی اجزاء مرکب چنان باشد که شاید که عوض آن آورند و بعضی

مرمات خشاش بود اگر چیزی بر آن افزایند خراب کنند چنانکه بلادر در
تریاق اگر زیاده کنند مضرت رساند و چنانکه جدوار یا در تریاق
و بدانکه کسی که ترکیب ادویه میکنند باید که ادویه تازه نیک حاصل
کند و آنرا از خاشاک و غبار پاک کند و ادویه که او را باید کوفت جدا
جدا کوبند تا قوت آن ضعیف نشود و چون بکوبند و ببیزند و وزن
همه درست کرده باشند و همه باهم در هاون بسایند تا باهم آمیخته شود
و اگر معجون [illegible] عسل خوش بوی خوش طعم آب ندیده کف
برگیرند و ادویه در میان [illegible] و نیک بهم بزنند و در ظرف کنند و باید
که ظرف پر باشند و سر ظرف [illegible] تا سرد شود و تا هفته هر روز
یکبار زمانی سر ظرف بر میدارند تا بخار آن برود و از فساد [illegible]
و جوشیده تا ایمن شوند **مفصل** اگر قرص میسازند در آن از دو تا
یکو شانند و ادویه بدان بسرشند و الا بآبی از آبها چندانکه ادویه بهم
پیوسته شود بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند [illegible]
[illegible] **مفصل** [illegible] آنرا باز [illegible] دانند تا [illegible]
چون مطبوخ ترکیب کنند مثل عناب و آلو بشویند و گیاهها
را بشکنند و اول تخمها و چوبها در دیگ کنند نیم کوفته و بعد از آن میوه
و در عقب آن گیاهها بریزند و بنفشه و نیلوفر و [illegible]
در آخر همه باید ریخت و اگر افتیمون در مطبوخ کنند آنرا در خرقه [illegible]
[illegible] و در وقت فرو گرفتن در دیگ اندازند پس بنفشه [illegible]

ونیز [illegible]

وشیرخشت را بعد از جوشانیدن داخل نموده صاف نمایند پس میل نمایند
و در مسهل بعد از آنکه منضج را طبخ دادند سنا و مکی را در پارچه بسته با دوا
بجوشانند و سنا را خوب از چوب پاک کنند و منقوص را با آب دوا
حل نمایند و ترنجبین و شیرخشت و امثال آنرا بریزند و صاف نمایند پس روغن
بادام را بار دوبه سر دارو نمایند و باید مقدار دوا بسیار نباشد
که طبع از خوردن آن تنفر نماید اگر چنانچه ثقل مطبوخ را آب گرم کرده
عصاره او را فشرده با آب آن مطبوخ روز دیگر بجوشانند خوب است
و نفع کلی حاصل میکند [illegible] و باید بدون اهتمام کامل دخل در ترکیب
ادویه ننمایند که خالی از خطر
نخواهد بود والله
اعلم

مختصر ذخیره خوارزمشاهی که مسمی است بخفی علائی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی نبیه محمد وآله اجمعین اما بعد
چنین گوید خادم و دعاگو سید اسمعیل بن الحسن بن محمد بن احمد الحسینی الجرجانی
که چون از جمع نمودن کتاب ذخیره خوارزمشاهی فارغ شدم بر لفظ عالی امیر
اسفهسالار اجل سید عالم بهاء الدوله وضیاء الملة مؤید الملک تاج الملوک
والسلاطین قرة ارسلان ولی عهد ابو المظفر ابن خوارزمشاه حسام امیر المؤمنین
خلد الله دولته رفت که کتاب ذخیره کتاب بزرگست کتابی مختصر می باید
کرد که هر وقت در دست توان گرفت و بهر مقصودی زود بدان توان رسید
بحکم فرمان مبارک لفظ زید اعلاها این مختصر را نام [illegible] و هر بابی آن
مشتمل بر یک تقریر [illegible] که بیشتر کتابهای [illegible] ازان خالیست و مقصود
الطب همین است بجهت آنکه علم طب دو بخش است علمی و عملی و عملی دو نوع است
و آنچه از علم کردن آن درین مختصر چاره نیست یکی آنکه تدبیر حفظ صحت است
و یکی آنکه دانستن تدبیر دیگر بقدمة المعرفه شناختن احوال بیمار و دانستن احوال
درازی و کوتاهی بیماری و امید و اندازه بیماری معلوم کرده بدین سبب دو بخش آمد
علمی و عملی و دو قسم دیگر گفته [illegible] علم الامور و علم عمل و نظری که نیستی در امور
طبیعی باشد که چاره آن بر مزاج طبیعی پایبر [illegible] از مزاج طبیعی و نگریستن در
اسباب و نگریستن در دلایل و علم عملی دانستی است که تندرستی بر تن چگونه نگاه دارند
و چگونه نگاه دارند و بیماری را چگونه زایل باید کردن باستعمال چیزها که سود مند
و دور داشتن چیزهای زیان کار و علمی و عملی دو بخش علمی

طب این کتاب را دو بخش کرده آمد علمی و عملی و بخش علمی ازین کتاب
یک مقاله کرده آمد مقاله نخستین از بخش نخستین اندر تدبیر
حفظ صحت و این نوع شانزده باب است ا در تدبیر هوا ب در تدبیر
فصلها و سال ج در تدبیر ورزش و سکون د در تدبیر جامه و پوشیدنی ه در تدبیر
غذا و در تدبیر آب ز در تدبیر شراب ح در تدبیر خواب و بیداری ط در تدبیر
حرکت و سکون ی در تدبیر استفراغ و در اوقات هلاک یا در تدبیر استفراغ
بداروی قی یب در تدبیر فصد و حجامت یج در تدبیر استفراغها دیگر ید
در تدبیر اعراض نفسانی یه در تدبیر پیران یو در تدبیر مسافران مقاله دوم
از بخش نخستین در معرفة المعرفه و آن شش باب است ا در تدبیر شناختن
بیماری ب در تدبیر شناختن نبض ج در تدبیر شناختن بحران د در تدبیر
شناختن علامات سلامت و امید و آری ه در تدبیر شناختن حکمها که بعلتی
دیگر زایل شود و در جایها که در تن مردم برون آید و نشانی بیماری بود
که خوانند ز در شناختن وقت مرگ در بیماریها اما بخش علی حدت
مقاله ها نوده آمد مقاله نخستین از بخش دوم در دو جنسها که طبیب را
در علاج کردن بدان باید داشت مقاله دوم در اشارة کردن علاج
بیماریهای اندامها از سر تا پای و آن هشتده باب است ا در تدبیر بیماریهای سر
ب در تدبیر بیماریهای چشم ج در بیماریهای گوش د در بیماریهای بینی ه در
بیماریهای زبان و دندان و بیماریهای حلق و در کام و نوله [illegible] و [illegible]
[illegible] و دات الریه و ضیق النفس ز در بیماریهای دل ح در بیماریهای معده

کط در انواع اسهالها **ی** در تدبیر انواع قولنج و تولد کرمها **یا** در بیماریهاء مقعد
یب در بیماریهاء جگر **یج** در بیماریهاء سپرز **ید** در تدبیر انواع یرقان **یه** در
انواع استسقا **یو** در بیماریهاء گرده و مثانه و خصیه و ذکر **یز** در بیماریهاء
زنان **یح** در اوجاع مفاصل و نقرس و دوالي و داء الفیل **مقاله سیم**
در تبها و حصبه و آبله و مانند آن **مقاله چهارم** در آماسها و جراحتها
و ریشها **مقاله پنجم** در علاج شکستگی استخوان و کوفتگی و بیرون آمدن
بندها از جای خویش **مقاله ششم** در تدبیر زینت و آراستگی بدن
و پاک داشتن بشره **مقاله هفتم** در علاج زهرها و اینجا کتاب ختم شود و این
مختصر اندر دو مجلد نهاده آمد بر قطع مطول تا پیوسته در موزه توان داشت
بدین سبب این مختصر خفی علائی گویند و تمام کردن آن از ایزد تعالی
توفیق یاری خواستم انه ولی التوفیق و علیه التکلان **مقاله نخستین**
باب نخستین از بخش نخستین در تدبیر حفظ صحت
در تدبیر هوا باید دانستن که اسباب تن درستی و بیماری شش نوع است
و طبیبان آنرا اسباب ضروری گویند و آن هوا است و حرکت و سکون و خواب و بیداری
و طعام و شراب و استفراغ و احتقان و اعراض نفسانی و اندر حفظ صحت
تدبیر این سببها واجب است از بهر آنکه هر گاه که این سببها چنان باشد که باید
سبب تن درستی بود و هر گاه که بخلاف این باشد سبب بیماری باشد و ازین سببها
هیچ سببی نیست مردم تن درست و بیمار را از وی چاره نیست و بدان محتاج تر از هوا
از بهر آنکه قوام همه تن به قوتهاء طبیعی و حیوانی و نفسانی است و این قوتها

کار

کار خویش نتوانند کرد مگر بمیانجی روح و مادهٔ روح هوا است که مردم آنرا
بنفس بکشد و بدین سبب از چیزها که بیرون تن حیوان است عزیزتر
که باندرون و بیرون دسیده تر است و اگر چه هوا گرم و تر است این هوا که
نزدیک ما است بقیاس با مزاج روح و حرارت غریزی سرد است و این هوا که
بدم زدن ما بحرارت غریزی یار شود و با روح بیامیزد گرم شود و بسوزد اگر
بدم زدنی دیگر از روح جدا نشود مزاج روح از اعتدال بگردد و هر گاه که
بدم زدن دیگر از روح جدا شود هوای تازه اندر آید مدد روح گردد و راحتی
از آن هوا تازه بروح رسد بدین سبب روح را از هوای تازه راحتی و منفعتی
عظیم است و بباید دانست که این هوا که نزدیک ما است هوای محض نیست
از جهت آنکه با غبار و دود و بخار و غیر آن آمیخته است و از هر چیزی
اثری پذیرد و همچنین در هر فصلی از فصلهای سال هوا از طبع خویش بگردد و طبع
آن فصل گیرد و بهتر آن باشد که هر فصلی بطبع خاصهٔ خویش بود و هر
گاه که فصلهای سال از طبع خاصهٔ خویش بگردد سبب بیماری شود و بهترین
هواها هوائی باشد که از بخار دریاها و دیگر آبها و بخار مرغزارها و بیشهها و
نباتها و درختان چون بید و انجیر و جوز و چون بالیزها که در وی کرنب
و باقلی و سیر و جرجیر باشد و از بوی آهک و کلخن و عفونتها دور بود
و در میان درختان انبوه و دیوارها بلند نباشد و از جانب شمال گشاده
بود و در تابستان غبارناک و در زمستان نمناک نباشد و هر گاه که تش
معتدل بود و هوای گرم تن را لاغر کند و روی را زرد و تشنگی آورد و لبا

گرم کند و قوتها ضعیف گرداند و در رطوبتها فزونی عفونت پدید
آرد و مردم سردمزاج را و خداوند بیماریهای سرد را سود دارد و رطوبتها
را تحلیل کند و مشام را بگشاید و هوای سرد اندر بیشتر حالها مردم
تن درست را سود دارد اما مادتها را غلیظ و فسرده کرداند بدین سبب
آماسها و جراحتها کمتر بود ولکن زکام و نزله بسیار افتد و مسام بسته شود
و سینه درشت گردد و هوای تر مردم لاغر را سود دارد و پوست را نرم
کند و هوای خشک ضد این باشد و هوا غلیظ هوایی باشد که در وی ستارگان
خرد در شبهای بدید نباشد و دم زدن در وی بس خوش نباشد و هوا
نمناک زیان کارتر از هوای غلیظ بود و هوای خانه گران تر از هوای صحرا باشد
و هرگاه که هوا بد شود و بخارها بد با باد بیامیزد آن وقت هوای خانه به از
هوای صحرا باشد و هرگاه که وبا تولد کند بخار عود و عنبر و مصطکی کند
و صندل و سعد و لادن و قسط و چوب سرو و کز و بادام تلخ سود دارد
و اصلاح هوا باشد و سرکه اندر خانه و هوای خانه پراکندن سود دارد خاصه
اگر اندکی انگزد در وی حل کند والله اعلم

باب دوم

در تدبیر فصلهای سال بدانک در فصل بهار خلطها که اندر زمستان در تن
گرد آمده بود و فسرده شده پیش از آنک بحرارت تابستان گداخته
گردد کم باید کرد بدو وجه **وجه اول** آنک طعام لطیف‌تر و کمتر باید خورد
و هر بامداد پیش از طعام اندکی ریاضت کنند و از طعامها گرم و تر
چون سیر و تماخ و گوشت بسیار و شراب و از طعامهای شور و تلخ پرهیز

باید

باید کرد **وجه دوم** آنک استفراغ کنند تا ماده کمتر شود و اولیتر استفراغی
اندر فصل بهار استفراغ خون باشد در تابستان ریاضت و طعام و شراب
و جماع کمتر باید کرد و آسودگی باید کرد و شربت و غذا باید که میل بخنکی دارد
و کسانی که قی توانند کرد قی باید کرد چند بار و اسهال قوی نشاید خورد با آب
میوه‌ها و آب لعاب و خیار شنبر و شراب گل و شراب بنفشه و سفوف نقش
کفایه باید کرد **صفت سفوف بنفشه** بگیرند بنفشه خشک هفت درم بادام
درم و بکوبند و بیزند و با همچندان شکر سوده بیامیزند و با آب سرد بخورند و
فصل تابستان پر ازار و خداوندان مزاج سرد را و بیماری سرد را سود
دارد و در فصل خزان از گوشت صید و گوشت قدید و جماع و از هرچ
خشکی فزاید دور باید بودن شبها با امتلاء معده نشاید خفتن و جایگاه
خنک نشاید خفتن و از گرمابه بیرون و خشکی بامداد پرهیز باید کردن
و در آب سرد نباید نشست و در آخر فصل اگر استفراغ کردن بداروی مسهل روا
باشد وقی باید کرد [illegible] ممزوج باید خورد و در فصل زمستان
ریاضت بیشتر و غذا تمامتر و اگر فصل زمستان طبع زمستان ندارد
غذا باندازه باید و ریاضت بیشتر علی الجمله اندر زمستان اسفیدباها
و قلیه خشک و کباب و مانند این خورد و همه با دارچینی و کرویا و غیره
و شراب صرف باید خورد و هرگاه که در زمستان بیمار شود در خود تدبیر
استفراغ باید کرد و از بهر آنک تا سبب قوی نباشد در زمستان عارضی پدید
نیاید و استفراغ اندر زمستان باهمال صوابتر باشد از آنک بداروی

باب سوم در تدبیر شهر و مسکن هر مسکنی

که بلند تر باشد هوا آن و نسیم آن خنک تر و خوشتر و دم زدن دران
هوا آسان تر و هر مسکنی که نشیب تر هوا با آن که متر و کرفته تر و دمها
آن بدتر و دم زدن دروی ناخوشتر و هر مسکن که از یک جانب کوه
باشد و از جانب دیکر دریا هوای آن غلیظ تر باشد و باران بسیار بارد
پس اکر زمین آن صلب و خشک باشد و کوه آن سنک باشد
مضرت آن کمتر باشد و اکر کوه از کل بود و زمین رخو باشد تری آن
زیان کارتر باشد و اکر مزاج ولایت کرم باشد عفونتها بسیار افتد
خاصه اکر مسکن در نشیب باشد و اکر با این حالها جانب شمال
بسته بود و دریا از جانب جنوب بود وبا و بیماری دران شهر بسیار بود
و مسکنی که در میان شوره و معدن کوکرد و نفط و مانند این باشد هواء
همه از اعتدال دور باشد و مسکنها و بیابانی درشت و خشک باشد و مسکن
دریا تر باشد و مسکن کوهها خاصه اکر کوه مقابل مشرق بود هواء
آن درشت باشد و مردم قوی و دراز عمر و درشت سخن باشند و مسکنی
که زمین آن کل پاکیزه بود و کوه و دریا از وی دور باشد هواء آن
خوش و معتدل بود و مسکن که اندر میان بطایح و بیشه بود بد باشد
خاصه اکر حشرات آبی و غیر آن بسیار تولد کند و مسکنی که اندر
ساحل دریا باشد هواء آن درجه تر باشد از بهر آنک دریا عفونت
نپذیرد و اکر نهاد شهر بد افتاده بود و کسی خواهد که مسکن و خانهٔ خویش

برنهادی نیک نهد خانه را بلند سازد و خانها که دروی باشد روی
سوی مشرق کند و کذر شمال دروی کشاده کند و چنان سازد که
شعاع آفتاب اندر بیشتر خانها در افتد و سقف خانه بلند کند و درها
فراخ و هموار

باب چهارم در تدبیر جامه پوشیدن

هر جامه که مردم پوشند نخست جامه از تن مردم کرم شود پس
مردم را کرم کند و جامه کرم جامهٔ را کویند که مردم را کرمی را بسیارتر
ازان دهد که از تن وی کرمی پذیرد چون جامه پشمین و جامه خنک
جامهٔ را کویند که کرمی از تن مردم بسیارتر ازان پذیرد که مردم
که مردم را کرم کند چون جامهٔ کتان و بنبه میان این و آن باشد
و ابریشم از کتان کرمتر است و از بنبه خنک تر است و جامهٔ نرم خاصه
آنچه تن را کرم کند جامهٔ زمستان باشد و آنچه بتن باز نکیرد چون
کتان و آنچه خشونت کمتر دارد جامهٔ تابستان باشد و جامه درشت
تن را لاغر کند و پوست را سخت کند و جامه نرم ضد این باشد
و سمور و روباه و مرغابی پشت را کرم کند و پوست بره نیز کرم کند
و حرارت سنجاب کمتر از حرارة بره و روباه باشد و قاقم بسنجاب
نزدیک است و حواصل کمتر از هر دو باشد و هر دو جامهٔ بهاری
و خزانی اند

باب پنجم در معرفة غذا و تدبیر آن بنیک

چیزی باشد که اندروی هیچ معنی داروی نباشد چون تره و میوه
و هرچه ازین نوع باشد اعنی نوع تره و میوه آنرا غذای دوایی

گویند واین نوع چیزها جز بر سبیل علاج نباید خورد از بهر آنک هرچه
لطیف کننده است خون را بسوزاند و صفرا زیادت کند و هرچه
غلیظست تری و بلغم افزاید لیکن غذا نیک نان پاکیزه باشد از گندم
آفت نارسیده و گوشت بچهٔ تن درست آسوده و شیر بهنا که در خورد
مزاج شخص بود و بهترین میوه بعد انگورست و انجیر تمام رسیده
اما انگور بار رسیدگی باید که چند روز بر آونگ کرده باشند وانجا که خرما
عادتست رطب و خرما باید و هرگاه که غذا نیک اندر تن فضله پدید
آرد روزی استفراغ باید کرد بطریقی که سهلتر باشد و عادت دارند
و هرگاه که از غذاها و داروها چیزی خورده شود بر عقب آن چیزی که
ضد آن باشد بباید خورد تا مضرت آن باز دارد چنانک اگر خیار و کدو
و کاهو خورند واز مضرت آن بترسند مقداری سیر و گندنا و نعناع و مانند
این خورند بر عقب آن واگر چیزی خورده باشند که سده ازان تولد
کند چون هریسه و پاچه و نان فطیر و حلوا نشاسته چیزی که
سده بگشاید و لطیف بود با آن یار کنند چون آبکامه و کبر بسرکه
و ترب و پیاز و سرکه و جگربند و بچه و نخودی خوش کرده و دیگر روز
سکنگبین خورد و طعام اندک خورد واگر چیزها شور و تیز خورده شود
بر عقب آن چیزی تر و تفه خورد چون خیار و کدو و مانند این و تفه
چیزی باشد که طعمی قوی ندارد و اندر زمستان گوشت یخنی و بوارد
و مانند این باید خورد و اندر تابستان بوارد اولیتر و طعام همیشه

بر شهوت اولیتر که خورد و هرگاه که شهوات پدید آید در طعام
خوردن باید که تاخیر نکند و چنان باید که از سر طعام برخیزد و هنوز شهوة
طعام باشد و پس ازانک طعام تمام خورده باشد طعام دیگر خوردن معده
را گران کند و اگر بروزی چنین اتفاق افتد روز دیگر بسیار بباید خفت
و ریاضت بسیار کردن باهستگی پس ازانک از خواب برخیزد و اندکی
جوارش معتدل و موافق مزاج با اندکی شراب صرف بباید خوردن
و در طعام خوردن ترتیب نگاه باید داشت هرچه نازکتر و لطیفتر و آسانتر
و آشامیدنی باشد نخست باید خورد مثلا شوربا باید آشامیدن
پس گوشت باید خورد و از پس ریاضت و رنج چیزها نازک چون شیر و
و ماهی تازه و مانند آن نشاید خورد از بهر آنک معده گرم شده باشد
و چیزها نازک زود اندر معدهٔ گرم تباه شود و اخلاط را تباه کند و کسی
را که غذاهای بد راهی گوارد بدان اعتماد نباید کردن از بهر آنک
بروزگار اخلاط بد تولد کند و بسیار شود و بسیار غذاها باشد که
اندران نوعی مضرت بود و گروهی با آن خو کرده باشند آن گروه را
آن غذا بهتر باشد از غذایی دیگر که در وی هیچ مضرت نباشد و با
آن خو نکرده باشند و بسیار کسان باشند که غذا اگرچه نیک باشد
ایشانرا زیان دارد از آنک ایشانرا ازان غذا پرهیز باید کرد و چند گونه طعام
مخالف در یک نوبت خوردن نخست بد بود از بهر آنک لقمه نخستین هضم
پذیرد و لقمه بار پس ازان دور انند و هضم ناهموار افتد و بهتر

نوبتها اندر طعام خوردن آنست که در دو روز سه بار طعام خورند
یک روز بامداد و شبانگاه و دیگر روز نماز پیشین واگر دیگر روز
دو بار طعام خوردن عادت کند اگر یکبار آورد ضعیف شود واگر
یکبار عادت دارد و بس دو بار خورد هم ضعیفی و کسلانی و امتلا
تولد کند و کسی که معده گرم بود بهتر آن بود که بامداد چند
لقمه نان با شراب غوره یا با شراب انار یا شراب لیمو یا شراب
آلو یا مانند آن چیزی بخورد پس بریاضت مشغول شود و طعام
باید که پراکنده خورد و چنین مردم چون گرسنه شوند صفرا اندر
معده ایشان بسیار جمع گردد و چون طعام خورند طعام اندر معده
ایشان تباه شود و چون طعام در معده ایشان تباه گشت زود
طبع نرم باید کرد و معده از آن پاک کردن واگر قی کردن شواند باب
گرم سکنجبین قی باید کرد یا بشراب آلو یا مانند آن چیزی و هر که
از پس طعام بخواهد خفتن لختی باید رفتن بآهستگی تا طعام از قعر
معده فرو رود و بس بخسپد و هر که تن درستی خواهد چون طعام خورد گرم شود
دیگر طعام یکبار نباید خورد بشتاب نیز باید خورد و هر که ریاضت کمتر
کند و مردم پیر را قوت هاضمه کمتر باشد طعام کمتر و لطیف تر باید خورد
و از گوشت چرب دست کشیده باید داشت و بگوشت مرغ و مرغ
قناعت باید کرد و خداوند صفرا را غذاهای سرد و تر باید خورد چون
کشک جو و قلیه خیار و ماش مقشر یا کدو یا کاهو و آنچه بدین ماند

جون غوره با و آلو با و زیرباج و غذاها خداوند سودا باید که بتری
میل دارد و اندک مایه گرم باشد چون رشته و اسفیدباها و
شوربا با گوشت بره فربه و خایه مرغ نیمبرشت و مرغ فربه و مرطوب
و مبرود را غذاها لطیف و گرم باید چون نخود آب و سفیدباها خاصه
بگوشت بنجشک و کبک و تذرو و گوشت آهو و بط فربه و توابل
از دارچینی و زیره و کرویا و سعتر و مرطوب را خاصه قلیه آبکامه
بسعتر و اندکی سیر و قولنجی را شوربا بگوشت خروس نخته و روغن
کاکیان بر چکانند و شوربا کرده قرون از عادت و هر چه خورد بروغن
بادام یا بروغن شیر نیک چرب کرده واگر قولنج از باد زرغ باشد
اندر شوربا ها سیر در کنند و اندر سکباج سیر و انجیر و غذاهای لطیف
در تن درستی بکار دارد تا فضول از آن کمتر آید و غذاها غلیظ قوت بیشتر
دهد و هر که غذا غلیظ از بهر قوت خورد بوقت اشتهاء صادق خورد و کمتر باید
خورد تا نیک هضم شود و قوت فزاید و غذاها خشک چون کاورسی
و عدس و گوشت نمکسود و جز آن طعام ببرد و لون بشره را تباه کند
و طبع خشک کند و غذاها چرب کسلانی آورد و سستی و ترشیها اعراض
پیری پدید آورد و غذاها شور و تیز خشم را زیان دارد و مضرت
ناگواریدن بیشتر از گواریدن گوشت بود و بعضی توقع سلامت
از ناگواریدن نان کمتر از ناگواریدن گوشت بود و بسیار غذاها
که یکروز و یکنوبت دو بهم نشاید خورد چون غوره با و دوغ با و از این دو

از بس انار ترش و شفتالو و آلو و زردالو نشاید خورد و گوشت
نمکسود با سرکه و شیر نشاید خورد و کبوتر بچه و کبیر و پیاز و خرد لا هم
نشاید خورد و مرغ با چیزی که از سرکه سازند نشاید خورد سکبا و غوره
با و ماهی شور و گوشت نمکسود هیچ کدام با هم نشاید خورد و گوشت مرغ
بجغرات نشاید بخت و از پس هیچ میوهٔ تر آب یخ نشاید خورد و انگبین
و خربزه بهم نشاید خورد و گوشت بریان که از تنور برآید نشاید بو شیده
داکو پوشند نشاید خورد و از بسیار پیاز کلف و سرگشتن تولد کند
شیر و شراب اندر یکروز خوردن نقرس آورد و از پس فصد و حجامت
چیزها شور خوردن گوذهق آورد و سرکه در چیزی که مس و ارزیز بود
نشاید داشتن و روغن و شیر اندر چیزی که از مس بود نشاید
داشت ماهی تازه و شیر و پنیر تر و خایه مرغ یکجا نشاید خورد
و باقلی و جغرات یکجا نشاید خورد

باب ششم

اندر تدبیر آب آب خالص سرد و نوشت و با که بسبب نزدیکی آتش
یا بسبب گرمی هوا گرمی عارضی در وی پدید آید بی آنک چیزی
باوی بیامیزند و همچنین بسبب سردی هوا سردی عارضی پذیرد
آنک چیزی سرد باو بیامیزد و هرگز آب خشکی نپذیرد مگر آن وقت
که فسرده شود و هرگز گوهر آب تری فرو نپذیرد از بهر آنک ممکن نیست
که آب ترتر شود فعل خاص آب تری کردنست و اگر گرمی یا خشکی
کند بسبب چیزی دیگر کند که باوی بیامیزد یا بسبب کیفیتی

زمستان این شراب که با آب ممزوج کنند و بناشتا خورند گرم باید و در
تابستان سرد و آب خوردن شب که از خواب بیدار شود زیان دارد خاصه
اگر حاجت صادق نباشد لیکن مخمور و محرور را زیان کمتر دارد و از بس طعام
گرم آب سرد زیان داده و اگر حاجت نباشد آب را در دهان کند و لختی نگاه
دارد و پس فرو برد و اگر تشنگی دروغی غلبه کند صبر باید کرد و بخفتن تا
طبیعت را در خواب آن مادهٔ بد را که تشنگی می آرد بپزاند و تحلیل کند
و تخم بادیان تشنگی دروغین را باطل کند

باب هشتم

در تدبیر شراب اگر چه دین اسلام شراب را حرام کرده است لیکن چون
در ملتها دیگر مباح و طبیبان سود و زیان آن در کتب آورده اند و بعضی مردمان
لذت و منفعت آن می طلبند و از آنجا که طریق طب است واجب آمد منفعت
و مضرت آن نوشتن اما منافع شراب آنست که مزاج و حرارت آن خاصه حرارت
حرارت غریزی است که تن مردم بدان زنده است بدین سبب
غریزی را بیفزاید و طعام را هضم کند نیکو و خلطهای خام را بپزاند و
بگذارد و بعضی را باسهال و بعضی را بادرار و بعضی را بقی و بعضی را بعرق دفع
کند و بدین سبب است که هر که شراب خوردن عادت کند هرگاه که دست
از آن کوتاه کند هضم او تباه شود و حرارت غریزی او ضعیف شود و قوتهای
اندامهای وی ناقص و ضعیف گردد و خلطها که بعرق و اسهال و ادرار و قی
دفع شدی در تن او بماند و بسیار گردد و بیماریها گوناگون تولد کند
و دیگر آنکه رنگ روی را برافروزد و قوت روح و قوت اندامها را مدد کند

ورکها را از اخلاط بد بشوید و شهوت کلبی ببرد و قولنج و سدها را بگشاید
ورکها را فراخ کند و غذاها را بهمه تن برساند و بدین سبب ناقه را فربه کند
و خواب خوش آرد و باد زهر همه زهرها سرد ست چون افیون و شوکران و
مانند آن و کژدم زده شراب گرم کرده قوی را سود دارد و این منفعتها وقتی بود
که بدستور و اندازه بود و هرگاه که از اندازه بگذرد مضرت کند از بهر آنک منفعت
بزرگ در شراب آنست که حرارت غریزی را مدد کند و هرکه بسیار خورد
حرارت غریزی را ضعیف کند از بهر آنک شراب حرارت غریزی را غذا است
و غذا پذیرنده آنگاه قوی باشد که غذا باندازه قوت او باشد و چون غذا
قوی شود قوت هاضمه و جاذبه از تصرف کردن در آن عاجز آیند و چون
این دو قوت عاجز آیند ناچار غذا پذیرنده ضعیف گردد و حال حرارت
غریزی با شراب بسیار همچنانست که آتش اندک که هیزم بسیار بران نهند
تا از فرو نابیدن هیزم عاجز آید فرو میرد حرارت غریزی همچنان از
هضم شراب بسیار عاجز آید ضعیف گردد و بدین سبب است که هرگاه
که افراط کرده باشد که بیننا جادر میان شراب بمیرند از بهر آنک شراب
زود با خون بیامیزد و هرگاه که بسیار گردد در جمیع رکها اندامها چون جگر
و شش و دل پر شود و هوا را که مدد روح است گذر نماند در حال بفجاءة
فرو میرد و آن حکیم عنی را شرحی هر چه تمامتر در کتاب ذخیره خوارزمشاهی داده
و مضرتها دیگر چون وسواس و مالیخولیا و غفلت و کند فهمی و رای ناصواب و
خیرگی چشم و تباه شدن حاستها و ترسیدن در خواب و پنداری بی سببی

وسکته

و سکته و خناق و رعشه و نقرس و فالج و سرسام و هذیان و دیوانگی و
تبهای محرقه و استسقا و چگونگی تولد این علتها در کتاب ذخیره یاد کرده آمده است
و بعضی مردمان باشند که هرگاه که قدح بزرگ خورند دیر مست شوند و اگر قدحها
کوچک خورند زود مست شوند از بهر آنک معده و جگر ایشان گرم باشد و از
قدح بزرگ بخار شراب انگیخته و چون بخار شراب بدماغ اندر نشود
دیر مست میشوند و از قدح کوچک بخار زود بر تواند انگیخت بدین
سبب زود دماغ از بخار شراب ممتلی گردد و مست شود و بباید دانست
که محرور را شراب سپید و رقیق تر باشد و شراب ازرق قوی تر بود و هرچه رنگین تر
و قوی تر پیران و مرطوبان را شاید و شراب سیاه غذا بیش دهد لکن حرارت او
کمتر از حرارت زرد بود خاصه شرابی که رنگ آتش دارد و شرابی که طعم و بوی
او ضعیف بود محرور را شاید لیکن از معده دیر بیرون شود و شراب خوش بوی با
ریحانی کوبند غذا و خفقان و غشی را موافق بود شراب ناخوش بوی با
دماغ را زیان دارد و اخلاط بد [illegible] شراب شیرین فربه کند و آواز را صافی
کند لیکن سده پیدا کند و دیر گوارد و جگر و سپرز را زیان دارد و شراب
تلخ زود گوارد و سده بگشاید و خلط بلغمی را لطیف کند شراب رقیق زود
تر برکها بگذرد و بدماغ رسد و زود مست کند و او را تشنگی کند
و شراب غلیظ ضد این بود و شراب خام ناجوشیده را [illegible] بسیاری
زودتر باشد و نشاط [illegible] کند و خون را صافی کند لیکن [illegible]
مداومت آن ناخوش گردد و دماغ را قوی فزاید شراب جوشیده [illegible] تلخ

گوارنده‌تر باشد و هشیاری ازوی دیرتر بود و خارش قوی بود و نشاط آن هم
چون نشاط شراب خام بود و شراب جوشیده شیرین سنگ و ریگ اندر گرده و مثانه
پدید آورد و باشد که باستسقا او افکند و شراب میویزی را حرارت و رطوبت کمتر از
شراب انگوری باشد و غذا کمتر دهد و نفخ کند و کسانی را که مزاج ایشان سرد و خشک
بود نشاید و انواع شرابها که از برنج و گاورس و غیر آن کنند آن نیز از جمله شراب
شمرند و نقل و منفعت شراب از آن نیابند جز آنک دماغ را ممتلی کند و شراب کهن
حکم دارو دارد و شراب نارسیده را جگر را زیان دارد و باشد که اسهال کند و هر که
از گرمی شراب ترسد غذا از غوره و ریواج و مانند آن باید ساخت و نقل انار و
ترنج و هر که شراب خورد و صداع آرد نقل آبی و انار باید کرد و در میان هر دو
جام شراب اندک مایه آب سرد خوردن تا قوت شراب از دماغ باز دارد و هر
کرا معده گرم و ضعیف نقل حب الآس و آبی ترش کند و اگر معده سرد باشد نقل
کمون و سعد و قرنفل و پوست ترنج کند و اگر کسی را سردی غالب بود و دل ضعیف
در خم شراب پیش از آنک بجوشیدن آید بگیرد زرنباد و کوزبوا و سعد و سنبل و
مصطکی و قرنفل و دارچینی و در صره کند و ببندد و در خنب شراب آویزد
چنانک در میان او آویخته بود و این چنان باشد که سنگی با داروها در صره نهند
تا او را گران دارد و هر گاه که سر خنب باز کند آن صره را در شراب بمالد و هر گاه که
سر خنب سخت کنند صره هم در آنجا بگذارد تا آن روز که بگشایند و اگر کسی را
این نسخه اتفاق نیفتاده باشد بدین معنی حاجتمند بود همچنین اخلاط کوفته و
همچنان در صره بندد و در قرابه افکند و هر که خواهد قدری ازین داروها در شراب

بجوشانند و در وی مالد تا قوت آن بگیرد و اگر کسی را سودا غالب بود لسان الحمل
و تخم بادرنجبویه و افتیمون با اینها یار کند و کسی را که در میان شراب قی و منش
گشتن رنجه دارد نقل زیره و نمک کند و شراب ناشتا دماغ و عصبها را زیان دارد
و تشنج آرد و خرد را زایل کند و مستی متواتر مزاج جگر و دماغ را تباه کند و بیماری
عصبها آورد و بیم سکته و مفاجا بود و کودک نارسیده را شراب زیان دارد زیرا که شراب
قوت حرارت غریزی را تحلیل کند کسی که خواهد که از مستی زود هشیار گردد سرکه
با آب بیامیزد و مقدار سه پیاله باز خورد و کافور و صندل می بوید و روغن گل و سرکه
و گلاب بر سری نهد و کسی که خواهد که زود مست شود تا عضوی را علاج کنند بزر البنج
و قشور بیروج در آب بپزند تا آب سرخ شود پس با شراب بیامیزد و بدهند تا هر که
خواهد که شراب بسیار خورد و دیر مست شود اگر محرور باشد آب تاک زرد که از انگور
سفید باشد و آب انار کوش از هر یکی ده درسنگ و سرکه بیست درسنگ با هم
بیامیزند و یک وقیه باز خورد و اگر مبرود باشد سداب خشک و زیره و نمک هر برابر
بکوبند و آب بر چکانند و بسرشند و اقراص کرده‌اند و خشک کنند پس هر ساعتی
دهان بدان خوش میکنند

باب هشتم

اندر خواب و بیداری بهترین
وقتی خواب را آن وقت بود که طعام از قعر معده فرو گذشته بود و در قعر معده افتاده
و قوت هاضمه معده بران تصرفی تمام کرده و معده خالی خفتن زیان دارد و حرارت
غریزی را ضعیف کند و تن را لاغر گرداند و خواب روز رطوبت و تری آرد خصوصا در
زمستان و رنگ روی را تباه و تن را سست کند و کسالی و سقوط شهوت آرد
و زیانکارترین چیزی خداوند مزاج سرد را بسیار خفتن است و کسی که بروز

بسیار خفتن عادت کرده باشند بتدریج ازان عادت باز باید گشت و خواب
روز بجای خواب شب نه ایستند و روی دراز کند و وقت خفتن نخست بر
پهلوی راست باید خفت یک زمان پس بر پهلوی چپ گردیدن و شکم را گرم
باید داشت و چیزی گرم چون سمور یا مانند آن بر شکم باید پوشید و اگر بر
شکم خسپد صواب باشد تا حرارت جمع شود و طعام را نیک هضم کند
و بر پشت باز خفتن سخت زیان دارد از بهر آنک فضلهای دماغی که فرود
از سوی پشت است چون نایی و کام از سوی یک سر میل کند بسبب عصبها فرود آید
تولد و سل و درد عصبها و فالج و درد پشت تولد کند و آنچه در دماغ بماند
کابوس و صرع و سکته تولد کند و بی خوابی و شب نا خفتن گوهر دماغ را گرم کند
و طعام و شراب ناگوارید و خام بماند و قوت را ساقط کند و خواب بامداد
زیانی دارد بحکم آنک در شب بغذا اصلاح نیافته باشد و معده خالی مانده
نیک نباشد و کسی را که گرسنگی بخسبد و آواز پیوسته و هوای که معتدل باشد
و آواز آب و آواز آسیا که سخت نزدیک باشد خواب آرد و مانند آن
بر دو مالیدن بسیار و شراب ممزوج خواب آرد و کسانی را که از بی خوابی رنج باشد
بگذارند که حکایت نوبت و چشم فراز کنند و اندک مایه غنودگی که باشد باز
دارند تا ماند و شود و پیش او جاهی بنشینند و سمر گویند و کتاب خوانند
تا ملول شود پس ناگاه از پیش او برخیزند و چراغ بردارند در حال بخسبد

باب ... در حرکت و سکون بدانک حرارت غریزی از سببها اندرونی
و بیرونی از طبیعی بپرد و اندک اندک تحلیل خرج میشود و حاجت باشد بدان که عوض

آن باز آرند و آنرا مددی دهند هم از گوهر آن و هم حرارتی که از اندرون یا بیرون
بتن رسد همه غریب است و از گوهر آن نیست و حرارتی که مدد آنرا شاید و از گوهر
آنست حرارتی است که از حرکت اندامها خیزد از بهر آنک مردم چون حرکت
کنند اندامها او گرم شود و حرارت غریزی بدان افروزد و مددی یابد هم از گوهر خویش
و این حرکت را ریاضت گویند و اصلی بزرگ اندر تدبیر حفظ صحت ریاضت است
از بهر آنک ریاضت حرارت غریزی را برافروزد و فضله که هر روز در تن بماند آنرا
بتحلیل دفع کند و بهترین وقتی ریاضت را آن وقت باشد که طعام هضم شده و طبع
اجابت کرده و روده از فضلها طعام خالی گشته و نخست که بسر ریاضت خواهد
کرد بتر باید تا ویرا بمالند مالیدنی نرم و بتدریج سخت تر می مالند تا آخر سخت
بمالند پس بر ریاضت مشغول گردد و چون از ریاضت فارغ شود دیگر باره
ویرا بمالند مالیدنی نرم و در میان این مالیدن دوم چند بار اندامها خویش
بکشد و عصبها دراز کند و نفس باز گیرد چندانک تواند تا فضلها که بریاضت
دفع نشده بدین طریق دفع گردد و مدت ریاضت چندان باید که رنگ روی
افروخته گردد و حرکت بنشاط تواند کرد و هرگاه که ماندگی پدید خواهد آمدن
و عرق آمدن گیرد از ریاضت باز ایستد و ریاضت بر گرسنگی زیان دارد
و انواع ماندگیها که از ریاضت و بغیر ریاضت پدید آید سه نوع است قروحی و
تمددی و ورمی گروهی گفته اند نوعی دیگر هست آنرا قشفی گویند اما **قروحی**
ماندگی باشد که اگر دست فرو نهند یا حرکتی کنند المی یابد چنانک از قروح یابند
و سبب فضلها باشد رقیق و بسیار و حرارت قوی که اندامها را گرم کند و گو

و پیه را بگدازد و در فراخی پوست پراگنده کند و اگر این فضله بسیار تر باشد
سرما اندر پشت می یابد و اگر سخت بسیار باشد کزاز و تب تولد کند
علاج در آب زن نشستن و مالیدن نرم بروغنها کشاینده چون روغن
بابونه و روغن شبت و روغن خطمی و گرماوه فاتر و طعام لطیف باید چون
فروج که بآب غوره و کشنیز چو پخته باشند و چون قلیه کنند و اسفاناخ و ماش
مقشر اما **تمددی** چنان باشد که مردم پندارند که اندامهاء او کشیده
است و امتلاء و حرارتی همی یابد اندر رگها و بندها و حرکت دشخوار تواند کرد
و سبب آن فضله باشد که اندر عضلها **علاج** آن گرماوه و آب زن
و دیگر علاجها که در قروحی یاد کرده آمد و اگر این ماندگی نه از ریاضت باشد
از استفراغ چاره نبود و اما **ورمی** نوعی است که تن گرم باشد و در رگها
و عضلها ممتلی بود و اگر دست بروی نهند المی یابد چنانک عضوی برآماسیده
باشد و سبب این همچون سبب تمددی بود **علاج** آن بسه چیز تمام شود
امتلا را باستفراغ و کم خوردن زایل کنند و حرارت بشربتها خنک تسکین دهند
و امتلاء عضلها و الم بگرماوه و آبزن و آسایش و مالیدن بروغنها علاج کنند
و ماندگی **قشفی** چنان باشد که مردم پندارد که در اندامهای او خشکیست و سبب
آن رنجی باشد که عرق بسیار کند یا در هوای سخت گرم و سفر و رنج و روزه و کم
خوردن اتفاق افتاده باشد **علاج** آن آبزن و گرماوه و بروغن مالیدن
و شوربا ها کشکاب و روغن بادام و شکر و لعاب اسپغول و طعام فروج در
کشکاب پخته و مانند آن والله اعلم و احکم

باب دهم

در تدبیر استفراغ بداروی مسهل باید دانست که مردم تن درست و کودک
را و پیر را و مردم خشک اندام و لاغر را و کسی را که گوشت عضلها شکم او اندک بود
و کسی را که قوت ضعیف باشد و کسی که معده یا دل او ضعیف بود و کسی که
عضلهای زبان ضعیف بود و این کسی باشد که در سخن بجای حرف سین ثاء
گوید و کسی که خون در تن او بسیارتر از دیگر خلطها باشد این چندین گروه را دارو
مسهل نشاید خورد خاصه در فصل گرما و فصل سرما و در فصل گرما پیش از
برآمدن شعری یمانی بیست روز و پس از برآمدن او هیچکس را نه دارو باید داد و نه مسهل
و نه فصد و حجامت باید کرد مگر ضرورتی بود سخت فصد کنند و شرطهای تسکین
و احتیاط بجای آرند و حجامت بیشتر نباید کرد خاصه در ایام باحور و اول باحور نوزدهم
تموز باشد و کسی را که شادی بزرگ یا غمی بزرگ یا همی و اندیشه بزرگ دارد
نشاید دارو خوردن و بسیار خوردن داروی مسهل عادة ناپسندیده است تن را
ضعیف کند و کسی که در دارو خوردن آزموده نباشد طبیب نشاید که او را
داروی مسهل دهد و صواب آن باشد که بغذا اندک و لطیف تدبیر او کند و اگر
چاره نبود داروی لطیف دهد و مردم خشک مزاج را داروی نرم و لطیف
پیشتر از آن اسهال که کرد داروی ببیند و دارو خوار باید که تن را مستعد
دارو خوردن کند تا مقصود حاصل شود بی مضرت و این چنان باشد که چند روز
چیزی که احشا را ضعیف کند نخورد [illegible] دارو
کشاده و طبع را نرم کند و خلط را [illegible] پس مسهل خورد و آن ساعت که
مسهل خورد باید که طعام هضم شده باشد و هنوز شهوت طعام پدید نیامده

بود و دارو سخت شیرین نباید تا معده آنرا بعوض غذا قبول نکند و بهضم
آن مشغول نشود و جنبش پس از آنک دارو خورده باشد
اگر دارو قوی باشد پیش از آنک درکار آید بخسبد دارو کار بهتر کند
و دارو چون درکار آید اگر بخسبد باقی فعل دارو باطل کرده و اگر دارو
نرم و لطیف باشد و پیش از آنک درکار آید بخسبد دارو کار نکند
یا کمتر کند و آب گرم خوردن پس از دارو مطبوخ قوت دارو ضعیف کند
و از پس حبها قوی اگر درکار آن تقصیری باشد آب گرم و شود او لیتر آنرا تا
منفع شود زود و اگر [illegible] سنبل مصطکی سوده با اندکی شکر بخورد دارو را
یاری تمام دهد [illegible] دفع کند و تا دارو کار تمام نکند طعام و شراب نباید
خوردن و اگر معده صفرایی بود صبر کردن احتمال نکند پیش از دارو بزمانی
اندکی چند لقمه نان اندر شراب ترید کرده بدهند یا شربتی سکنگبین با آب
انار و اگر کسی را بفصد و اسهال حاجت آید نگاه باید کرد و اگر اخلاط بلغمی است
نخست اسهال باید دادن و اگر کسی را دارو کار نکند و [illegible] و بی آرامی و تمدد
اندر اعضا پدید آید شیافی یا حقنه بکار باید داشت و قدری جاوشیر با
سکنگبین اندر آب گرم باید دادن تا دارو دفع کند و اگر رگها ممتلی گردد و چشمها
بیرون خیزد رگ باید زدن و بسیار باشد که آبی و سیب غشیانی که از دارو باشد
زایل کند و دارو درکار آید و اگر نیز این اعراض بد تولد نکند و چون
اجابت نیفتد فصد باید کرد اگر حبس از دو سه روز باشد و هرگاه که دارو
کار نکند و [illegible] تا دو که [illegible] باشد و پاک نشود گرماوه بکار باید داشت

جند

چند روز تا ماده که بجانب رودها میل نکرد دست و بجانب پوست میل
داشته بعرق دفع شود و بباید آزمود اگر از گرماوه لذتی یابد نشان آن باشد
که ماده دفع می شود و اگر لذت نیابد و تاسه در وی می یابد نشان آن باشد
که زیان دارد در حال بیرون آید و بشربت و بغذا موافق تدبیر کند و چون
دارو فارغ شود از همه چیزها که احوال مردم بگرداند چون شادی بزرگ و غم
بزرگ و چون جماع بسیار و خشم عظیم و مانند آن خویشتن دور باید داشت
و طعام اندک و لطیف باید خورد و پیش از طعام مرطوب و تبرید حب اگر
بشاید باید خورد اندر جلاب [illegible] اسپغول بروغن گل چرب کنند و کسی که
سخت محرور باشد حب اگر شاید بروغن زیت چرب کنند و شراب خوردن پس
از دارو هم باشد که تب آرد و اضطرابی پدید کند و اگر دارو اسهال فزون
از اندازه بکند [illegible] نان دهند تا تاثیر قوت دارو از امعا باز دارد و اگر تخم [illegible]
[illegible] در شیر بریان کنند و بدهند در حال باز دارد و اگر تب آید [illegible]
و گل ارمنی و صمغ عربی بروغن گل چرب کنند و با شراب آبی یا شراب مورد [illegible]
بدهند و تریاق فاروق و شربت فلونیا دو دانگ بدهند و اگر [illegible] اسهال
باز دارد و هرگاه که اسهال چندان شود که فواق پدید آید اسپغول چرب کرده
بروغن گل با آب سرد بدهند و اطراف ببندند و عطر [illegible] بدهند
و اهل تنعم و ملوک را و کسانی که نازک [illegible] باید
[illegible] اما غذا و معده ضعیف [illegible] گرم [illegible] آید [illegible]
[illegible] یک شربت داند در جلاب [illegible] حل کنند و آبی و سیب [illegible]

زشیرین پاره پاره کنند و در جلاب نهند یک شب و بامداد آن آبی
برچینند و بدهند و آن جلاب بگذارند مضرت سقمونیا نباشد و مزه دارد بدهند
اما اگر مقدار سقمونیا زیادة از یک شربت کند تا آنچ آبی بستانند یک شربت
بماند صواب بود و اگر استفراغ صفرا و رطوبت حاجة افتد تربد سپید
تراشیده و نیم کوفته بگیرند یکدرسنگ یا بیشتر بحسب طبع و قوت دارد
خوار و اندر صند درسنگ آب بجوش تند تا نیمه بازاید و بپالایند و مقدار حاجت
سقمونیا درین آب حل کنند و مقداری شکر سوده در وی افکنند پس آبی
یا سیب پاره کرده انگه در وی افکنند و یک شب بگذارند و بامداد آن آبی
یا سیب بدهند مقصود حاصل کرد **مطبوخی که خداوند تولا سوذ کند**
بگیرند بنفشه خشک پنج درم اصل سوس مقشر نیم کوفته ده درم اندر منی
بجوش تند تا نیمه باز آید و پنج درم شیرخشت با ترنکبین در وی
حل کنند و بپالایند این یک شربت باشد **صفت حبی لطیف** بگیرند بنفشه
خشک دو درم رب سوس یکدرم عسک خیارشنبر چندانک سرد و بدان قرص بستد
وحب کنند **باب یازدهم در تدبیر استفراغ بداروی قی**
کنفانی را که سینه تنگ باشد و از گوشت برهنه و گردن دراز و حنجره ظاهر و
بیرون آمده و کسانی که اندر سینه بیماری بود قی نشاید کردن و کسانی که
دماغ و اعصاب ضعیف باشد و کسانی که سخت فربه باشند داروی
مسهل ایشان اولی تر باشد اما منفعت قی آنست که بیمار بیاد دردها که فرود
سوی ناف است سود دارد و معده را پاک کند و آرزوها بدحون گل خوردن

ومانند

ومانند آن زایل کند و آرزوی طعام بدید آرد و خداوند یرقان و رعشه و فالج
ونقرس و مالیخولیا و قوبا را سود دارد و خداوند جذام و کسانی که بدرنگ
باشند سود دارد اما مضرت قی آنست که معده را زبون کند تا اخلاط
روی بدو آرد و بیماریها و چشم و سینه را زیان دارد پس اگر قی باندازه و بوقت
حاجت کنند گرانی چشم و گوش و سر زایل کند و از بهر قی کردن چند گونه طعام
و شراب خورده آید یکزمان صبر باید کرد تا اخلاط که مقصود است با طعام
بیامیزد و کسانی که ایشانرا قی دشخوار افتد سه روز پیش از قی هر روز یک
وقیه روغن شیرمحنت بانیک وقیه شراب صرف بیامیزد و بخورد و هر روز
در گرماوه رود و روغن بمالد و شوربا تا چرب خورد و طعامهای گوناگون و اگر هوا سرد
بود خانه گرم کند یا در گرماوه قی کند و در وقت کردن روا ده بر لب چشم نهد
و بپیند دو اسات بنشیند و چون فارغ شود چشم و روی به آب سرد بشوید
و دهان با آب گرم و چند بار غرغره کند بسکنگبین یا آبکامه و بهترین روز
کاری قی کردن را تابستان باشد و مرطوب قی پس از ریاضت کند
و پیش از طعام و محرور پس از طعام و شراب کند و کسی که خواهد که معده او
زبون نشود پس از آنک دهان بسته باشد و غرغره کرده مقدار یک مثقال
مصطکی سوده باید که با شکر یا با آب سیب بخورد تا معده که روی بمعده
آرد باز دارد و باقی فضله که باشد بجانب امعا دفع کند و گلشکر و اطریفل
کوچک نیز سود دارد و اگر از داروی قی شورشی در معده تولد کند شوربای
چرب آنرا زایل کند خاصه شوربای مرغ فربه و اگر فواق بدید آید

جرعه جرعه آب گرم میخورد و عطسه آرد و اگر در سینه و پهلوها دردی

و تندی بدید آید بروغن بنفشه یا بابونه بمالند و بآب گرم تکمید کنند

و تکمید چنان باشد که مثانه گاو یا مانند آن چیزی پاک کرده و

پر آب گرم و شراب گرم کنند و بدان موضع می نهند و داروها تی آنچه بی

خطرست اینست **صفتش** بگیرند تخم ترب دو درم و تخم شبت یک درم

بوره نان چهار دانگ همه را بکوبند و بعسل بسرشند پیش از طعام بخورند

این یک شربت باشد و ترب پاره پاره کنند و اندر عصاره نهند تو بر تو و بهر

تویی اندکی نمک بپراکنند پس مقداری سکنگبین عسلی بر سر آن کنند و یک شب

بنهند دیگر روز پیش از طعام آن ترب و آن سکنگبین بخورند و پس طعام

بخورند و تدبیر قی کنند و پاره ترب دو یا سه در میان طعام بخورند تا ماهی

قی آرد و قفاع گرم با آب شبث و ماء العسل بخورند قی آرد و هو اعلم و احکم

باب دوازدهم در تدبیر فصد و حجامت فصد استفراغی است

کلی از بهر آنکه هر آب همه اخلاط خونست و بدین سبب هرگاه که

فصد کرده شود از هر خلطی چیزی کم شود پس فصد را استفراغ کلی از بهر این

سبب گویند و فضیلت فصد آنست که چون رگی گشاده شود زرگی

و قوام قوت تن بیرون آمدن آن می توان دید و چند انکه مصلحت باشد

بیرون می توان کرد از اندک یا بسیار و داروی مسهل یا داروی قی اگر

تقصیر کند آن تقصیر را بداروی دیگر تدارک توان کرد و خطرناکی باشد

و اگر افراط کند باز داشتن دشوار بود و بدین سبب فضیلت جمیع استفراغ

بفضیلت فصد نرسد و منافع خون در تن بسیارست اما آنچه ازین جمله

بیشت این جایگاه مختصر گفته آید و آن آنست که جگر گرم است

و معدن قوت طبیعی است و همه تن از ان بهره یابد تا بدان پرورده شود و

حرارت غریزی هم خونست و خون آنرا بهمه تن میرساند و بدین سبب است که

هرگاه که خون لختی بیشتر بیرون آید ضعف و غشی تولد کند و منفعت بزرگتر

آنست که رگی بزرگ از جگر بدل پیوسته است و طبیعی تمام از خون بدل میرساند و آن

خون اندر دل مرکب چون شراین کرده و اندر همه شریانها برود و قوت حیوانی

بهمه تن برساند و بدین سبب است که هرگه که خون از شریانها برود قوت حیوانی

باطل کردد و مردم و هلاک شود و کمترین منافع خون آنست که پوست رنگین و تازه

و با رونق دارد و از بهر این معنی بعضی از متقدمان خون بیرون کردن بهیچ

حال روا نداشتندی و آن رای خطاست از بهر آنکه منفعت خون آن وقت

باشد که مقدار خون اندر تن چندان باشد که باید و مزاج آنچنان که باید

پس هرگه که مقدار آن بیشتر شود یا مزاج آن بگردد و ناطبیعی گردد سبب

بیماریها شود و زایل کردن حال ناطبیعی واجبست و عذری خواسته اند

و گفته که هرکه غذا از بهر بازگیرد یا چیزی نافع و اندک و اده شود هم مقدار

خون و هم مزاج خون باعتدال باز آید و بیرون کردن حاجت نباید جواب

آن گوییم اگرچه این تدبیر صوابست مدتی و مهلتی باید تا غرض حاصل آید

و انجا که ایمن نتوان بودن که آفتی رسد و دقتی گند و مهلت ندهد بس

بضرورت مقداری خون کمتر باید کرد و صواب آن باشد که اندر چنین حال

هرسه پدید کرده شود غذا نافع واندک دادن و مقداری خون بذ بیرون کردن
خود غرض حاصل آید واگر در حال بیرون کردن خون اعتماد بر قوت و بر حال
دل باید کرد واین از نبض توان داشت واولیتر آنست که طبیب در حال
فصد دست بر نبض دارد تا هرگه که تغیری وضعیفی پدید آید در حال ببندد
هرگاه که بسبب فصد تباهی خون باشد تا رنگ وقوام آن نگردد نباید بست مگر که
اثر ضعف پدید آید وهرگه که بسبب فصد بسیاری خون باشد تا قوت بیرون
آمدن کمتر نشود نباید بست مگر که اثر ضعف پدید آید وهرگه که سبب فصد
آماسی باشد تا رنگ خون نگردد نباید بست بقراط بدین سبب میگوید که
اندر شوصه رگ باسلیق باید زد و تا رنگ خون بنگردد نباید بست مگر بدو سبب
یکی آنک ضعف پدید آید دوم آنک آماس قوی باشد و رنگ خون دیر
بگردد سیم ضعف باشد از بهر آنک آماس گرم و بزرگ که ذریها خون بسته
باشد و خونرا در آن موضع بازداشته و بدشخواری بیرون آید و مردم محرور
و اعزا که در معده صفرا تولد کند و کسی را که مسام گشاده شود و کسی را که فم
معده ضعیف بود و کسی که حس فم معده قوی باشد از غشی نگاه باید
داشت پس طبیب باید که دست بر نبض دارد تا چون اثر تغیر بیند
در حال ببندد و در حال خون آمدن غشی کمتر افتد بیشتر پس از آن
افتد که رگ بسته باشند و قی کردن پیش از فصد غشی باز دارد
خاصه کسی را که در معده صفرا تولد کند و فم معده ضعیف بود و اگر در حال
غشی قی افتد غشی زایل شود و قوت باز آید و تدبیر باز داشتن

از

از غشی آنست که پیش از فصد بزمانی اندک مایه شراب انار دهند یا شراب
سیب ترش یا شراب آبی ترش یا شراب غوره یا مانند این چیزی و مرورد را
پیش از فصد شراب بوذنه دهند یا میبه یا جلابی که اقاقیه در وی پخته
باشند و مقصود را پشت بازخفته فصد کنند و هم بدان شکل باید تا خون
چندانک باید بیرون کنند یا کمتر از قدر حاجت و هیچ حال اسراف نکنند و از
پس فصد گوشت آمه دهند و صاحب باید که نافه مشک و پر مرغ و آلتی که
بدان قی توان کرد حاضر کرد تا اگر غشی افتد در حال پر مرغ فرو کند و قی آورد
و مشک رابیو یاند و دوالمسک ندر جلاب یا در آب انار حل کند و حلق اند
چکانند و کسی را که تب آید اندر میان تب و روز نوبت رگ نشاید
زدن و کسی را که در ضعف بود رگ نشاید زد نخست درد ساکن باید کرد و پس
رگ زدن از بهر آنک درد اخلاط را سوی خویش کشد و رگ زدن خلط را
سوی خویش بیرون کند منازعت میان این هر دو کشیدن پدید آید
و اضطراب و شوریدن و ضعف تولد کند و اندر تابستان رگ روزی باید زد
که هوا خوشتر باشد و اندر ساعة نخستین از روز خاصه مردم محرور را و اندر
تدبیر استفراغ بدارو یا مسهل یاد کرده آمده است که کدام روز کار
از فصل کوهانه مسهل شاید خورد و نه فصد کردن آن معنی اندرین باب
نگاه باید داشت و آن روز که فصد کنند دیگر روز طعام اندک و لطیفتر باید
خورد و چیزی باید که صفرا بنشاند خاصه محرور را و از جمله طعامی که قوت
بسیار دهد چون کباب و قلیه خشک و مانند آن نباید خورد از بهر آنکه رگ

آنکه مقصود از فصد باز گرفتن خون باشد و طعام قوی معتمد باطل
کند و دیگر آنکه آن روز که فصد کند قوتها و معده و دیگر اندامها جمله حتی
ضعیف شوند و قوتها قوی باید تا طعامها قوی هضم کند و چون قوت ضعیف
باشد و طعام قوی خورده باشد هضم بد باشد و خلط بد تولد کند
و در حال گرانی و کسلانی آرد و از پس قی و از پس اسهال و از پس جماع
و از پس بیخوابی و رنج و از پس ناگواریدن طعام و از پس هیضه و از پس
کاری که تن را گرم کند تا بسبب آن تحلیل بسیار افتد و مسام گشاده شود
رگ نشاید زد و اگر ضرورت باشد میان این حالها و میان رگ زدن باید
که دو روز یا سه روز مهلت باشد و از پس رگ زدن غلیظ [illegible] ن و آسودگی
صواب باشد لیکن نشاید خفتن از بهر آنکه کسلانی و ضعیفی آرد و بر سر رگ
رگ گشاده بزرگ بباید نهاد و هیچ عطر و لخلخه نباید مالید و اگر سر رگ گرم شود
هر ساعتی بباید گشاد و رگ گشاده بگلاب سرد تر کردن و باز بستن و در
را پیش از رگ زدن ریاضت معتدل باید کرد تا حرارت برافروزد
و رطوبتها بگدازد اما رگها که بیشتر زنند قیفال است و اکحل و باسلیق
و حبل الذراع و اسیلم و باسلیق ابطی و داخلی ابطی و صافن و عرق النسا و
رگ [illegible] دیگر است اما فصد قیفال علتهای سر و چشم و بینی و کام و زبان
و دندان و لب را سود دارد و فصد اکحل علتهای همه تن سود دارد و باسلیق
علتهای جگر و سپرز و ذات الجنب و مشوصه و دردهای سرین و ساق و قدم
را سود دارد و اسیلم دنبال باسلیق است از دست راست درد جگر را

سوذ

سوذ دارد و از دست چپ سپرز را سوذ دارد و خناق [illegible] و خارش و حبل
الذراع اندر بعضی دستها مارگ باسلیق است و اندر بعضی با اکحل آمیخته
و بر زند الاعلی نهاده نزدیک خرده دست و اندر کتب میگویند که منفعت
آن همچون منفعت قیفال است و قیاس بر خلاف این واجب میکند
حاناکه این خلاف از سهو ناسخان افتاده باشد و فصد صافن خون را از زیر
بالا فرود آرد و حیض بگشاید و ریش زه دان و خایه و قضیب را سوذ دارد و ما
زیر زانو است و بعضی از طبیبان گفته اند که با بعض شاخها است و دنبال رگها
که یک رگ شده است فصد آن درد احشا را و درد پشت را سود دارد
و صافن حیض را بگشاید و درد مقعده و بواسیر را سوذ دارد و فصد عرق النسا
درد عرق النسا را زایل کند و منافع این بمنافع صافن نزدیکست اما قیفال
را مورب باید زد تا از پهنا بریده باید زد تا پیش از دیگر روی رگ پیرو
نرود و بکرانه [illegible] عصب و عضله و [illegible] احتیاط
باید کرد و بریده باید زد و از درازنا باید زد از بهر آنک بسیار باشد که اکحل
در میان دو عصب باشد و باسلیق از بهر آنک در زیر رگش شریانست از
موضع خویش یکسو باید برد و مورب باید زد تا از پهنا از درازنا نباید زد و اگر
از درازنا زنند ماذ گیرد و باشد که [illegible] و جانب شریان باشد دست ازو
بباید داشت و رگی دیگر باید جست و اندر بیشتر وقتها که باسلیق بزنند
بازگیرد و نشان روی آنجا باشد که بر رگ مانند عدس یا نخود یا بزرگتر
ناهموار بباید [illegible] بهتر بباید گشادن و بآهستگی مالیدن تا هموار

بشود و دیگر نا هموارئ پدید آید پس باید گشادن و به آهستگی مالیدن تا نا
همواری بشود و دیگر بار ببستن و اگر دیگر بار باز گیرد دست از آن باید
داشت و باسلیق ابطی باید زد و هر رگ دیگر که همچنین باز گیرد نباید بست و نشاید
زد و باسلیق را او بهتر آنست که پیشتر نیش زنند چنانک نیش حجامت زنند
تا سلامة باشد و باسلیق ابطی را بسیار بباید مالید و آب گرم بر وی چکانیدن بسیار پس
ببستن و بند بزرگ باید زد و دست مقصود راست باید داشت چنانک زاویه
بغل قائمه باشد و رگ را با ابهام فرو باید گرفت و نیش از بالا بر رگ فرو باید
برد و فصد اسیلم ساعد را باید بست و مورب باید زد یا از بالا یعنی از دراز
و دست اندر آب گرم باید نهاد تا خون چندانک خواهد برود و رگ صافن
از بالاء شتالنگ بباید بست و گامی چند بباید زدن و گروهه از پیه در زیر پای
فرو فشاید تا رگ پدید آید و آن اصل رگی دو شاخ بر خاستست از دو جانب
و اصل اندر میان هر دو است اصل را بباید زدن و مابض را ساق بباید
بست و ران نیز بباید بست و چند گام بباید رفت و چند بار فرو باید
نشست و بر خاست تا رگ پدید آید و عرق النسا را دستاری بگیرند
دراز یک سر آن در ران مقصود ببندند و باقی بر ران و ساق او می پیچند
و می بندند سخت تا نزدیک شتالنگ و چند فرو نشیند و بر خیزد و پای
در خشتی نهد و فصاد بر پشت پای میان خنصر و بنصر رگ را پدید آرد
یافت از خطا ایمن شد و اگر بباید از پس شتالنگ از جانب وحشی بجوید
و نشاید عرق النسا آنست که بر وی چند گره باشد و از دو جانب باید زد از

هر

هر آنکه از دو جانب او عصب است و هر گه که فصاد را خطایی افتد و سوزش
[illegible] عصبی باز آید اگر دست باشد یا پای آماس گیرد و اگر [illegible] کنند بسی همه
تن بر روغن بنفشه چرب باید کرد با روغن بادام و آب کشنیز تر و صندل سرخ
و [illegible] سفید و شیاف مامیثا بر آماس ضماد کردن و اگر قوت بر جای بود از
دیگر رگ باید زد یا رگ صافن بباید زدن و اگر این خطا بر پای افتد از دست
از دست رگ باید زد هم از آن جانب و اگر جراحت ریم کند جراحت فراغ باز
کرد و مرهم [illegible] می باید نهاد چنانک ریم دفع کند و اگر خطا از آن که تنگ افتد که
تنگ گشاده باشد و خون اندر پوست گرد آید و جایگاه رگ کبود شود یا اثر آن
زایل شود بدان دست هیچ کار نشاید کرد و هرگاه که کبودی کمتر شود سلامة
باشد و اگر کبود تر می شود یا سیاه شود از دست دیگر رگ باید زد یا رگ
صافن باید زد و آن ضماد که پیشتر یاد کرده آمدست بر نهادن و [illegible]
نشتر شریان باز آید در حال [illegible] رگ بباید گرفت و داروئی که آنرا ازوق
خوانند بر نهادن و زبر آن رفاده بر نهادن و نیش محکم و دست را چهار انگشت [illegible]
بزرگ نهادن و بازو یا دست [illegible] برابر این دست مجروح [illegible]
تا خون بدین دست مجروح میل نکند و اگر [illegible] رنج رسد بباید گشادن و باز
ببستن صفت ازوق بگیرند دم الاخوین و انزروت و [illegible]
قلقطار و [illegible] و اقاقیا و کندر [illegible] از هر یکی [illegible] صمغ [illegible] دو درم
این همه را بکوبند و [illegible] و آن را با [illegible] کوشی
یا با [illegible] یا خایه عنکبوت [illegible] بر جراحت [illegible] آن [illegible]

روز باز نگشایند بعد از ده روز برفق بگشایند اگر خون ساکن نشده باشد باز ببندند
و هر چند روز پای می گشایند و باز می بندند تا معلوم شود که جراحت بسته و محکم شده
و اندرین میان طبع مفصود نگاه باید داشت تا نرم شود و باعتدال باشد و نشان
رسیدن نیش بشریان آنست که حرکت خون بیرون آمدن حرکت بانظام
باشد همچون حرکت نبض و در حال نبض ضعیف شدن گیرد و خون شریان رقیق
تر باشد و اشقر باشد و اگر گوش بدو برند آواز خون بتوان شنید **اما**
حجامت کودکان و پیران بجای فصد باشد و بر هر عضوی که حجامت کنند آن
عضو پاک شود و با خون حجامت از گوهر روح چیزی خرج نشود و با خون
فصد بسیار خرج شود و کودکان را تا از شیر باز نکنند بی ضرورتی سخت حجامت
نکنند و از پس آن تا ضرورت نباشد نشاید از بهر آنک ضعیف شوند و پیران
ضعیف باشند و پیران را از پس شصت سال حجامت نشاید کرد از بهر آنک
خشکی بر پوست ایشان غلبه دارد و اولیتر آن بود که روز چهاردهم ماه و
پانزدهم ماه فصد نکنند و حجامت نکنند توقف کنند تا نور ماه نقصان گیرد
و این روز شانزدهم و هفدهم باشد از بهر آنک ماه روز چهاردهم ممتلی باشد از
نور و اخلاط اندرون حرکت کرده باشد و میل بجانب ظاهر کرده و رگها
باریک ... پر گشته و ... وقت زیادتی نور ماه خون بیک
صافی بیشتر اند و ... کمتر و هر گاه که نور ماه نقصان گیرد خون
صافی باز ... و اخلاط ... حرکت کرده باشد بسبب آنکه
غلیظ ... بود پس ... بدان روزی که خون صافی باز گیرد اخلاط

باز

54

باز ننگرانند گردید بدین سبب خون حجامت اندر نقصان نور ماه خلط بد بیشتر
آید **باب سیزدهم اندر تدبیر استفراغهای دیگر**
و آن هفت نوعست **ا** ادرار بول **ب** عرق **ج** مخاط که از بینی آید **د**
لعاب که از بن دندان و دهان آید **ه** جماع **و** استفراغ بشیاف **ز** استفراغ
بحقنه **و اما ادرار بول** باید دانستن که هر طعام که خورده شود آنرا سه
هضم است هضم نخستین اندر معده است و هضم دوم اندر جگر و هضم سیم اندر اندامها
و از هر هضمی چیزی بماند که قوت ممیزه آنرا تمام هضم نکرده باشد و اندر تدبیر حفظ
صحت دفع آن واجبست و هر فضله را طبیعت ... که بدان طریق دفع شود
اما دفع فضله دوم ادرار بول باشد از بهر آنک این فضله در عروق باشد و هر گاه
که اندکی باشد بداروی ادرار کننده دفع شود و اگر بسیار باشد بداروها که آن
فضله از عروق جدا کند و با ثفال دفع کند و بدفع کردن حاجت آید و تدبیر ...
در گذشته یاد کردیم و تدبیر ادرار و داروها که ادرار کند اندر بخش اعلی در باب
علاج عسر البول یاد کرده آید **اما منفعت** ادرار بول که باندازه حاجت بود
بزرگست درد پیوندها را و درد پشت را و گرانی و کسلانی و استسقا و ...
بیماریها را که از تری باشد زایل کند و افراط کردن اندر آن هم باشد که مثانه
را ریش کند و تشنگی ... و ... بطش و دق و گداز ... تولد کند
تدبیر ادرار عرق باید دانستن که عرق فضله هضم سیم است و طریق دفع آن
گذرهای باریک است و ناپیدا که آنرا مسام گویند و بعضی از این فضله بخار است
از همه تن بتحلیل دفع شود آنرا ... و بعضی ... که ... بیرون ...

بماند اندر کرماوه پاک کنند و بعضی عرق است که هم بطریق مسام بیرون
آید و اندر تدبیر حفظ صحت و اندر علاج بعضی بیماریها تدبیر عرق آوردن
باید کرد و بدین سبب است که هرگاه که بیمار عرق کند راحت یابد و هوای
گرم چون هوای گرمابه و ریاضت و رفتن اندر هوای تابستان عرق آرد از بهر
آنکه ریاضت اندرون تن را گرم کند و فضله بگدازد و هوای گرم آن فضله
بیرون کشد و داروها لطیف کننده تن را گرم کند و عرق کند آرد لیک اندر
تدبیر حفظ صحت عرق آوردن بداروها زیان دارد و حرکت ریاضت
کفایت بود از بهر آنکه این نشاید بود که داروها تب و عرق بسیار آرد و تن را
خشک و لاغر کند و پوست درشت کند و رطوبتها اصلی بگدازد و تحلیل کند
و ذق و ذبول تولد کند **تدبیر مخاط** باید دانست که مخاط رطوبت
غلیظ گویند که بر سبیل بینی فرود آید و از آمدن آن دماغ پاک شود
و بیماریهای دماغی که از اخلاط غلیظ خیزد زایل کند چون صرع و سکته و مانند
آن و از بهر حفظ صحت مر طوبت را کسانی را که اندر دماغ ایشان رطوبتها
شود تدبیر فرود آوردن آن بباید کرد و تدبیر آن عطسه و بخور و
عطسه و سر بینیها و سرکه و گلاب که بر سنگهای گرم بریزند و مانند آن داشتن
و بخار بودنه بلغ کوهی و بابونه سود مند است و خربق سفید و فلفل
و عرطنیثا بیابید نرم و در بینی دمند عطسه آرد و مخاط بسیار فرود آرد و این
تدبیر بیش از استفراغ بداروی مسهل باید او را باید کرد که دماغ را
و تن و الغثی پاک کرده باشد تا باقی بدین طریق دفع شود **تدبیر لعاب**

باید

باید دانست که لعاب آبی غلیظ است که از کام و بن زبان فراید و بوقت حاجت
آمدن آن دماغ را و چشم و گوش و حلق و فم و معده را سود دارد از بهر حفظ
صحت گاه گاه تدبیر لعاب رفتن باید کرد خاصه اندر زمستان و خاصه مر طوب
را از بهر آنکه اندر زمستان رطوبتها بیشتر گرد آید و تدبیر آن بعاقرقرحا و
میویزج و مانند آن که لختی بخایند و غرغره کردن بسرکه و آبکامه و یا سعتر و خردل
داند کر ماره غرغره باید کرد یا اندر خانه گرم **تدبیر استفراغ بشیافات**
باید دانست که فعل شیاف اندر استفراغ ضعیف است و چون ماده که بدو
نزدیک بود نشاید آورد اگرچه ترکیب از داروها قوی باشد و منفعت آن پر درد
و کمرگاه و سرین و حوالی آن باشد از بهر شخصی خردی و بزرگی شیاف اندر خور
او باید و از بهر آنکه هر مقصودی از وی بباید شناخت که بمقصود لایق باشد مثلا
از بهر کسی که تب دارد و محرور است از بنفشه و شکر و سقمونیا باید ساخت
و از بهر مرطوب و دردمند بلغمی از سکبینج و جاوشیر و مقل و اشق و نمک و شحم
حنظل و زنجبیل و سورنجان و تخم کرفس و جندبیدستر و قسط و ازرناد
و عنزروت و برگ سداب و ماهی زهره باید ساخت **تدبیر حقنه** فعل حقنه
قوی تر از فعل شیاف است از بهر آنکه بمقدار بیشتر باشد و دورتر رود و گرم باشد
و کسی را که ماهیی باشد که او را بدین سبب داروی مسهل شوان داد چون ضعیف
معده و تولد غثیان و سبب داروخوردن خاص اگر امعاء ثقل را دفع نکند
چنانکه باید و مقصود وی از داروی مسهل تمام حاصل نشود چنین استنجا را
صحیح علاجی چون حقنه نیست کسی را که بر سر زخمی افتاده باشد یا اندر دماغ

آماسی آفتی باشد حقنه سخت نافع باشد و ماده از دماغ فرو فرآورد و دوغ
بر سر نشست چون داروی اسهال و داروی قی و حقنه کاه باشد تا بعده بباید
و بیشتر تا بروند یا باریک برابر بدین سبب هیچ حال بر رفتن حقنه نباید کرد
اگر شربتی که بعده قوت کند بباید داد و نگاه باید کرد اگر حقنه از بهر درد کرده
مگر کاه کند بیمار بیفتا باز خسبد و زیر پالشی نهد چنانک سینه افراشته باشد
و زیرین او هم بر بالشی افراشته باید نهاد و میان پشت بر زمین باید نهاد و اگر از بهر درد
ناف کند بیمار بر ازو خسبد چنانک شکم او آویخته باشد و سر و سینه نیز بر بالشی افراشته
بود و بیمار خویشتن را نگاه دارد تا در آن حال سعال و عطسه نکند و فواق نیفتد
و بباید دانست که اگر داروی حقنه اندک باشد به موضع نرسد و اگر بسیار باشد
سستی و نفخ و بیقراری آورد و بود که زحیر آورد و اگر سخت گرم باشد غشی آورد
و اسهال خون آورد و اگر سخت سرد باشد باز گیرد و طبع اجابت نکند و اگر سخت
غلیظ بود روده را آلوده کند و مثانه را زحمت دهد و اگر سخت رقیق باشد فعل
نکند پس معتدل باید و مقدار معتدل چهار مثقال باشد و سکون آن باید و نظر
روده را از ثقل پاک کند و طبیخ حقنه را با روغن زیت را چنین فعل کند و اندر
حقنه چند اوند درد معده و درد پهلوها و خداوند سنگ و قولنج صعب را از قنطوریون
و دقیق جاورس و حلبه و زیره و هزار اسفند و تخم سداب سخت نافع باشد
و اندر فصل حقنها از آنکه بیرون بیاید باشد و بسیار که سرگین کبوتر و فرفیون و جند
بیدستر مقدار روغن در حنظل در او کنند و از بهر درد سر و لیثرغس و مالیخولیا و درد چشم
و درد گوش از تخم حنظل چاره نیست و در حقنه خداوند تب نمک و بوره نشاید کرد

ولکن از لعاب بزر قطونا و از شکر و طبیخ بنفشه و کشکاب باید کرد و از بهر تب
محرقه روغن گل با آب نیم گرم بیامیزند و حقنه کنند و از بهر سوزش و ریش روده‌ها
از طبیخ خشخاش و روغن گل کنند و اندر هیچ حقنه افیون و آب کشنیز تر نشاید
کرد و صبر در هیچ حقنه و هیچ شیاف نشاید کرد **صفت طلی که بر شکم مالند**
تا طبع نرم گردد بگیرند روغن زیت و پیه انجیر و موم زرد و در دیگ روغن
زیت و موم روغن سازند و شوخ خایه مکس انگبین و قدری عصاره قثاء الحمار
یا سرشرم یا سقمونیا یا تخم حنظل یا زهره گاو یکی از این همه یا دو سه بدین موم
روغن بسرشند و بر شکم طلی کنند استفراغ تمام کند و خداوند تب را و طبع خشک
را و طبع خشک را یا از اندرون شکم آماس باشد و بدان سبب شکم فرو نیاید
روغن بانزه با آب نیم گرم بزنند و بسیاری از آن بر پهلوها و تهیگاه و شکم می مالند
باهستگی تا طبع نرم شود **تدبیر جماع** باید دانست که جماع نوعیست از
استفراغها طبیعی و از جمله سببهائیست که هر که چندانی اتفاق افتد
باید و چنانک باید و آن وقت که باید تن درستی باشد و هر گاه که بخلاف این بود
سبب بیماری شود از بهر آنک هر گاه که اوعیه منی پر شود طبیعت محتاج شود بدفع آن
اگر کار کرده شود استفراغ طبیعی باشد مردم سبکی و نشاط یابد و اندیشهای بد
و وسواس و قوت عشق بدان زایل شود و اگر این استفراغ اتفاق نیفتد
اندر همه تن اندکی گرانی پدید آید و باشد که منی اندر جای خویش گرم شود و بخار
آن بدل بر آید و بدان سبب بتهاتر افتد و باشد که بخار آن بدماغ بر شود
و وسواس و مالیخولیا و تیرگی چشم و خفقان و گرسنگی پدید آید و باید دانستن

که منی از خونی تولد کند که اندامهای اصلی را شاید و آن درباسته ترین خونی باشد
اندر تن و بدین سبب است که هرگاه که مردم جماع کند افزونی عادت تن او
سرد شود و ضعیف گردد نبینی اگر چه مردم اندر جماع اسراف کند جمله منی که از
وی جدا شود پنجاه درم سنگ باشد تا نبکشد و اگر فصد کند دویست درم سنگ
خون بیرون کند در وی آن ضعف پدید نیاید که از جماع آید و این دلیلست بر آنک
منی درباسته ترین خونیست اندر تن مردم و سبب آنک جماع ضعیف کننده است
آنست که اوعیه منی در جماع یا سه یا پنج پیش برنتابد و تهی گردد و اگر بیشتر
الحاح کند بیرون آید و آن خونی باشد که غذای اندامهای اصلی خواهد شد و هرگاه
که آن غذا خرج شود مدتی دراز بباید تا عوض آن بجای باز آید و بدین سبب است
که از جماع بیشتر ابست و جماع بر گرسنگی و از پس قی و اسهال و از پس گرمابه
و از جنبش رنج با صعوبت تن را خشک کند و حرارت غریزی را کم کند و چشم
تاریک کند و پای ضعیف کند در جمله از پس هر چیزی که تحلیل بسیار کند چون
شادی با فراط و بیخوابی بافراط و مانند آن سخت زیان دارد و از پس امتلا
از طعام درد بندها و سستی عصبها و سده و ضیق النفس و درد ماده ماو رعشه
و استسقا تولد کند و اگر در حال جماع سرما در پشت آید یا با لذت جماع
رنجی یابد یا از اندامهای او بوی ناخوش آید نشان آن باشد که در تن او خلطهای
بد است از جماع دور باید بودن و تن از خلط پاک کردن و بباید دانست که
خداوند مزاج گرم و تر اندر کار جماع قوی باشد و مضرت آن بروی کمتر پدید آید
و خداوند مزاج گرم و خشک هم قوی باشد لیکن اثر خشکی در وی پدید آید و

و لاغر شود و چشم بگو فرو شود و خداوند مزاج سرد و خشک هم ضعیف
باشد و مضرت آن بر هر دو زود پدید آید

باب چهاردهم در تدبیر اعراض نفسانی

اعراض نفسانی شادیست و غم و خشم و لذت و ایمنی و ترس
و خجلت و اندیشه کارهای در علم و علمهای باریک و امیدی و نومیدی و هر یکی
را اندر تن مردم اثریست ظاهر قوی‌تر از اثر طعام و شراب و قوی‌تر از اثر خواب
و بیداری و حرکت و سکون و غیر آن از بهر آنک طعام و شراب و داروها که مردم
خورد هیچ قوی‌تر و اثر کننده‌تر از زهر نیست و بیشتر زهرها تا اندر تن مردم قرار نگیرد
و حرارت او در اندرون اثر نکند مضرت و فعل او پدید نیاید و اعراض نفسانی در
حال بی هیچ مهلتی اثر کند نبینی که اندیشه که بر خاطر کسی گذر کند و سخنها و خبر خوش
و ناخوش که بشنود در حال اثر آن بر رنگ و روی او پدید آید و حرکات و سکنات
او دیگرگون شود پس معلوم شد که اعراض نفسانی را اثر قوی‌تر از اثر دیگر
سببهاست و اعراض نفسانی بعضی تن مردم را گرم کند و اخلاط و ارواح را
در حرکات آورد چون خشم و شادی و لذت و امیدها و اندیشه کارهای مهم و بعضی
سرد کننده چون ترس و غم و نومیدی و گرم کردن خشم قوی‌تر از گرم کردن شادی
است و سرد کردن ترس قوی‌تر از سرد کردن اندوه باشد و خشم که
با اندوه باشد خون را و قوت روح را و حرارت غریزی را اندر تن بگستراند و خشم
صفرا را عظیم بجنباند و رنگ روی را بگرداند و زرد کند و محرور را زیان دارد
و مبرود و مرطوب را سود دارد و شادی با اندازه روح را و حرارت غریزی را
اندر تن بگستراند و رنگ روی را برافروزد و فربه کند و بدین سبب است

که بر مردم شادکام اثر پیری کمتر پدید آید و هرگاه که کاری شادکننده پیش آید لختی دل گشاده شود و طبع خواهد که بدان حال نزدیک باشد و اندران را بیشتر کند و اگر شادی از حد بیرون شود دل تمام گشاده شود و روح و حرارت غریزی را از بهر استقبال و طلب تمامی آن حال خویش را بیرون افکند دل میان گشاده بماند و غشی کند و باشد که بدین سبب مفاجاة هلاک شود و اندوه و ترس خون را و حرارت غریزی را بقعر باز گرداند از بهر آنکه طبع خواهد که از ان حال دورتر باشد و از بهر اینست که رخساره عکس زرد شود و اگر اندوه و ترس از حد بگذرد حرارت همه باندرون دل باز گردد و دل فرا هم آرد و حرارت اندروی حبه شود و بمیرد بغاجات و مردن مفاجات بسبب اندوه و ترس کمتر ازان باشد که بسبب شادی مفرط از بهر آنکه حرکت روح بسبب شادی بسوی بیرون است و بسبب اندوه و ترس بسوی اندرون و حرکت شادی ناگاه و یکبار باشد و حرکت اندوه آهسته تر باشد و خجالت نیز خون و حرارت را بگذارند و لختی رطوبت فرو گذارد و تحلیل کند و از بهر اینست که در حال روی سرخ شود و عرق روان گردد و بآخر روی زرد گردد از بهر آنکه حرارت لختی تحلیل پذیرد و منفعت ایمنی و امید و اری هم چون منفعت شادی معتدلست و مضرت نا امیدی همچون مضرت اندوه و خالی بودن از اندیشه ناپدید اکنده کند و همه قوتها را و حرارت غریزی را ضعیف کند و رنگ روی بگرداند و بیماریها زیادت کند چنانکه مشغولی و اندیشه در دهای بیماریها مشغولی دارد تا کمتر دل دران بندد و بدیشان کمتر شود و بدین سبب است

که سفر کردن و شهرها و کارها عجب دیدن از بیماریها عشق و از وسوسه عشق بر هاند و اندر علاج عشق هیچ کاری سودمندتر از اندیشه کارها مهم نیست و از خشم کسی که از وی لختی حشمت دارند سودمندترست و هیچ زیان کارتر از پی کاری و اندوهی نیست اما علاج خشم بشربتها خنک کنند و بعذرها و سخنهای خوش و بازیها و خنده و حاضر کردن دوستان و علاج اندوه و ترس بامیدهای قوی و بسماع و آواز بلند و شراب ریحانی و مفرحهاء گرم و در علاج اعراض نفسانی طریقی دیگر هست و انرا علاج روحانی گویند و آنچنان باشد که مردم همت بلند دارند و از شادی و غم و لذت و ترس و غیر آن هرچه پیش آید دران بچشم حقارت نگرند و قدر آن حادثه کمتر ازان نهند که باشد و اگر شیری پدید آید ظاهر نکنند و از دوست و دشمن پوشیده دارد تا بدین طریق نیک دیدن و نیک اندیشیدن عادت کند والعلم

باب پانزدهم در تدبیر پیران

مزاج پیری سرد است و خشک و هرگاه که مردم بپیری رسد همه تدبیرها وی باید که بگرمی و تری میل داشته بود چون گرمابه رفتن و مالیدن و باید که باعتدال باشد و بروغنها گرم و خوش بوی خود را چرب کردن چون روغن سوسن و یاسمن و عطرهای معتدل و گلاب طرف معتدل و در بستر نرم غلطیدن و ریاضت اندک کردن و گاه گاه خوشدلی جستن و از هرچه مزاج پیری دارد چون اندوه و ترس و عطرهای سرد چون کافور و نیلوفر و از طعام ترش خویشتن دور باید داشت و باید دانست که

هوای بد و بخارها و تریهای ناخوش و دود و غبارها همه در پیران اثر زیاده
کند از آنکه در دیگران خویشتن از این همه نگاه باید داشت و غذا بتفاریق
و اندک اندک باید خورد و اگر کسی را معده احتمال کند که یکبار تمام بخورد روا
باشد و طعام بس از آنک از گرمابه بیرون آید موفق تر باشد و طعام خورده
اندر گرمابه نشاید رفت و طعامهای غلیظ که سودا فزاید نشاید خورد مگر
وقتی که در معده رطوبت گرد آمده باشد بر سبیل علاج روا بود و چیزهای
تیز چون آبکامه و غیر آن نشاید خورد و شیر سود دارد اگر در معده ترش
نشود و با ذنگشد بدین سبب برنج بشیر با عسل یا با شکر سود دارد و گرسنگی
سخت زیان دارد و اندر معده و امعاء پیران رطوبت بسیار گرداید گاه
گاه حاجت آید بنرم داشتن طبع و بعضی مردمان را در پیری طبع خشک
تر شود و قبض کند تا با روغن زیت یا با آبکامه پیش از طعام دیگر بخورد
طبع را نرم کند و اما آب اندر آب و نمک بپزند و با آبکامه و روغن زیت
بخورند طبع را نرم کند و چغندر و سپید بسفایج با دسته بوک کرنب بپزند
و بپالایند و مقداری تخم معصفر پاک کرده و کوفته در وی بجوشانند طبع را
نرم کند و احشا را پاک کند چهار درم افیتمون با چند دانه انجیر خشک
و لختی تخم معصفر بکوبند و نخود آب تمام کند و انجیر خشک در ماء
العسل پیش از طعام بخورد طبع نرم کند هر وقت این ملینات یکی
بکار میدارد تا طبع با یک چیز خو نکند و تا ضرورت نباشد فصد نکند
و طعام که نفخ آید خورد و شور با ما کنند و مانند آن با دارچینی و اندکی

زنجبیل و در فصل سرما تریاق بزرگ و مثرودیطوس خورد تا نافع آید

باب شانزدهم در تدبیر مسافران

هر که عزم سفر دارد پیش از آنکه
بسفر بیرون شود هر چه داند که اندر سفر خواهد بود از رنج خوابی و تشنگی و گرسنگی
و سرما و گرما و طعامهای مسافران و پیاده رفتن اندک اندک بدان خو باید کرد مثلا
اگر وقت گرما بود عادت گرم و گرما از خویشتن باز داشتن بباید گذاشت
و اگر وقت سرما باشد جایگاهی گشاده نشیند تا با هوای صحرا خو کند و ریاضت
و حرکت فزون از عادت کند و نخست فصد کند یا بداروی مسهل تن
را پاک کند و چون بسفر بیرون شود در منزلی که فرود آید تشنیند طعام خوردن تا وقت
آمدن بمنزل افکند تا بوقت برنشستن معده از طعام خالی شود و آب چندان
نیفتد و اگر در گرما تشنه شود سه درم تخم خرفه کوفته با سرکه و آب ممزوج بخورد
تشنگی زایل کند و پیوسته سر از آفتاب پوشیده دارد و هنگام برنشستن شکم
پست جو با آب سرد باز خورد و در هر منزلی روغن بنفشه بناف و کف پای
و عضلها در مالد و بیلتی بر کشند و اگر باد گرم آید بینی و دهان پوشیده دارد
و بر آن رنج صبر کند و پیاز پاره پاره کرده اندر دوغ آغشته بخورد و آن دوغ را
بیاشامد و اگر کسی را سموم بزند آب سرد بسیار بر دست و پای او باید ریخت
و روغن گل و آب پند و گلاب بر سر او فشاندن و او را دهان آب سرد نشاندن و بر
خرفه و کوک و خیار تر مانند آن آنچه بدست آید مقداری بخورد و آب مضمضه
میکنند و میریزد و اگر چاره نباشد جرعه جرعه میخورد و اگر شب باشد شیر و دوغ
سخت موافق بود و اگر کسی در راه سرما یابد چون بمنزل رسد زود پیش آتش

نباید شد بتدریج خویشتن را بجامه گرم باید کرد و دست و پای بروغن زیت
یا بروغن فرفیون یا روغن قسط گرم کرده چرب باید کرد و اندر طعام روغن
گاو و بیشتر باید کرد و اگر روغن گاو نخورد دو ساله یا سه ساله شراب صرف باید
خورد سرما باز دارد و روز دمه معده خالی نباید داشت و اگر بعوض شراب خورد
موافق بود و سرما زده را یکدرم انگژد خوش اندر شراب یا ماء العسل حل کنند
و بدهند نافع بود و هنگام بهشتن نشستن پیش آتش نباید رفت البته و پای را بروغن
فرفیون یا بروغن بارزد بالند یا ببیر یا بقطران و لختی موی بزیر انگشتان
نهند و بکاغذ در پیچند و پای تابه در پیچند و موزه فرو کنند از سرما سلامة یابند
و موزه باید که اندرون پای جنبان بود و اگر کسی را پای سرما یابد بشلغم یا بگو
باب کرنب یا باب شبت یا بابونه یا انجیر خشک و پای اندران نهند و بهترین
کارها آنست که پای در برف گیرند تا سرما ازوی بیرون آید و پیش آتش
نباید رفت البته و اگر پای بارنگ بگرداند بباید آژده و اندر آب گرم نهادن
تا خون تمام برود و پس گل ارمنی اندر سرکه و آب حل کنند و طلی کنند و اگر پای
سیاه شود یا سبز نشان پوسیده شدن و تباه گشتن جز انک جدا کنند
هیچ تدبیری دیگر نباشد و لعاب اسفغول با سفیدهٔ خایه و کثیرا حل کنند
موضع عرقی بر روی طلی کردن اثر باد و آفتاب از وی باز دارد و پیاز بپزند که
و سیر سرکه ... آن باز دارد و گل ... سود دارد و تدبیر آن در جایگاه
... آمده است و روغن با بونه اندر عضوها مالیدن سود دارد و ماندگی
ببرد و ماز ... بجهت گردن و مسافران دریا گفته است که در کشتی شوند با

که ایشان را قی اوفتد باز نباید داشت تا خود بار آمد پس اگر بسیار شود باز
باید داشت بشراب بو دنه و مانند آن و آبی و انار و عدس بغوره بجوشانند معده
را قوی کند خاصه اگر با نونه خورد و هو اعلم تمام شد نصیب این کتاب

مقالهٔ دوم از بخش نخستین اندر مقدمهٔ معرفة بیماری این مقالهٔ مشتملست
بر شناختن بیماریها و شناختن نضج و بحران و شناختن نشانهای سلامة
و امید واری و شناختن علتها که بعلتی دیگر زایل شود و شناختن حالهائی که در تن
مردم بدید آید و آن نشان بیماری باشد که خواهد بودن و این هفت بابست

باب نخستین اندر شناختن بیماری طریق شناختن بیماری
آنست که نخست از علم منطق طبیب جنس و نوع و خاصه و فصل و عرض
بشناسد و جنس را قسمت کند و نوعها که در زیر آن باشد نیک بجوید و فصل
هر نوعی اعنی آنچه هر نوعی بدان از یکدیگر جدا شود بشناسد و نوع بار پیش دست
آرد و نگاه کند تا هیچ نوعی از میانه فرو نگذارد بدین طریق جنس و نوع و فصل
و خاصه و عرض بیمار بتوان شناخت و در حقیقت بیماریی که باشد واقف
توان شد اما جنس بر دو وجه گویند یکی جنس الاجناس که در زیر آن جنسهای
بسیار باشد چون جسم که در زیر آن جماد و نبات و حیوان در آید این مرتبه نقصاس
با جنس انواع باشند و این جنس الاجناس را جنس الاعلی نیز گویند و دوم
جنس خاص ترست از بهر آنک جماد و نبات و حیوان که جنس الاجناس گویند
هر یک بقیاس با انواعی دیگر که در زیر هر یکی است چون حیوان که در زیر آن
مردم است و جز او دیگر جانوران اندر اید اینجا حیوان جنس خاصه باشد

و مردم است و دیگر انواع جانوران هر یکی نوعی باشند اندر زیر حیوان پس
جنس نامی آن است که بر چیزها افتد که بنوع و معنی از یکدیگر جدا شوند و نوع
نامی است کلی و ذاتی که بر اشخاص بسیار افتد که بعدد از یکدیگر جدا باشند
چون مردم که بزید و عمرو افتد و زید و عمرو بنوع یکی اند و بشخص و عدد از یکدیگر
جدا و فصل خاصتر از نوع است نامی است کلی ذاتی که بر نوع افتد
و هر نوع بدان نام یکدیگر جدا شوند چون ناطق که مردم از دیگر جانوران
بدان جدا شود و خاصه خاصتر از فصل است و نامی است کلی نه ذاتی
لکن عرضی است چون ضاحک و کاتب مردم را و عرض عام صفتی است
و اندر بسیار چیزها که بنوع مخالف اند موجود باشد چون کبودی اندر برف
و چیزهای دیگر و غیر آن و مثال باز جستن جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض بیماری
آن است که چون تبی مثلا آید و طبیب گوید این تب بیماری است و
بیماری جنس عالی است و هر بیماری را علاج باید و تب بیماری گرم است علاج
بچیزی سرد باید کرد و بیماری گرم جنس خاص است از بهر آنکه بیماری سرد
بود و گرم بود و در زیر بیماری گرم تبها گرم و آماسها گرم و درد سر گرم و غیر
آن در آید این همه انواع است که در زیر بیماری گرم که جنس خاص است در
آمده است و در زیر هر نوعی انواع دیگر در آید چنانکه در زیر تب گرم تب
غب خالصه و غیر خالصه و تب مطبقه و تب محرقه و تب یکروزه و تب
دق در آید و در زیر هر نوعی انواع دیگر در آید چنانکه در زیر تب غب خالصه
و غیر خالصه [illegible] در آید و اندر زیر تب دق [illegible] و دق [illegible] در آید

وهر

و هر نوعی را فصلی ذاتی است و خاصه است و بفصل ذاتی از دیگر
انواع جدا شود چنانکه فصل ذاتی غب خالصه آن است که یکروز تب آید
و دیگر روز از تب اثری باشد و فصل ذاتی شطر الغب آن است که یکروز
تب سخت قوی باشد و دیگر روز تبی باشد ظاهر و لکن آهسته و خاصه حالی
باشد که یک نوع باشد و روا باشد که گاهی باشد و گاهی نباشد لکن هرگاه که
باشد جز آن نوع را نباشد چون تلخی دهان اندر تب صفراوی و عرض حالی
باشد که تبع بیماری پدید آید چون صداع و بیخوابی اندر تب صفراوی بدین طریق
تب غیر خالصه از همه بیماریها گرم و از همه انواع تبهاء گرم جدا توان کرد تا بتوان
دانست که این بیماری تبی است که بسبب عفونت ماده است و آن
ماده صفرا است و علاج آن استفراغ صفرا است و تسکین حرارت و هرگاه
که طبیب جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض بیماری بدین طریق
و بدین ترتیب باز جوید زود بر بیماری و بر طریق علاج واقف شود و اگر از این
طریق غافل شود ممکن نیست که بر بیماری واقف تواند گشت یا علاج
صواب تواند کرد **باب دوم اندر تدبیر شناختن نضج** نضج پخته شدن
مادهٔ بیماری است هرگاه که قوت طبیعی بر ماده بیماری مستولی گردد و آنرا
بپزاند و ساخته آن گرداند که طبیعت دفع تواند کرد و چنانکه مثلا در
ذات الجنب نفث رطوبتی بر آید بقوام معتدل و برنگ سپید و با زردی
زند و بآسانی بر آید و ناخوش بوی نباشد نشان نضج تمام باشد
و اگر بقوام غلیظ یا رقیق باشد و برنگ سپید یا کبود یا سبز باشد

وبوي ناخوش دهد نشان تباهي و عفونت باشد و هر خطري که باشد
پيش از پديد آمدن نضج باشد و چون اثر پديد آيد بيماري اندر نقصان
افتد و از خطر بگذرد از بهر آنک پس از نضج اندر هيچ بيماري هرگز خطر نبوده است
و نباشد مگر که خطايي کرده شود و اگر چه نضج نشان سلامتست پديد نابودن
نضج هلاک نيست از بهر آنک بسيار بيماريها بود که دراز گردد و اثر نضج ظاهر
نباشد و بيماري اندک اندک زايل شود لکن اعتماد بر قوت باشد اگر قوت
حال برجاي بود اميدوار توان بود و اگر قوت ضعيف بود حال بد باشد و
خداوند تب اندر تب همچون حال عفونيست که اندر وي آماسي بود که پخته
خواهدش همچنانکه درد آماس روز بروز قويتر باشد که پخته تر مي شود تب نيز
آنروز که ماده پخته مي شود گرم تر باشد چون پخته شد تب آهسته تر شود
بدين سبب است که غايت بيماري تا وقت پديد آمدن نضج باشد و از بهر آنکه
حال تب و حال آماس ماده است و تا اندر آماس ريم سپيد و هموار تولد کند
آماس پخته نباشد اندر تبها تا رسوب اندر دليل پديد نيايد ماده تب هنوز
اندر رگها پخته نباشد و رسوب بايد که سپيد و هموار باشد و از پس نضج ايمني
از خطر بيمار باندازه اثر نضج بود هر گاه که اثر نضج تمام پديد آيد بيمار از خطر
بيماري بيرون آيد و درازي و کوتاهي بيماري باندازه زودي و ديري نضج بود و
نشانهاء نضج ناقص و نضج تمام آنست که مثلا اندر ميان بيماريها سرچون
سرسام و زکام و [illegible] تبي و تب و سوزش [illegible] پالودن گيرد نشان آغاز
نضج باشد و اگر روان بماند نضج ناقصست و اگر قوام آن معتدل شود

ورنگ

62

و رنگ آن سپيد و زرد نام شود نضج تمام باشد و همچنين اندر درد چشم
اشک رقيق و گرم نشان آغاز نضج است و اگر معتدل نشود نضج ناقص باشد
و اگر بماند کي باز آيد و معتدل شود و درمص کند نضج تمام باشد و اندر بيماري سينه
همچنين و اندر ذات الجنب نفث رقيق نشان نضج تمام باشد و اندر دليل
نشان نضج ناقص و تمام از سه وجه بايد جست اما نشان خامي آنست که هر چند
بول سپيدتر و رقيق تر باشد از نضج دورتر بود و نشان نضج يکي آنست که
از پس سپيدي زرد شود يا از پس رقيقي غليظ شود و هم بران بماند و رسوب
نکند اين نشان آغاز نضج بود و دوم آنست که اندرين قاروره يا بر سر آب
يا در ميان آب رسوبي هموار و سپيد همچون ابري پديد آيد نشان نضج ناقص
باشد و سيوم آنست که رسوبي سپيد و هموار و پيوسته اندرين قاروره پديد آيد
نشان نضج تمام باشد و هر گاه که نضج ناقص باشد بحران هم ناقص آيد و بيايد
دانست که رسوب ظاهر اندر قاروره بيماري باشد که غريزت آبادان باشد
و طعام خورده بود اندر قاروره آب خشک اندام و لاغر بود و اندک
خورشش رسوب اندک باشد تا خرد بنباشد و ظاهر نشود و نشانهاء نضج و قوت
بيماريها از رنگ آب و حالهاي ديگر بايد جست و هو اعلم

باب سيوم اندر شناختن بحران

بحران اندر لغت يوناني لفظيست مشتق شده از
چيره شدن خصمي بر خصمي ديگر از بهر آنک همچنانک اتفاق دو خصم مي کوشند تا هر
يک بر يکديگر چگونه دست يابند هر وقت يکي از خويشتن کار [illegible] و مهلت ندهند
همچنين حادثه بيماري و طبيعت بر مثال دو خصم باشد که با يکديگر مي کوشند

دران مدت اگر ماده پخته گردد و طبیعت دست یابد در حال نشان قوة
طبیعت پیدا گردد و بحران نیک پدید آید و اگر ماده مستولی شود و طبیعة
عاجز آید در حال نشان عاجزی طبیعت پیدا آید پس معلوم شد که بحران
تغیر حال بیماری است از حالی بحالی بهتر یا بتر و بحران شش گونه است
یکی آنکه طبیعت بیماری را دفع کند یکبار این را بحران نیک و تمام گویند
دوم آنکه طبیعت یکبار عاجز شود و بیمار هلاک گردد و هر دو در بیماریها
حاده باشد و معنی وی تیزی و زود گذاشتن است سیم آنک طبیعت ماده
را اندک اندک می پزاند و مدتی تمام می پزاند و دفع کند آنرا تحلیل گویند چهارم
آنکه طبیعت بتدریج ضعیف می شود و ماده خام می ماند تا پس از مدتی
عجز طبیعت ظاهر گردد و بیمار هلاک شود این را ذبول خوانند و کاهش
گویند و این سوم و چهارم اندر بیماری دراز باشد که طبیبان آنرا مزمنه
گویند پنجم بحران مرکب باشد و آخر سلامة بود و این چنان باشد
که نخست بحرانی باشد سره لکن ناقص باشد و باقی اندر مدت
تمام بکند این هم از جمله بحرانهای نیک بود ششم هم مرکب باشد لکن
نخست بحران کند بد و ناقص و قوة پس ازان ساقط می شود بتدریج
و این بحران پنجم و ششم نه از بیماریها حاده باشد و نه از جمله مزمنه و آنروز
که بحران تمام خواهد بود در بیمار اضطرابی تمام باشد و هر گاه که بحران
ناقص خواهد بود اضطراب کمتر باشد و سبب اضطراب قوت کوشیدن
طبیعت باشد با ماده بیماری و هر گاه که طبیعت بیماری یکبار دفع نتواند

گرد

گرد بسیار باشد که ماده را اعضاء رئیسه دفع کند و آن اعضاء دیگر دفع شود
گردد این را بحران انتقال گویند و مثال این همچون باشد باذشاهی باشد
که شهر نگاه دارد و ناحیت بدشمن باز گذارد و بحران انتقال بسیار
گونه باشد بعضی نیک و بعضی بد آنچه نیک باشد یرقانست و گرد گوباد و بهق و آنچه
بد باشد آماسها و جراحتها و دنبله و طاعون و نمله و نار فارسی و آبله و توره
و خناق و برص و داء الفیل و غدد و دوالی و لقوه و تشنج و درد پشت و درد سرین
و درد زانو و اگرچه بدین علتها بیماری زایل شود مدتی دیرین علتها بماند و باشد
که مزمن گردد و توقع بحران از قوت قوی و خلط رقیق باید کرد اگر قوت قوی
نباشد و خلط رقیق نباشد بحران انتقال توقع باید کرد و بحران ماده رقیق
بعرق باشد و بحران معتدل برعاف یا بادرار بول یا باسهال یا بقی و بحران
بیماری بعلامه عطاس یا بدمعه تا بعد بیدا که از گوشی پالاید و بحران بیماریها التهاب
دم زدن بنفشه باشد و کشادن خون بواسیر اندر بسیار بیماریها بحران نیک باشد
خاصه کسی را که عادت بوده باشد و بهترین و تمامترین بحرانها رعاف را
پس اسهال پس قی پس ادرار بول پس عرق و بباید دانست که هر بیماری را
ابتدا است و زیادت شدن آنرا وقت تزاید گویند و نهایت تمامی رسیدن
است و آنرا وقت انتها گویند و نقصان گرفتن و آنرا انحطاط گویند
و بحران تمام جز بوقت انتها نباشد و هر گاه اندر ابتدا باشد و هم در
انتها و هم در وقت تزاید و هر گه در وقت انحطاط باشد نه بحران و نه
مرگ و هر بحران که در ابتداء بیماری باشد هلاک کننده باشد و آنچه در وقت

تر آید باشد اگر نیک باشد ناقص بود و اگر بد باشد بیمار فردا ان بحران صعب
بد حال بود و آنچه در وقت تنها باشد تمام بود یکبار طبیعت بر بیماری
مستولی گردد و بیمار از خطر بیرون آید یا یکبار طبیعت عاجز آید و
بیماری مستولی گردد و بیمار هلاک شود و بحرانی که در روزها بحران باشد
امیدوار باشد و هر چه پیش از آن افتد نشان آن باشد که ماده بیماری
سخت بدست یا سخت بسیار است و طبیعت از گران باری و بدی ماده
مضطرب شده است از بهر آنست که هر گاه که نشان آن یابند که روز چهاردهم
بحران خواهد بود پس زودتر از آن بحران کند اگر این روز که حرکت
بحران بدید آید جمله روزها بحران باشد چون روز پانزدهم نشان آن باشد که
بحران خواهد بود اگر نیک باشد ناقص باشد و سبب زودی حرکت بحرانی بی
طاقتی و اضطراب طبیعت باشد و هم بدین سبب است که اندر بیماریها با سلامت
بحران بوقت خویش باشد از بهر آنک طبیعت بی طاقت و مضطرب نشود
علی الجمله حرکت بحران پیش از وقت اینها یا بسبب قوت بیماری
و عاجزی طبیعت باشد یا بسببی بیرونی که طبیعت را بی هنگام
بجنباند چون عرضی از اعراض نفسانی یا طعامی یا شرابی نه بوقت خویش
و نه لایق حال و هر گاه که روزی که بحران نیک تر فتح کند علامتی بدید آید
سخت نیک باشد و بباید دانست که روزگار بیماری روزها بحران باشد
آنرا ایام الباحوریه گویند و بعضی روزها خبر دهنده باشد که بحران خواهد
بود در کدام روز و خبر دهنده آنرا ایام الانذار گویند و بعضی روزها از میان این

روزها باشد

روزها باشد که نه بحران باشد و نه خبر دهنده از بحران آنرا ایام الواقعه گویند
فی الوسط و بحرانها سخت قوی تا روز چهاردهم باشد و تا روز بیستم بدان نزدیک
باشد پس هر روزی که پس تر باشد بتدریج بحران ضعیف تر باشد تا تمام چهل
روز و محصول این سخن آنست که بحرانها صعب قوی تا بیستم باشد و آنچه
از پس این باشد آهسته تر باشد و حکیم بقراط از پس چهل روز هیچ
روزی را بحران نشمرد مگر روز شصتم و هشتادم و روز صد و بیستم از بهر آنک
قوت بحرانها پشتکانی تا صد و بیست روز باشد لکن این نیز نادر باشد
و پس ظاهر نباشد و بباید دانست که بعضی بحرانها هر چهار روز باشد و بعضی
هر هفت روز و بعضی هر بیست روز و قوت بحران چهارکانی تا بیست روز
تمامتر باشد و از پس بیست روز ضعیفتر باشد لکن از وی بیرون نشود که
از جمله روزها خبر دهنده باشد و قوت بحران هفت کانی تا چهل روز باشد
پس ضعیف تر شود و پس قوت بحران بیستگانی باشد تا صد و بیست روز
و بعد از آن بحران یا از پس هفت ماه یا از پس هفت سال یا از پس هفت
سال یا از پس چهارده سال یا از پس بیست و یک سال و بحران بیماریهاء
حاده اندر روزها طاق باشد بدین سبب که بحران در عدد روز یازدهم
باشد و اندر بیشتر بیماریهاء دراز بیشتر چون عدد روزها بحران باشد مثلا
هفت روزی دور عدد همچون هفت دور اوقات بحرانها باشد و اندر بیماریهاء
مزمنه عدد ماه و سال همچون عدد روزها بیماریهاء حاده باشد مثلا اندر تب ربع
سوداوی بلغمی هفت ماه همچون هفت نوبت عدد باشد و روزها خبر دهنده

ازروز بحران بیماریها مزمنه هم بر قیاس روزها خبر دهنده از روزها
بیماریها حاده باشد و بحران بیماریها مزمنه نیز تقدیم و تاخیر افتد
همچنان که اندر بحران بیماریها حاده چنانک یاذ کرده آمذ و روزهایی
که بحرانها پی وقت آید آنرا ایام الواقعه فی الوسط گویند و آن روز
سیم و پنجم و نهم و سیزدهم است اما بحران روز چهاردهم هرگاه که
از وقت خویش بگردد روز هفتم آید ما روز و ایام یازدهم واز ایام
الواقعه فی الوسط روز نهم قریبتر است پس پنجم پس سیم و روز سیزدهم ضعیف
است و روز ششم بحران کند لکن بذ و هر که اندر بیماریها حاده روز نخست
اثر نضج پدیذ آید بحران روز چهارم باشد و اگر بیماری سخت گرم و سریع الحرکه
بود روز سوم و اگر آهسته تر باشد روز پنجم و اگر روز اندار روز چهارم باشد
و بیماری گرم باشد بحران روز هفتم بود و اگر آهسته تر بود روز نهم باشد
و اگر روز اندار چهارم باشد و نشانها بذ نماید بحران روز ششم باشد
و اگر روز اندار هفتم باشد بحران اندر یازدهم یا در چهاردهم بود و اگر روز
یازدهم نوبت روز ذ ترایذ و تب گرم تر و اثر نضج پدیذ آید بحران اندر چهاردهم
باشد و اگر نضج اندر چهاردهم باشد بحران اندر هفدهم باشد یا هجدهم یا
بیستم یا بیست و یکم و بیست اندر بیستم باشد و همچنانک روز چهارم اندار
بروز هفتم کند یازدهم اندار بروز چهاردهم کند و هفدهم اندار به بیستن
و یکم و بیستم و باشد که اگر نضج اندر هفدهم پدیذ آید ضعیف باشد و بحران
اندر بیست و یک پدید آید اندر دیگر روز و روز بیستم اندار بچهلم کند

واز

واز ایام الواقعه فی الوسط هرگاه که نشانهای نیکو روز سیم پدیذ آید باشد
بحران روز ششم کند و روز پنجم بروز نهم اندار کند لکن اگر نشانهای بذ باشد
بحران روز هشتم کند و روزهایی که در وی بحرانها باشد نیک یا بذ تمام یا ناقص
جمله آن بیست و روز است سیم و چهارم همچنین بترتیب تا روز هفدهم پس روز
نوزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم و بیست و هشتم و سی
یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم و گروهی روز اول و روز دوم از جمله روز
هایی بحران شمرده اند از بهر آنک چیزی یوم روز نخست یا دوم بگذرد و از بهر آنک
گذشتش از تغیر خالی باشد آنرا بحران گفته اند و گروهی دیگر گفته اند که از
پس چهل روز بحران نباشد لکن بیماری بتحلیل گذرد و از روز بیستم
تا تمامت چهل روز سیزده روز است که در وی بحران نباشد روز
بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و نهم و سی ام
و سی و دوم و سی و دوم و سی و سیم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هشتم و سی و نهم
و از جمله جهت بیان این روزها مشجری ساخته آمده است و نام روزها
که در وی بحران نیک باشد بسرخی نوشته آمذ بقلمی سطبر و روزهایی که در وی
بحران گاهی باشد و گاهی نباشد بقلمی سطبر نوشته آمذ بسیاهی و روز
که در وی بحران بذ باشد هم بسرخی نوشته آمذ بقلمی باریک و روز هایی
که در وی بحران نباشد بقلمی میانه نوشته آمذ بسیاهی تا برخوانندهٔ
این کتاب زود ظاهر شود والله اعلم و احکم المشجره
روز نخستین دوم سیم باشد که بیماریها و تباه گر

بغایت گرم باشد اندرین روزها بحران کند **روز سوم** بسیار
باشد بیماریها و تبها که بغایت گرمی باشد که اندرین روز بحران کند
روز چهارم روزها بحرانست که خبر دهنده است از بحران
روز ششم و هفتم پس اگر نشانهایی که در روز چهارم پدید آید بد باشد
تمامی این در روز ششم پدید آید و اگر نشانها نیک باشد تمامی این
روز هفتم باشد **روز پنجم** این روز بحرانها نیک بسیار باشد
روز ششم اندرین روز بحران نیک نادر باشد و اگر باشد با رنج و
خطر باشد و بیمار را نکس افتد **روز هفتم** هر بحران که اندرین
روز باشد بی رنج و خطر بود و این روز ضد ششم است **روز هشتم**
روز بحران نیست و اگر بنادر بحران کند نیک نباشد **روز نهم**
روز بحرانست و حکم این همچون روز سیم و پنجم است و خبر دهنده است از روز یازدهم
چنانک خبر دهنده است روز چهارم از روز ششم و هفتم **روز دهم**
همچون روز هشتم است **روز یازدهم** همچون روز پنجم و نهم است و خبر
دهنده است از چهاردهم روز [illegible] و از دهم همچون روز هشتم
است **روز سیزدهم** درجه او میانه است از روزهایی که طبیب
توقع بحران کند و از جمله روزهایی است که در وی بحران نباشد
روز چهاردهم روز بحرانست و پس از روز هفتم هیچ روز قوی‌تر
ازین روز نیست **روز پانزدهم** اندرین روز بحران کم باشد
و اگر باشد نیک بود **روز شانزدهم** همچون روز هشتم و دهم است

روز

روز هفدهم همچون روز نهم است خبر دهنده است از روز بیست
و یکم [illegible] **روز هجدهم** اندرین روز بحران کمتر از آن بود که در هفدهم و اگر باشد
نیک بود **روز نوزدهم** اندرین روز بحران کمتر باشد و اگر باشد بد باشد
روز بیستم روز بحرانست و از چهاردهم گذشته هیچ روز قوی‌تر ازین روز
نیست **روز بیست و یکم** روز بحرانست لکن اندر بیستم پیش از آن
باشد که اندرین روز **روز بیست و دوم** بحران نیست **روز بیست و سیم**
بحران نیست **روز بیست و چهارم** روز بحرانست و از بیستم هیچ روز
بقوت‌تر ازین روز نیست **روز بیست و پنجم** بحران نیست **روز بیست و ششم**
بحران نیست **روز بیست و هفتم** روز بحرانست و از پس بیست و
چهارم هیچ روزی بقوت‌تر ازین روز نیست **روز بیست و هشتم** بحران
نیست **بیست و نهم** بحران نیست **سی‌ام** بحران نیست
سی و یکم روز بحرانست **سی و دوم** روز بحران نیست
سی و سه‌ام روز بحران نیست **سی و چهارم** روز بحرانست
و آنچه پس ازین روز باشد ضعیف‌تر باشد **سی و پنجم** روز بحران نیست
سی و ششم بحران نیست **سی و هفتم** روز بحرانست
سی و هشتم روز بحران نیست **سی و نهم** روز بحران نیست
چهلم روز بحرانست والله اعلم هر بحرانی که پیش ازین باشد ضعیف
بود چون یاد کرده آمده است که نشانهای روزهای بحران و غیر بحران
کدام است و قوت روزهای بحرانی و ضعف آن بی هیچ اندیشه معلوم

گردد که روزها که دروی بحران نیک و تمام باشد کدام و چند است
و آن روز چهارم و هفتم و چهاردهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم
و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم جمله یازده
روز باشد و روزهایی که دروی گاهی بحران باشد و گاهی نه کدام است
و چند است و آن روز سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم جمله
شش روز است و روزهایی که دروی بحران ناقص است یا
بد و با رنج و با خطر کدام است و چند است و آن روز ششم و هشتم و دهم
و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و هجدهم و جمله هشت روز باشد و روزهایی
که دروی بحران نباشد بیست و دوم و بیست و سیم و بیست و پنجم و بیست
و ششم و بیست و هشتم و بیست و نهم و سی ام و سی و دوم و سی و سیم و
سی و پنجم و سی و ششم و سی و هشتم و سی و نهم جمله سیزده روز است تمام
سی و هشت روز باشد و با روز اول و دوم تمامت چهل روز بود که پیشتر
یاد کرده آمد

باب چهارم در نشانهای سلامت

و امید واری هرگاه که بیمار بر پشت باز نیوفتد و در پهلو بتواند خفتن
و اندر بستر به نشیب فرو نرود و خود از پهلو بدیگر پهلو تواند گشت و بر
شکل خسبد که اندر تن درستی عادت داشته این همه نشان قوت طبیعت
باشد و امید واری خاصه که دم زدن بیمار طبیعی باشد و نبض قوی و اگر
بیمار پرهیز کند و بیماری [illegible] نشان درست باشد از قوت
طبیعت و امید واری [illegible] خواب یا بقوت بشب و بامداد که از خواب

علت سلامتی بیمار

بیدار

بیدار شود آسوده تر بودن و حواسها درست و نظر همچون نظر تن درستان
نشان سلامت دماغ بود و عطسه از پس سرسام نشان پاک شدن دماغ بود
و برجهیدن و رنگ خویش بودن نشان سهولت بیماری باشد خاصه اگر
دیگر نشانها نشان سلامت بود و همواری حرارت تب اندر همه تن
نشان سلامت بود و از جهت آنکه معلوم گردد که از در احشا ماسی نیست و اندر
تب مطبقه ناقص بروز بحران نشان پاک شدن عروق باشد از عفونت
و اندر تب صفرایی بثرهایی که آنرا تب خاله گویند نشان خیر باشد
و اندر تبهای گرم رعاف و قی و اسهال و ادرار بول و عرق اندر روز بحران
نشان سلامت بود و اندر بیماری ها شهوت طعام نشان قوت معده باشد و سلامت
جگر و دیگر احشا

باب پنجم در شناختن علتها که بدیگر علت زایل شود

هرگاه که خداوند تب گرم را گوش کر شود پس اسهال صفرایی اتفاق افتد
کری زایل شود و همچنین درد چشم باسهال صفرایی زایل شود و ممکن باشد
که خداوند اسهال صفرایی را گوش کر شود و اسهال باز ایستد از جهت آنکه
صفرا و ماده صفرایی روی سوی بالا کند و همچنین درد چشم باسهال صفرایی
زایل شود و اگر خداوند استسقا را اسهال بلغمی افتد یا رطوبتی آبی ناگاه رود
علت او زایل شود و اگر خداوند تشنج بلغمی را تب آید حرارت تب آن ماده
را بگذازد و تشنج زایل کند و صرع به تب ربع زایل شود یا سهل تر گردد و سوء
المزاج سرد که از معده و احشا باشد هم بتب زایل شود اگر خداوند ذات
الریه را بر پای جراحتی پدید آید و آنچه [illegible] نشان نضج دارد علامت

آن باشد که ماده اشتغال کرده است بدفع طبیعت وهمچنین اگر خداوند
ذات الریه را اندرین گوشت یا اندر حوالی سر و سینه و پهلوها ریشها برآید
دلیل بحران اشتغال باشد وامید سلامة لیکن آن ریشها بسبب بدی
ماده ناصور شود واگر خداوند خناق و سرسام را بواسیر پدید آید بحران
اشتغال باشد و علت بدان زایل شود و من دیدم که خداوند مالیخولیا را
رشته برآمد بر پای و مالیخولیا بدان زایل شد واگر خداوند خفقان و
را بر سینه آماس و سرخی پدید آید بحران اشتغال باشد و طبیعت ماده
را بظاهر دفع میکند وهمچنین اگر بظاهر حلق و زبان آماس پدید آید
نشان سلامة بود واگر خداوند سرفه کهن را در خایه آماسی پدید آید
سرفه زایل شود از بهر آنک اندامها دم زدن را با اندامها تناسل مشا
رکت است واگر خداوند داء الثعلب را دوالی پدید آید داء الثعلب
زایل شود از بهر آنک ماده بدان اشتغال کرده باشد وهمچنین اگر خداوند
درد کرده را و درد اندامها را و شوش را دوالی پدید آید ماده اشتغال
کرده باشد واگر خداوند فواق امتلائی را عطسه پدید آید فواق زایل
گردد

باب ششم اندر شناختن حالها که در تن مردم پدید آید و نشان بیماری بود که خواهد بود

هرگاه که در چشم
و روی اختلاج افتد بیم لقوه بود واگر در عضوی دیگر باشد
بیم باشد که اندر آن عضو تشنج افتد و هرگه که چشم و روی سرخ
شود واز چشم آب بسیار آید و روشنائی نتواند کم بیند واز دیدن

آن

آن خدوکی یا بد بیم سرسام بود سر گشتن بسیار و کابوس مقدمه صرع
بود اندوهناکی و ناخوشدلی پیوسته بی سببی مقدمه مالیخولیا باشد
دیدن خیال چون پیش چشم یا چون دودی مقدمه آب بود درد
شقیقه صعب و صداع و پیوسته بیم کننده بود بعلت انتشار یا باب
سیاه گسلانی و کندی جنبشها و اختلاج همه اندامها که پیوسته باشد
مقدمه سکته بود بسیاری زکام و نزله بیم کننده باشد بعلت ذات
الریه و سل و عرق آمدن بسیار از همه تن نشان امتلا باشد یا نشان
رقیق شدن اخلاط و بیم کننده باشد بسقوط قوت عرق آمدن
ناخوش بوی بیم کننده بود بتبهای عفونتی امتلای مفرط بیم کننده
بود به سکته یا بدانچه خون از گلو برآمدن گیرد ثقل ناخوشی بوی نشان
تخمه باشد بول ناخوش بوی بیم کننده باشد بتبهای عفونتی سقوط
شهوت والم ماندگی نشان امتلا باشد و مقدمه بیماری منش گشتن
و تولد بادها در شکم مقدمه قولنج باشد شهوت طعام فزون از عادت
نشان سوء المزاج سرد باشد اندر معده یا ماده سقوط شهوت طعام
تولد بادها اندر معده نشان گرمی مزاج معده بود آرزو ترشیها نشان
تولد صفرا باشد اندر معده آرزوی تیزیها چون خردل و مانند آن
نشان ماند ماده غلیظ بود اندر معده سرخی چشم و تیرگی و رنگ
روی و تنگی نفس و گرفتگی آواز مقدمه جذام باشد بسیاری دملها
نشان جراحتی بزرگ باشد بسیاری غددها مقدمه دبیلة عظیم باشد

بهق سفید بسیار مقدمهٔ برص باشد خفقان پیوسته مردم تن
درست پیم کننده باشد بمرگ مفاجا تمدد که اندر جگر باشد و میل
بسوی پهلوها و پشت دارد نشان علتی باشد که اندر جذبه جگر بود
سپیذی ثقل و اندکی آن نشان سده باشد و مقدمهٔ یرقان آماس
پشت چشم و دست و پای نشان ضعیفی جگر و مقدمهٔ استسقا
باشد گرانی و تمدد تهی گاه نشان آفتی باشد اندر گرده ابهالی که
مقعد را بسوزاند بیم کننده باشد بسحج امعا سوزانیدن آب ناخوش
بیم کننده باشد بریش مثانه خاریدن مقعد نه بسبب کرم خرد
مقدمهٔ بواسیر باشد **باب هفتم در شناختن وقت مرگ**
اندر تبها و نوبتها تبها اندر بیماریها حاده صعب گشته آنروز میرند
که اندر بیماریها سلیم بحران نیک باشد و اندر بیماریها محرقه
وآنچه بذان ماند اندر نوبت تب میرند و نشان مرگ آن باشد که
عقل شوریده شود و نامه صعب خیزد ما ضعیف و عنوذن
بدیذ آید پس درد سر و تاریک شدن چشم تولد کند و دل درد خیزد
و بیمار بیقرار گردد و هلاک شود و اندر بیماریها بلغمی اندر اول نوبت میرد
و نشان مرگ آن باشد که مدت سرما دراز گردد و گرم نشود و نبض
ضعیف و متفاوت بماند و کسلانی و سبات پدید آید و درین حیان
هلاک شود و در جمله مرگ آن تبها غب باشد از روز و اندر وقت
اعراض تب و بیماری پدید آید و صعب تر شدن پدید آمدنی باشد

لکن

لکن اندر ابتدا، نوبت تب کمتر باشد و در تزاید یا در انتها و اکثر علامتها بذ
در چنین وقتها پدید آیذ که یاذ کرده آمذ کمتر باید ترسیذ و نیز بیماریها
که در ابتدا تب یا اندر وقت تزاید میرد بیشتر اندر بیماری میرد که سبب
آماسی باشد اندر اندامها اندرونی و اندرین وقت ماده در حرکت
آید و روی بذان موضع نهد و الم زیادت کرد و آسیب آن بدل بارد هد
یا اندر بیماریی که مادهٔ آن سخت بذ باشد و بسیار باشد و طبیعت
از حرکت آن مهزمت می شود و حال طبیعت با آن همچون آتش اندک
باشد که در زیر هیزم بسیار فرو میرد یا همچون حال کسی که او را گلو بفشارند
و اینچنین بیمار در وقت انتها تب میرد بسبب آن که طبیعت از
ماده مهزمت شود و بنا در اندر وقت انحطاط نوبت میرند لیکن اندرین
وقت جز بسببی قوی یا غمی عظیم و ترسی عظیم و آنچه بذین ماند
یا بسببی از نوعی دیگر چون طعامی یا شرابی ناموافق و تخست عرق
لرزه کند پس میرد و حقیقت آنست که ابن انحطاط پی ضرور باشد
و آسیبی نباشد لیکن قوتها ضعیف شده باشد و غریزی حرارت تحلیل
یافته و نبض ضعیف و آهسته شده بذان ماند که تب اندر انحطاط
است و نباشد از بهر آنک اندر انحطاط راستی قوتها باز آید و حرارت
غریزی بر افروزد و نبض قوی گردد و منتظم شود اما در آید در وقت
انحطاط بسیار میرند و بیشتر با سکال میرند و سبب آن بیماری
حاده بود و تباه شدگی همه اخلاط و این چنان باشد که بعضی آبله

بظاهر تن بیرون آید و بعضی بباطن بگردد و اسهال تولد کند و احشا را
هیچ نجنباند و بی‌گذاراند تا هلاک شود و علامتها دیگر اندر بیماریها
دیگر اندر چشم و بینی و گوش و پیشانی و صداع پدید آید و چشم دور
در افتد و بینی باریک شود و سرد گردد و باشد که سر بینی کبود شود یا سیاه
و همچنین سرد و ناخنها کبود و پوست پیشانی کشیده شود چنانک
کسی پوست تر بگیرد و چیزی پوشد تا خشک شود پوست پیشانی
بر استخوان همچنان شود این همه نشان سرد شدن خون است و فرو مردن
حرارت غریزی و نارسیدن باطراف و بآخر سیاهی چشم سوی بالا
شود و سپیدی پدید آید و از جمله علامتها بد آنست که بیمار پشت
باز افتد و دستها فرو گذارد و بنشیب فرو فرو آید اندر بستر و دندان
برهم ساید و صریر کند و بعضی باشد که لب زیرین بر جهد و دندانها
که پوشیده بودنی برهم شود و چشمها گشاده بماند و بعضی باشد که
بدست حرکت کردن گیرد چنانک کسی مگسی پیش چشم همی بیند
و بعضی انگشت بدیوار همی مالد چنانک کسی کاه از دیوار پیرو
کند و بعضی انگشت بر جامه همی مالد چنانک کسی کاه از [illegible] بر
پرز از جامه برچیند این همه نشانها و علامتهای بد است و نشان
نزدیکی وقت مرگ والله اعلم و احکم تمام شد بخش نخستین

بعون الله تعالی و عونه والصلوة
والسلام علی رسوله محمد و آله و اصحابه

بخش دوم

این بخش مشتمل است بر هفت مقالت و اندر هر مقالتی و هر بابی نکتهٔ
که از آن باب مقصود آن نکته باشد و در پیشترین کتب اگر بجویند نیابند
و غرض اهل علم و تحصیل از مطالعهٔ کتب این نکتها باشد هر یکی مقتضی
شرحی که بدین کتاب لایق باشد یاد کرده آمد چنانک مقصود مفهوم
گردد و چیزی پوشیده نماند ان شاء الله تعالی **مقالت نخستین**
اندر وصیتها است که طبیب را گوش بدان باید داشت اندر علاج
مقالت دوم اندر اشارت کردن بعلاج بیماریها اندامها از سر تا پای و آن
هجده بابست **ا** در بیماریهای سر و دماغ **ب** در بیماریهای چشم **ج** در بیماریهای
گوش **د** در بیماریهای بینی **ه** در بیماریهای دهان و دندان و زبان و حلق
و حنجره **و** در زکام و نزله و سرفه و شوصه و ذات الجنب و ذات الریه
و ضیق النفس **ز** در بیماریهای دل **ح** در بیماریهای معده **ط** در انواع اسهال
ی در انواع قولنج **یا** در بیماریهای مقعد **یب** در بیماریهای جگر **یج** در
بیماریهای سپرز **ید** در انواع یرقان **یه** در انواع استسقا **یو** در
بیماریهای گرده و مثانه و خصیه و ذکر **یز** در بیماریهای زنان **یح** در اوجاع
مفاصل و نقرس و دوالی و داء الفیل **مقالت سوم** در تبها و حصبه و
آبله و مانند آن **مقالت چهارم** در آماسها و ریشها و جراحتها
مقالت پنجم در علاج شکستن استخوانها و کوفتگی و بیرون
آمدن بندها از جای خویش **مقالت ششم** در زینت و پاکی

داشتن خاید ... **مقالهٔ هفتم** در علاج زهرها و اینجا کتاب ختم شود ان شاء الله

مقالهٔ اول

در وصیتها که طبیب را گوش بدان باید داشت طبیب را که بنزدیک بیمار آید پس از آنک شرطها امانت و دین و شفقت مردی بجای آورده باشد و چشم و گوش و دست و زبان از همه ناپسندیدها نگاه داشته باشد نخست باید که نوع بیماری و حقیقت آن بداند بدان طریق که در بخش نخستین از کتاب یاد کرده آمد پس احوال آن روز و دو روز گذشته بپرسد و بداند که تا قوت بیمار امروز همچون قوت دی روز هست یا کمترست یا بیشتر و روز دیگر احوال بپرسد اگر هر روز یکسان باشد حکم کند بر بیماری که بنهایت رسیده است و اگر هر روزی فزاید بگوید هنوز در تزاید است و اگر روز بروز همی کاهد بگوید که بیماری در انحطاط است و بپایان رسیده است تدبیرها در خور آن کند چنانک اندر بخش نخستین از کتاب یاد کرده آید و بباید پرسید تا هیچ عضوی الم همی یابد اگر معلوم گردد که الم همی یابد بباید دانست که بمعظم بیماری اندر آن عضوست و اندر آغاز تب ماده بران عضو ریخته آن عضو را قوت باید داد بضمادی یا طولی موافق **صفت** ضماد و طول بگیرند عدس مقشر و نار پوست و سماق و گلنار و گل سرخ و برگ مورد از هر یکی راست بارات بپزند در آب و خرقه بدان تر کنند و بدان عضو همی نهند و ثفل آن ضماد کنند و احوال خواب

بیزی هی باید پرسید تا بداند که دماغ بسلامت هست یا نه و اگر خواب بی باید بر خلاف این باشد و از شهوت طعام بپرسد اگر شهوت بر جای بود بداند که اعضاء غذا بسلامت است او بهتر و از بی زیادت کردد و اگر نه و جایگاه خواب در خور حال بیمار باید ساختن و شربت و دارو و غذا و خدمتگار اختیار کند چنانک باید و اندر بیماریها گرم خانه خنکتر بیت باید کرد و بیمار را بجامه پوشیده دارد تا راحت هوا و خنکی بدل او میرسد و تن او سرد نشود و حرارت باندرون باز نگردد و اگر کودک بیمار باشد یا یکی از اهل شهر و چیزی آرزو کند متابعت آرزو باید کرد و از آن نوع یا مانند آن چیزی اندک اندک بدو داد و بباید دانست که حال قوت اندر بیماری همچون حال توشه است اندر سفر همچنانک مسافر اندر سفر توشه نگاه دارد تا سفر بدان تمام کند طبیب باید که عنایت سوی نگاه داشتن قوت بیمار تا بیماری بدان بپایان رسد و بدین سبب گاه گاه طبیب را حاجت بدان آید که بیمار را چیزی دهد که داند که بیماری زیادت شود اما بسبب آن قوت شود و این چنان باشد که بحرارت تب بحرقه بیمار را غشی افتد طبیب اندران حال حرارت تب ... دارا شراب تر کند و بوی دهد تا قوت باز آید و همچنین اندر قولنج ... که در د سخت شود طبیب دارو مخدر کند و دهد تا بیمار از آن ... شود بدان طریق عارضه قوی را زایل کند پس علاج واجب باز آید و اینجا که قوت قوی باشد و باستفراغ حاجت آید هیچ توقف نباید کرد و اینجا که قوت ضعیف باشد

نخست بغذا قوت باید داد پس استفراغ کردن و انجا که باستفراغی
تمام حاجت آید یکبار بر طبیعت الحاح نباید کرد بتفاریق استفراغ
باید کرد و اگر بیماری خطرناک باشد و این نتوان بود که قوت چندان
بای دارد که ماده بحته شود روا استفراغ باید کرد و علاج قوی باید کرد
و اگر خطرناک نباشد علاج قوی تا خیر باید کرد تا نضج بدید آید پس علاج
قوی کند و اندر بیماریهای کهن هر چند روزی فترتی باید افکند تا هم
قوت نگاه داشته باشد و هم بیمار و علاج آسایش یابد و طبیعت از
پس فترت علاج را قابل تری شود و دارو اثر کننده تر آید از بهر آنک
در مدت دراز بسبب مداومت بر علاج طبیعت با دارو خو کرده شود منفعة
پدید نیاید و هر چند روزی شربتها اگر چه همه از یک نوع باشد یکی بدیگر
بدل می باید کرد تا طبیعت بیک چیز خو کرده نشود و هر گاه که طبیب
اندر علاج یک طریق می سپرد و هیچ اثری پیدا نشد بعد آن باز باید گشت
و اگر بحقیقت داند که بر صواب آنست که اگر چه اثر دیر ظاهر کند از علاج
بر نشاید گشت و اگر در علاج خطائی افتد اثر آن خطا ظاهر شود ازان
طریق زود بر باید گشت پیش از آنک اثر قوی تر ظاهر شود و اگر بیمار خفقی
یابد برخلاف قیاس طلان فریفته نباید شد و همچنین اگر بخلاف
قیاس عارضه پدید آید سخت هایل نباید شد که عارض زود
زایل شود و بیمار قوی تر کیب و تن آباذان را استفراغ بیشتر باید
کرد و بیمار نازک را و تا تو علاج بتغییر مزاج باید کرد و استفراغ کمتر

و اندر همه بیماریها دلخوشی بیمار باید جست و بامراد ایشان بباید ساخت
و تدبیر قوة بباید کرد بهر چه ممکن گردد و از غم و دل ناخوشی دور باید داشت
و بعضی را به بشارتها و امیدها و بعضی به زر و جواهر و غیر آن و بعضی را بحضور
دوستی مونس دلخوشی باید کرد تا شاد شود و اندر گرمای سخت و سرمای
هیچ علاج قوی نباید کرد و انجا که باستفراغ و تغییر مزاج حاجت آید و یک
چیز یابد که هر دو معنی را شاید غنیمت باید داشت چنانک در تب
صفرا آب آلو یا سیاه طبیب تا تواند که علاج بغذا کند بدارو مشغول نباید
بود و تا تواند که بداروی بسیط یعنی ناآمیخته علاج کند داروی آمیخته نباید
داد و طبیب را داروی مجهول که بجهولان و پیرزنان آزمایند و حکایت
کنند بکار نشاید داشت و بدان اعتماد نشاید کرد **مقاله دوم**
در علاج بیماریهای اندامها سر تا پای **باب نخستین** در بیماریهای
سر و دماغ و غیر **سرسام** دو نوع است یکی آنک ماده آن صفرا
خالص باشد دوم آنک صفرا با خون آمیخته بود و غلبه خون را باشد اما آنچه
ماده آن صفرا خالص بود آنرا بلغت یونانی فرانیطس گویند و به پارسی
سرسام گویند و سرسام بلغت متقدمان آماس است یعنی سر آماس و آن
از بهر آن گفته اند که این علت آماسی باشد که اندر گوهر دماغ یا اندر
غشاء دماغ یا اندر هر دو بدید آید لکن فرانیطس در غشاء دماغ باشد
و ترجمه فرانیطس هذیانست و سبب این علت بسیاری صفرا باشد
اندر تن و بسیاری بخار که بدماغ بر آید **علامتها آنست** که هم درد

سر و بیخوابی و هذیان گفتن و اختلاط عقل و تشنگی و خشکی دهان و تلخی و درشتی
زبان **علاج آن** صندل سفید و اندکی کافور بگلاب سوده و سرکه
برچکانند وی بو یابند و خرقه کتان بدان تر میکنند و بر پیشانی و صدغ اوی نهند
و پای را بآب گرم و طبیخ بنفشه و بابونه بمالند و بشویند و طبع را بحقنه نرم
یا شیاف که از بنفشه و شکر و سقمونیا ساخته باشند فرود آرند **صفت حقنه**
بنفشه ده درم سنگ نیلوفر سه درم عناب پنج عدد سپستان چهل عدد بابونه
ده درم همه را یکمن آب بپزند تا دو بهر برود پالایند و هفت درم روغن
گل یا روغن بنفشه و یک وقیه شکر سرخ و اندر پنجاه مثقال ازین مطبوخ
کنند و حقنه کنند و اگر از حقنه و شیاف مانعی باشد ماء الرمانین و شیر خشت
دهند یا طبیخ خرما هندی و شیر خشت و هر شب دو درم اسبغول اندر
جلاب و انار ترش میدهند و هوا خانه خوش باید اندر تاریکی و روشنی
معتدل و دیوار خانه ساده باید نقش و صورت و کتابت هیچ نباید و نزدیک
بیمار برگ بید سته و نیلوفر و میوه های خوش بوی و خنک باید و شربت از بهر
تسکین حرارت آب تخم خرفه و شراب غوره و شراب ریواج و شراب حماض
ترنج و شراب صندل و آب کدو و با آب غوره آمیخته و اندکی شکر بر نهاده
و از جهت نرم داشتن طبع شراب آلو و شراب خرما هندی و شراب بنفشه
و آب خربزه هندی و آب سیب ها و اگر حرارت بی اندازه باشد بس از آنکه
استفراغ کرده بود قرص کافور دهند و هر روز که تب گسارینده شود پای
از زانو تا شتالنگ [illegible] بندند چنانک از رنج بستن اندکی آگاه شود

و دیگر زمان

و دیگر زمان اندر آب گرم نهند و بمالند پس بگشایند و بستن این زمان بار
کنند و گشادن از ساق تا شتالنگ و مزوره از جهت نرم داشتن طبع از [illegible]
و آلو سیاه و زرد آلو و خرما هندی و از ماش مقشر و اسفاناخ و کشک
جو همه بشیره مغز بادام و سکه کنند و اندر ترشها برگ چغندر درافکنند و در شکر
چاشنی دهند و از جهت باز گرفتن طبع از انار دانک و آب سیب ترش و آب
ترش و آب غوره بشیره مغز بادام بریان کرده و اندر مزوری دو درم تخم
خشخاش کوفته درافکنند صواب بود و از جهت صفرا و خون طفشیل
از عدس مقشر و زیره باج که عناب در وی پخته باشد **سرسام خونی**
این علت را بلغت یونانی فلغمونی گویند علامتها آن سرخی زدن اندام
[illegible] و تب گرم و گرانی سر و درشتی زبان و نبض بزرگ و صلب باشد
که زبان بگیرد و روشنائی نخواهد **علاج آن** فرق میان علاج این و علاج
فرانیطس آنست که این علت را نخست فصد یا حجامت کنند و دیگر
علاجها بدان نزدیک بود و [illegible] باید که بحقنه قویتر یا مسهلی قویتر
حاجت آید نخست حقنه کنند نیز یا شیاف نیز نهادن پس [illegible] کردن
سرسام سرد این علت را لیثرغس گویند و ماده او بخاری باشد
که از بلغم بدماغ برآید و سبب آن بسیار خوردن طعامهای سرد و تر باشد
چون ماهی تازه و گوشت گاو و باقلی و پیاز پخته و خام و میوه های تر و
مستی متواتر **علامتهاء آن** غلبه خواب و فراموشکاری و صداع نرم و
آهسته و نبض متفاوت و بول غلیظ خام سفید و بیماری آب [illegible]

علاج نخست حقنه کنند تیز یا شیاف تیز پس قی کردن پس
ایارج فیقرا و شحم حنظل مرکب کرده اندر مطبوخ افیثمون دادن پس هر
بامداد کلنکبین با مصطکی و انیسون دادن و مفاصل بروغن قسط
و مانند آن مالیدن و اگر تب آید کشکاب دادن و بودنه کوهی و ازوفا
خشک و تخم کرفس با ذیان و سبز و مانند آن در وی پخته و اگر تب گرم تر
باشد با ذیان تر و برگ کرفس و قدری نخود در وی بپزند صفت حقنه تیز
بگیر شحم حنظل و افیثمون از هر یک یک مشت بسفایج نیم کوفته دو مشت
بودنه کوهی یک مشت بپزند چنانک رسمست و بپالایند و دو درم
بوره اندر ده درم آب کامه حل کنند و ده درم روغن زیت و ده درم
فانید بر افکنند و بکار دارند شیاف یا از تربت تراشیده یا از صابون
یا از شحم حنظل و بوره و نمک و فانید سرشته بنهند و پس از آنک همه
استفراغها کرده باشند بخار سرکه و نوذنه و حاشا در وی پخته به
بینی او برسانند و بداروها لطیف کننده غرغره فرمایند و پلپل و جند بیدستر
ببویانند و با عطسه آرند و در هیچ وقت نگذارند که در خواب عرق
شود و سحر نیاید و مانند آن [illegible] و اگر دراز گردد دو دانگ جند بیدستر
با سکنجبین سرشته بدهند و غذا ازین جند بیدستر و سیستر و بودنه کوهی و حاشا
برگ صعتر سرشته بر سر او نهند و نطولی از بابونه و بودنه و نمام و حاشا
و درازکوش و شبت [illegible] بر سر او ریزند [illegible] سوخته و با سرکه سرشته
بر سپرز [illegible] مالیدن شود [illegible] دارد مالیخولیا علتی سوداوی است و از

بهر آنک گوهر دماغ تاریک است و گوهر روح نفسانی که در دماغ است روشن
است و سودا خلطی تیره و تاریک است هرگاه که بخار سودا به دماغ رسد
مزاج دماغ بگردد و آن بخار با روح نفسانی بیامیزد روح تاریک و تیره
شود از بهر آنک مردم از هیچ چیز چنان ترسان نبود که از تاریکی و از هیچ
چیز چنان شاد نباشد که از روشنایی بسبب آنک در تاریکی نیک
و بد و دوست و دشمن را نتواند دید و نتواند شناخت و بدین سبب
مردم همیشه از تاریکی بترسد پس کسی را که تاریکی اندرون دماغ باشد
ترسان تر باشد از بهر آنک از تاریکی بیرونی بتوانی گریخت و از
تاریکی اندرون و از دماغ خویش نتوان گریخت خداوند این علت
پیوسته گرفته و تنگ دل و ترسان و بدگمان باشد و از بهر آنک
سودا غلیظ است و مزاج آن سرد و خشک است و چیزها خشک
و غلیظ در نقش [illegible] نگاه دارد و [illegible] سردی و خشکی قبض است
خداوند این علت پیوسته کوفته خاطر و تنگ دل باشد و این علت
بمشارکت معده باشد و سپرز و جگر که علت بمشارکت معده بود
خداوند علت از ترشی کردن راحت یابد و آنرا مالیخولیا مراقی گویند
و سبب آن بسیاری سودا بود که هر روز از سپرز بمعده بر آید و در هضم معده
تقصیری باشد بسبب آن تقصیر بادها اندر معده تولد کند و معده
منتفخ شود و در طعام [illegible] نتوان [illegible] و قوت دافعه بدان سبب
کار خویش تمام نتواند کرد و بیشتری از آن سودا اندر معده بماند و گرم شود

و بخار آن بدماغ برآید **علامتها** خداوند این علت بسیار موی و تیز
موی باشد و لون او سبزگونه باشد و باشد که سخت سرخ باشد یا اسمر
لیکن او قوی‌تر از اندامها باشد از بهر آنکه اندر تن او بخارها بسیار تولد
کند و باد قوت سوی بالا کند و حرکتهای چشم ایشان پیوسته باشد
چنانک پلک چشم پیوسته برهم میزنند و سخن بشتاب و ناهموار گویند
و دل و جگر او گرم باشد و بدان سبب سودای سوخته در تن او بیشتر تولد
کند و دماغ او تر باشد و بدان سبب زبون و پذیرندهٔ بخارها باشد و اندام
احشای او بادها و قراقر بسیار افتد و بدان سبب عشق او غالب شود
و بعض را بسبب تقصیر هضم آب از دهان میرود **علاج** اندرین علت
استفراغها بسیار باید کرد و بیش از شربت استفراغ شربتها و غذاها
لطیف و خنک باید داد و گرمابه و آب زن بکار باید داشت و اگر
علت دماغی باشد یعنی اگر ابتدای علت از دماغ باشد رگ صافن
بگشاید تا ماده از دماغ فرود آید و اگر مراقی باشد رگ باسلیق باید
زد یا اسیلم و اگر معده ضعیف باشد اندر فصد توقف باید کرد
و آنرا که فصد کنند اگر خون سیاه باشد چندانک حاجت باشد بیرون
کنند و اگر سیاه نباشد نشان آن بود که ماده هنوز از دماغ بیرون
نیامده است و در دماغ است و اندر همه تن پراکنده نیست رگ
پیشانی زدن صواب‌تر باشد و داروی مسهل نخست از ایارهٔ
فیقرا دهند و غاریقون و افتیمون و شحم حنظل با وی یار کرده

پس مطبوخ افتیمون و حب اصطمخیقون و ایارج لوغاذیا و
هر روز یا هر سه روز معجون نجاح اندر مطبوخ افتیمون میدهند
و نیز بگیرند غاریقون نیم درم یا بیشتر نمک نفطی نیم درم فانید
پنج درم بکوبند و بسرشند و افتیمون کوفته با مویز دانه بیرون کرده
بسرشند و هر بامداد مقدار پنج درم بدهند و افتیمون کوفته پنج درم
با سکنگبین سرشته سود دارد و دل را بشراب لسان الثور و مفرح قوت
دهند و اگر مزاج سرد بود دواء المسک و مثرودیطوس و تریاق
بزرگ دهند **صفت مفرح** بگیرند بادرنجبویه و پوست ترنج و قرنفل
و مصطکی و قرفه و جوزبویا و قاقله و نادمشک و بهمن سرخ و سفید
و درونج و زرنباد و زعفران و تخم بادروج و تخم ملنجشک از هر یکی
دو درم مشک تبتی دانگی و نیم [illegible] هلیلهٔ کابلی چهل درم شیر
آمله شصت درم هلیله و آمله در مقدار دو من آب بپزند تا
بانیمه باز آید و بپالایند و انگبین بر افکنند و بقوام آرند و داروها
بدان بسرشند شربتی دو درم اگر ماده صفرایی بود آب زن با آب
فاتر بکار دارد و استفراغ بایارج الجبن جایز کرد و ماء الجبن سکنگبین
افتیمونی باید ساخت و اندر میانهٔ روزها ایارج فیقرا سود دارد
بگیرند اطریفل چهار درم افتیمون دو درم ایارج فیقرا یک درم همه
بسرشند و بدهند و اگر معده ضعیف بود گلشکر با عود یا مصطکی
دهند و علاج دیوانگی هم ازین نوع است و کم خوابی را روغن کدو

و روغن بنفشه با شیر دختران آمیخته بر سر نهند و طبیخ بنفشه و نیلوفر
و برگ عنب الثعلب و برگ بید و کوکنار و خشخاش و بابونه و کشک جو
و تراشه کدو تر بر سر می نهند و شراب خشخاش دهند نافع باشد
سبات این علتی است که بیمار همچون خفته باشد علامتها آن اگر
بیدار شود و زود بیدار شود سبب آن بخار نا گرم و تر بود و اگر دیر بیدار
شود سبب آن رطوبتها غلیظ باشد اندر مقدمه دماغ **علاج**
آن اگر زود بیدار شود ایارج فیقرا و اطریفل کشنیزی دهند
و اطراف ببندند و بمالند و طبیخ بابونه بویند و سرکه و روغن گل
می بویانند و اگر دیر بیدار شود بحقنه تیز زود تر استفراغ کند پس ایارج
فیقرا و غاریقون و شحم حنظل و نمک ترکیب کنند و برسپیل شبیار
بدهند و بامداد مطبوخ افتیمون و با معجون نجاح دهند و هر بامداد
بسرکه اسقیل غرغره فرمایند و لعوق اسقیل بدهند و نطولی از
بابونه و اکلیل الملک و سداب و مرزنگوش و نعناع و صعتر و برگ
مورد بر سر می چکانند و فربیون و جند بیدستر بروغن سداب سود
دارد چون بر صدغ و پیش سر او می نهند **فراموش کاری** علاج فراموشکاری
بعلاج سبات نزدیک باشد غرغره بمیویزج و خردل و عاقرقرحا و پو
بیخ کبر کوفته و بیخته با انگبین سرشته سود دارد و ترنج پرورده و معجون لبان
بکار داشتن سود دارد **معجون لبان** بگیرند کندر و ج و سعد و دار فلفل
و زنجبیل از هر یک دو جزو و روغن گاو دوازده جزو و انگبین سی جزو

و داروها کوفته و بیخته کنند و با انگبین بسرشند و در خنبره کنند
و چهل روز در میان جو پنهان کنند پس بکار دارند شربتی دو درم
سکته این علتی است که ناگاه افتد و یکبار راه بر آمدن قوت
روح حیوانی از دل بسته و دماغ و راه فرود آمدن قوت نفسانی از دماغ
بهمه اندامها بسته شود تا همه اندامها از کار باز آید و حاستها آن باطل شود
و جز حرکت دم زدن هیچ حرکتی دیگر نماند و سبب آن خلطی غلیظ باشد
و لزج که اندر تجویفها و منفذها دماغ باز ماند و بسیار باشد که سبب
سکته غلبه خون باشد چنانکه همه رگها و شریانها و تجویفها دماغ پر
شود و شریانها بسبب پری حرکت نتواند کردن سکته فرو گیرد و بعضی
از طبیبان این نوع را خناق قلبی گویند **علامتها** گرانی سر و دوار و طنین
و دوی و کسلان اندر حرکتها و تاریکی چشم و اختلاج همه اندامها و برهم
زدن سوزش دندانها در خواب و امتلا رگها کردن و سرد شدن دست و پای
این همه مقدمات سکته باشد و کفک اندر سکته نشان زیاده شدن و صعبی
علت و نشان دشخواری دم زدن باشد و نشان سهلی علت آسانی دم
زدن باشد لکن اگر دم زدن نامنتظم باشد نشان صعبی علت باشد
و انجاکه [illegible] افتد که سکته گرفته را [illegible] با مرده [illegible] پلک چشم باز کنند
اگر مرده باشد حدقه ناپیدا باشد و اگر سکته بود حدقه بر جای باشد
علاج آن نخست بر صرع جرب کنند [illegible] روغن سوسن یا روغنی دیگر
و ناردین ایارج فیقرا آلوده کنند و بحلق او فرو کنند باشد که قی افتد

پس حقنهٔ تیز بکار دارند و مهرها پشت بروغن فرفیون گرم
کرده بمالند و تریاق بزرگ یا مثرودیطوس یا سجزنیا یا انقردیا یک
مثقال حلتیت یا جند بیدستر یا سکبینج اندر ماء العسل حل
کنند و بحلق او فرو ریزند و موی سر او بسترند و خردل و جند بیدستر
با سرکه گرم کرده بسایند و بر سر طلی کنند و سداب و مثل و جند بیدستری
بویانند و زهرهٔ کلنگ با آب مرزنگوش اندر بینی چکانند و قرنفل
و بسباسه و خیربوا و کوزبوا و وج همه کوفته و گرم کرده اندر خرقه کنند
و بر سر او نهند و نمک سوده و گرم کرده بر نهاده سود دارد از پس
استفراغها که ماده خشک و اندر آب گوگرد نشاندن سود دارد
و هر که که سکته گشاده شود پس چهار روز همین علاج کنند و طعام
از نخوداب و شوربا بگوشت گنجشک و کبوتر بچه دهند با سعتر و دارچینی
و هر بامداد اذماء الاصول دهند بروغن بیدانجیر یا روغن بادام تلخ
و هر هفته ایارج فیقرا دهند و افتیمون و غاریقون

صرع این علتی است
که اندامها بر هیأت خویش نماند و افعال اندامها حس و حرکت بی
نظام شود و سبب این سده باشد ناتمام اندر منفذها جزو مقدم دماغ
و بدان سبب تشنج بدید آید و اگر سده تمام بودی حس و حرکت
باطل شدی و اگر سده نبودی حس و حرکت اندامها بی نظام
نشدی و سبب تشنج آن است که دماغ از کیفیتی ناخوش و بخاری
ناخوش که بدو رسد گریز جوید و خویشتن بدان سبب فراهم کشد همچنانک

معده طعامی را که ناپسندیده باشد خواهد که خویشتن دفع کند خویشتن
را فراهم کشد و فواق و هوع و در دماغ هم که کیفیتی ناخوش بدو رسد
خویشتن فراهم آرد اندر عصبها و عضلها چشم و روی و دیگر اندامها حرکتها
مختلف بدید آید و اضطراب میکند و تشنج کند و از بهر این گفته اند که
صرع مر دماغ را چون فواق است معده را چون معلوم شد که صرع تشنجی است
که سخت اندر دماغ افتد و بدان ماند که عطسه صرع کوچک است
و عطسه صرع بزرگ و لکن دفع عطسه بسوی بینی باشد از بهر آنک قوت
قوی باشد و ماده اندک و لطیف و دفع صرع بسبب بسیاری ماده
و ضعیفی قوت بهمه جوانب باز دهد تا بخاری و کیفیتی بد و ناخوش
بدماغ نرسد و صرع نیفتد و اگر این بخار پیوسته اندر دماغ بودی صرع
لازم بودی و ما میبینم که ناگاه بدید می آید و زود زایل میشود از اینجا بدانیم
که بخار پیوسته اندر دماغ نیست از بهر آنک صرع عارضه‌ای است که یکبار بدید آید
و زود زایل شود سبب آن ثابت و متمکن نبود پس معلوم شد که سبب
صرع ناگاه بدماغ میرسد و مدد آن زود گسسته میشود و آن سبب از
عضوی دیگر است از آن عضو بدماغ میرسد و بیشتر اندر معده
باشد و اندر سر و اطراف آن و بعضی را باشد که صرع بی تشنج باشد از بهر آنک
ماده رقیق و اندک باشد و سخت بدنباشد بدان سبب بی تشنج
بگذرد **علامتها** زبان مصروع زرد باشد و رگهای زیر زبان او سبز باشد و از
چیزها که موجب خشم باشد خشم سخت گیرد و لواحق مالیخولیا و نفخ خالی

نباشد علاج آن او را ممنوع خوابیدن دارند و از خورشها و گرمابه نگاه باید داشت
و بر گذر باد و آب نشاید نشست و جماع و مستی و اندر گرمابه دیر نشستن
نشاید و از جایگاه بلند فرو نگریستن و اسب تاختن و نظاره هرچه
چشم را تیره کند و طعامها غلیظ و شیرینی بسیار زیان دارد و کرفس
صرع را بجنباند و گوشت بسیار خوردن هم باشد که صرع آرد و بلبل
و خردل و مانند آن زیان دارد و خوکوشت تذرو و دراج و تیهو
کنجشک و سرخی گوشت بره و قلیه خشک و مرغ بریان و اسفیدباها
نخود و کشنیز و دارچینی غیر ازین هرچه هست زیان دارد و داروها
گرم اندک اندک بتدریج باید دادن و در حال صرع اندامها مصروع را راست
کنند و سخت بگیرند و نگاه دارند و دماغ او گرم کنند چنانک در
علاج سکته گفته آمده است تا زود بهوش باز آید و جندبیدستر با
حلتیت در ماء العسل بگدازند و بحلق او فرو ریزند و هر دو شب یا هر
شب نیم مثقال ایارج فیقرا بدهند و استفراغ بحب قوقویا و حب
اصطمخیقون و ایارج لوغاذیا و مطبوخ افتیمون کنند و تغییر مزاج بتر
اربعه و معجون سیسالیوس و مثرودیطوس ترکیب کنند و اگر دو دانگ شحم
حنظل با مثرودیطوس ترکیب کنند صواب باشد و شلیثا با آب مرزنگوش
در بینی چکانند و اگر صرع بمعده باشد قی فرمایند و ایارج فیقرا پیوسته میدهند
و این ضماد بر معده می نهند صفت ضماد بگیرند گل سرخ و سنبل و مصطکی و کندر
کندر کوفته بیخته بشراب مسکر بسرشند و بر معده نهند و اگر بخار از اطراف

بر

بر پا آید بگیرند بلبل و فرفیون و خردل و عسل بلادر همه بسرشند و بران
موضع نهند تا ریش کند معجون سیسالیوس بگیرند سیسالیوس و عاقرقرحا
و اسطوخودوس از هر یکی ده درم سنگ غاریقون پنج درم قردمانا و حلتیت
و زراوند مدحرج از هر یکی دو درم و نیم همه را بکوبند و بیبزند و بسکنگبین
که از آب بصل الفار و انگبین کرده باشند بسرشند و هر بامداد
یکدرم یا یک مثقال بدهند فالج این نام تازیست در لغت عرب
فالج حالی باشد که در یک نیمه یک چیز پدید آید و حال این نیمه از نیمه
دیگر جدا گردد نام این علت ازین معنی گرفته اند و زین نام سستی یک
نیمه تن میخواهند علامتها آن نبض ضعیف و بطی و متفاوت باشد
دلیل اندر بیشتر حالها سفید باشد و سرخ نیز باشد و سبب آن برخی
یا ضعیفی جگر بود یا ضعیفی گرده یا دردی سخت یا آماسی و هرگاه
که عضو مفلوج برنگ خویش باشد و لاغر و کوچک نباشد امیدوار
تر بود و هرگاه که برخلاف این باشد نشان صعبی علت و ناپذیرفتن
علاج بود علاج آن استفراغ کنند و باول ماء الاصول
نرم دهند و ایارج فیقرا هر هفته میدهند و حب قوقویا با ایارج
فیقرا ترکیب کرده میدهند و از پس استفراغها ماء الاصول
قوی دهند و قی فرمودن سخت نافع باشد و اگر فصل سال
و عمر و مزاج بیمار مساعد بود فصد باید کردن و نخست یک شربت
سجزنیا یا مثرودیطوس بدهند و یکساعت صبر کنند پس فصد کنند

درع

در علاج

وغذا نخود آب و کنجشک و مانند آن دهند **خلد** یعنی خفتن دست
و پای علاج او همچون فالج بود نخست بی حقنه تیز عمل فرمودن
پس ماء الاصول دهند **علاج** فالج اولا تا چهار روز بر آید و تا هفت
روز نگذرد علاج قوی نشاید کردن و اگر علت سخت قوی باشد
چهارده روز لکن اگر حقنه تیز کنند روا باشد و ماء الاصول که سخت قوی
نباشد سکنگبین عنصلی با اندکی زوفا خشک صواب باشد و از
پس چهار روز ایارج فیقرا دهند و از پس یک هفته غاریقون و شحم
حنظل و نمک دهند پس استفراغ قوی بحب فرفیون و حب شیطرج
و حب قوقایا با ایارج فیقرا مرکب باید کرد و بطبیخ افتیمون و استفراغ
قوی بحب فرفیون چون تمام شود ماء الاصول قوی باید داد و غذا نان با ماء
العسل و طبیخ گندم با انگبین اگر قوت قوی باشد و اگر ضعیف باشد
کنجشک بریان کرده و دراج و مانند آن و قی کردن سخت سودمند
باشد و اگر فصل گرما دهم و مزاج بیمار مساعد باشد آغاز علاج
بفصد باید کرد از بهر آنکه مرکب همه اخلاط خونست و اگر ماده بلغمی باشد
نخست یک شربت سخزنیا یا مثرودیطوس یا تریاق بزرگ یا انقرد
یا با یک مثقال سکبینج یا جاوشیر یا حلتیت اندر ماء العسل بدهند
و پس از یک ساعت فصد کنند و بعضی از اطبا فرموده اند که هر روز
یک مثقال ایارج فیقرا و نیم مثقال بلبل ترکیب کرده پی عمل
بباید داد تا در معده دیر بماند و اثر قوی تر باشد و بعضی فرموده اند

که ایارج و چند بهتر بنمایم می باید داد از درسنگ تا پنج درم سنگ این
لقوه این علتیست که اندر عضلهاء چشم و روی پدید آید و ابرو و پوست
پیشانی و لب از هیأت خویش بگردد و کوژ شود **علامتها** خداوند این
علت آب از دهان راست نتواند انداخت و باد راست نتواند دمید
و اگر سبب لقوه و تشنج باشد جاستها درست باشد و پوست و عضله
روی طرفی کشیده بود و اگر سبب استرخا باشد جاستها با خلل باشد و پوست
و عضلهای روی نرم باشد و غشا کام فرو آویخته بود **علاج آن** احتیاط
آنست که تا چهار روز یا هفت روز بگذرد علاج نکنند اگر طبع مسهل باشد
روز دوم بحقنه معتدل طبع فرود آرد و اگر با لقوه علامتها فالج یا علامتها سکته
باشد در حال بحقنه تیز یا شیافی قوی استفراغ کنند و یک هفته چون
گذشت استفراغ قوی کرده نشد جز بغرغره و عطسه علاج نشاید کرد
و آنرا که علامت فالج نباشد از پس چهار روز ایارج فیقرا دهند و از پس هفت
روز بحقنه تیز استفراغ کنند یا حب قوقایا و ایارج فیقرا دهند و گوشت
روباه یا گوشت کفتار یا گوشت خرگوش بپزند و بکوبند و بر سر و گردن
ضماد کنند یا روغن زیت یا روغن بوزنه و زوفا خشک و حاشا
و سعتر اندر سرکه بپزند روی و سر و گردن بدان بمالند و خردل ابرکه
سوده بر صدغ و رخ مالیدن سود دارد و پیوسته گوز بوا در دهان دارند
و قرنفل می خایند و زهره کلنگ با شیر زنان در بینی چکانند و عصاره
چغندر و عصاره مرزنگوش در بینی چکانند سود دارد و در لقوه یک هفته

این تدبیر می باید کرد و هر روز همچنین یکی از زنجبیل و وج از هر یکی یک مثقال
خرد بکوبند و با دو مثقال عسل معجون کنند و سحرگاه میخورد و هر روز
همچنین کند و هر شب نماز خفتن ده مثقال ماء العسل بخورد
ماء العسل که در وی زعفران در کوبسته نهاده باشد مقدار یک مثقال
زعفران و هر روز یک تسو جندبیدستر و یک تسو سپید دانه خرد بکوبند و در پلپل
مید مد و غذا نخود آب بمرغ تخته میخورد و یکروز بوره سه درم نوشادر
یکدرم پوست بیخ کبر پنجدرم بکوبند و با سکنگبین بدان غرغره کنند
و تا چهل روز نگذرد هیچ دارو در بینی نشاید چکانید **سرگشتن**
بتازی دوار گویند و سدر نیز گویند و این علتی است که مردم چون بر
پای خیزند چشم ایشان تاریک شود و بیم باشد که بیفتند و جهان
گرد او در همی گردد و سبب خاص بدین علت خلطی باشد اندر
تجویف دماغ و بجو حرکتی بخاری از آن خلط برخیزد و اندر منفذها دماغ
بگردد و بسیار باشد که خلط اندر معده باشد یا اندر رحم یا اندر گرده
و مثانه و بسبب مشارکت دماغ برآید **علامتها آن** اگر ماده
اندر تجویف دماغ باشد دوار لازم آید و اگر از عضوی دیگر بر می آید
نخست نشان آفت آن عضو پدید آید پس دوار حادث گردد
علاج آن اگر ماده اندر دماغ باشد حب صبر و ایارج فیقرا و حب قوقایا
و حب اسطوخیقون دهند و اگر بمشارکت معده باشد قی فرمایند
و از پس قی معده را باطریفل کوچک و گلشکر و مصطکی و عود قوت دهند

پس

پس غرغره و عطسه فرمایند و اندر طعام کشنیز خشک یا تر بکار دارند
و اگر ماده صفراوی باشد معده را از پس قی بشراب غوره و شراب لیمو و مانند
آن قوت دهند و اگر دماغ سخت ضعیف باشد بامداد و شبانگاه پت
جو و اندکی کشنیز خشک بریان کرده با شکر بیامیزند و لختی روغن گل یا روغن
بنفشه بر چکانند و بدهند و از میوه ها سیب و آبی و امرود و سماق بود
و در سرگشتن و کابوس از غذاها بخار کننده چون سیر و پیاز و باقلی و کندنا
و مانند آن پرهیز باید کردن و بحب صبر با ایارج فیقرا و شحم حنظل یا قوقایا
با استفراغ کنند صفت حب صبر بگیرند هلیله زرد و گل سرخ از هر
یکی یکدرم حب کنند با آب مقل و اگر در معده خلطی باشد قی فرمایند و از
پس قی گلشکر با مصطکی و عود دهند مصطکی بخیدم با اطریفل کوچک
دهند و در غذاها کشنیز خشک کوفته با دارچینی آمیخته دهند **کابوس**
علتیست که مردم چون در خواب شوند پندارند که چیزی گران بر سینه ایشان
است و ایشان را همی فشارند و نفس ایشان تنگ میشود و آواز نتوانند
داد و نتوانند جنبید و این علت چون بسیار افتد مقدمه صرع باشد یا
مقدمه سکته بود **علاج آن** اگر خون غلبه دارد نخست رگ باید زد
پس استفراغ کردن با ایارج فیقرا و شحم حنظل و غاریقون یا بحب
اسطوخیقون یا با ایارج لوغاذیا و طبیخ افیثمون و غذا رقیق‌تر و لطیف‌تر
و اندک‌تر **تشنج و کزاز** تشنج دو جنس است یکی اندر عصب و عضله عضو
چون ممتلی گردد عضله هم بازآید و کوتاه شود و پهنا زیادت شود و بدان

وبدان سبب آن عضو درازشوان کرد دوم آنک عصبها و عضلها
از رطوبت اصلی خالی شود بسبب استفراغها و تحلیل که پیش از آن
بوده باشد واین تشنج خشک گویند وسیم آنک در باب صرع گفته
آمد **علامتها** تشنج امتلائی یکبار افتد وتشنج خشک اندک اندک
وازپس استفراغها بسیار افتد **علاج آن** اما علاج تشنج امتلائی
همچون علاج فالج است وروغن قسط وروغن سذاب مالیدن
وتکمید کردن بنمک سوده وحزار اسفند واندر طبیخ بابونه وشبت
وسعتر وبودنه دشتی ومرزنجوش وحزار اسفند واکلیل الملک نشاندن
وبخار شراب که بر سنگها گرم ریزند به بینی رسانیدن وبگیرند روغن زیت
کهن یک رطل بغدادی وموم یک وقیه وبگدازند ویک وقیه یا بیشتر
فربیون سوده برافکنند وبسرشند وطلی کنند پس از آنکه بخار شراب
بذور سائیده باشد ازسنگ گرم وتشنج خشک را اندر طبیخ بنفشه وخطمی
وبرگ چغندر وبرگ کوک وبرگ کدو نشاندن ومرهمها کردن وپشت
بروغن بنفشه وبروغن کدو چرب داشتن وبنفشه وخطمی کوفته وبیخته
اندر موم روغن بنفشه سرشته بر ستون ... نیم گرم وروغن کدو
اندر بینی چکانند وسوده ... وگوشت آب باروغن بادام وشکر وشیرخر
باروغن بادام وشوربا با مرغ فربه دهند وعلاج کزاز همچون علاج تشنج
باشد یعنی تشنج خشک **خدر** خفتن وگران شدن دست
وپای بتازی خدر گویند بیشتر افتد وکسانی که آب سرد بسیار خورند

ومقدمه

ومقدمه فالج باشد **علاج** آن قی کردن باشد پس بحقنه تیز وبداروی
مسهل واستفراغ کردن وبماء العسل الاصول ... باروغن بادام طلی
وبر طریق علاج فالج **رعشه** لرزیدن دست وپای را بتازی رعشه
گویند وبیشتر پیران را افتد وکسانی که آب سرد بسیار خورند وکسانی که
شراب بسیار خورند پیوسته خورند **علاج آن** همچون علاج فالج است وبازن
ایشان از شراب باشد وروغن گل باروغن مورد واندکی سرکه بر سر نهادن
صداع وشقیقه گرم علاج آن همچون علاج سرسام گرم باید کرد بمقدار
حاجت **صداع** وشقیقه سرد علاج این همچون علاج سرسام سرد بود وعلاج
سبات سهر دو بابان تا حل باید کرد والله اعلم **باب دوم در**
بیماریهای چشم آماس طبقه ملتحمه است از بهر آنک این آماس از درد
وگرانی خلیدن خالی نباشد وهمه انواع درد چشم را رمد گویند وطبقه ملتحمه
طبقه ظاهرتر است از چشم وگوهر آن گوشتی سفیدست وجرب
در باغضلها چشم آمیخته بهمه اجزای چشم بدان پوشیده ولحام گرفته
واستوار شده وبدین سبب ملتحمه گویند وگاه باشد که این آماس چنان
باشد که حدقه پوشیده شود وپلک چشم را بر هم توان نهاد واز عظیمی
آماس واین معنی بیشتر کودکان را افتد **علامتها آن** آن درد با سوزش
نشان ماده صفرایی باشد وگرانی سر وچشم نشان بسیاری ماده بود
وسرخی وتری نشان غلبه خون واگر سخت سرخ باشد وبدان تری نباشد
نشان غلبه صفرا باشد واگر تری بسیار باشد وسخت سرخ نباشد نشان

درعا

بلغم باشد واگر سرخی و تری کمتر بود نشان مادهٔ سوداوی باشد **علاج**
اگر نشان غلبهٔ خون باشد ظاهر اگر قیفال باید زد نخست لذجاب
آنگ رمد باشد پس طبع نرم کنند باب میوه‌ها و اقراص بنفشه و باخر
بجب صبر و ایارج فیقرا و حب قوقایا و حب الذهب واگر نشان
غلبهٔ صفرا باشد استفراغ بطبیخ هلیلهٔ زرد و خرما هندی کنند و بما الرمان
و اندر چشم نخست شیر دختران در چکانند یا اسفیذاج خایهٔ مرغ
پس شیاف کافوری بشیر دختران سوده و نیز تر و نان و گوشت کباب
کرده و زرده خایهٔ مرغ جوشانیده با روغن گل بر پشت چشم نهند
و بیندند درد بنشاند و سود دارد و باخر زرده خایه سرخ و آرد جو و با جو
و بنفشه بهم بسرشند و ضماد کنند و صبر و صندل سرخ و شیاف ماميثا
و فوفل و صمغ عربی و افیون و اقاقیا در آب عنب الثعلب و آب کشنیز
آب کشنیز تر و آب کوک و طبیخ خشخاش بسرشند و طلی کنند درد
صعب را ساکن کند و اگر ماده بلغمی باشد استفراغ بایارج فیقرا
و غاریقون و افتیمون و ترید و شحم حنظل و بطبیخ هلیله کابلی
و اگر ماده سودائی باشد بایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و شحم
حنظل و نمک نفطی و مطبوخ افتیمون استفراغ کنند و مرو عنزروت
باب حلبه و آب تخم کتان سوده طلی کنند و طبیخ حلبه اندر چکانند
و اگر مدت دراز کردد و سرخی و آب رفتن کم نشود بباید دانست که
اندر طبقها چشم خلطها اندست توتیا مغسول و نشاسته و اسفیذاج

می باید نشستن جز این هیچ نشاید کرد و صواب نباشد و خارش
و سوزش و دمعه را شیاف سماق کشند جاصه از پس فصد و حجامت
مسهل و شیاف احمر لین در آخر دهد تا سود دارد و گرماوه و شراب
صرف سپید سود دارد **طرفه** نقطه باشد سرخ که بر سپیدی چشم
پدید آید بسبب ... آن علاج آن نخست رگ قیفال زنند
و از گوشت و شیر ... کنند و کبوتر بچه را بگیرند و زیر بال
او رگ زنند و قطره ... بچشم ... چکانند و شیر زنان
اندر چکانند و زرنیخ باب ... نافع باشد **سبل**
این علتی است که رگها چشم ... چشم افتد
آرد و آفتاب شوانده دید و آب از ...
رگ پیشانی بباید زد و ایارج فیقرا ...
شراب پرهیز کنند و پرورد عوره و شیاف ...
و چپ نابسش و بسیار نکشن **جرب** این علتی ... بلک چشم
بار کردانی سرخ باشد و درشت و ناهموار **علاج آن** رگ قیفال زنند
و بر کردن حجامت کنند و پلک چشم باز کردانند و بتراشند ناهموار شود
و زعفران سوده بران موضع کنند ... بروغن بنفشه چرب کنند و بر
پشت چشم نهند و بیندند و هشت ساعت صبر کنند و پس بگشایند
و روز دیگر شیاف احمر کشند یا شیاف اخضر یا شیاف سماق بگلاب
سوده **قروحی موی** علاج آن استفراغ کردن بایارج فیقرا و شیاف احمر

لین و سرمه با سلیقون کشیدن و موی فزونی بر کشد و زهره کرکس
و زهره بز و دیگر زهرها با جند چند ستر بجون کبوتر بچه بسرشند و شیاف
کنند و باب دهان مردم حل کنند و بر جایگاهی که موی بر کنده باشند
طلی کنند و یکزمان صبر کنند پس بشویند **قرحه** اندر چشم علامتها درد
حلیده و ضربان و اشک بسیار و بر سپیدی چشم نقطه سرخ یا در سیاهی
نقطه سفید بدید آید **علاج آن** بفصد و خون بسیار بیرون کردن
و غذاها لطیف و سرد و تر بکار داشتن چون اسفاناخ و کدو و کوک
و خیار و شیاف ابیض کشیدن بشیر زنان سوده پس اگر ضربان
ساکن نشود شیاف کندری باید چکانید و رفاده بر نهادن و
بر وی بستن تا آنروز که بر رفاده قیح و ریم ببینند پس شیاف آبار
و اکسیری بکار داشتن **فرود آمدن آب** سبب این سردی
مزاج دماغ باشد علامتها آن بود که پیش چشم چیزی بینند
همچون دودی یا خطی و نقطه سیاه می بینند پیوسته و لازم **علاج آن**
استفراغ بایارج فیقرا و حب قوقایا و از طعامها سرد و تر و از جماع و از
شراب پرهیز باید کردن و از پس استفراغ غرغره که رطوبت فرود
آرد بکار داشتن و شیاف مرارات کشیدن و دیگر علاج قدح
دستکاری باشد **شبکوری** علاج آن استفراغ بایارج فیقرا
و قوقایا و غرغره و بکبر بلبل و دار بلبل و قنبیل را استار است
و بکوبند و ببیزند و بچشم اندر کشند و قلیه از جگر بند و بخار آن

سود دارد و کباب جگر بر آتش نهند و آن آب که از وی بدید آید
بگیرند و دار فلفل بدان تر کنند پس خشک کنند و بکوبند و ببیزند
و در وی کشند **دمعه** این علتی است که پیوسته اشک از چشم
روان باشد و گوشه چشم تری باشد **علاج** آن استفراغ با اقراص بنفشه
و قوقایا و جالینوس و ایارج فیقرا با اطریفل کوچک سرشته و هر بامداد
اندر گرماوه لختی مقام کردن چنانک عرق کنند و برود و غوره بکار
دارند و هر چه در وی انگبین و خرما و سیر و پیاز و باذنجان و بلبل
و خردل باشد پرهیز کنند **خارش و سوختن پلک چشم و گوشه چشم**
علاج آن استفراغ بایارج فیقرا مرکب با شحم حنظل و غاریقون
و افتیمون و نمک نفطی و حب قوقایا و غرغره آبکامه و ایارج
فیقرا و از شیرینی و از طعامها تیز و گرم پرهیز باید کرد و هر بامداد
تخم خرفه و سکنگبین خوردن و بگیرند عدس مقشر و گل سرخ و شحم انار
ترش همه برابر بکوبند و بپزند اندر گلاب و بکوبند و بنفشه بر افکنند
چنانک بر دیگر چیزها غالب نشود و آنرا چون حبص کنند و بر سر آتش
و بر چشم نهند گرد بیندند **شپش که در مژگان بدید آید** علاج آن استفراغ
کردنست بایارج فیقرا مرکب با شحم حنظل و غاریقون و افتیمون
و نمک نفطی و حب قوقایا و غرغره آبکامه و ایارج فیقرا و پلک
چشم را باب شورش و رب یمانی و مویزج پرورده و گوشه و بچه
بمیل بر میدارند و مژگان می مالند و یکزمان صبر کنند همه پاک شود

وهو اعلم **باب سوم در بیماریهای گوش و کوری گوش**

بباید دانست که از حاستها که ایزد تعالی مردم و بیشتر جانوران را داده
است دو حاست که عزیزترست یکی حاسه لمس و دیگر حاسه سمع
و هر آفتی که اندرین دو افتد خلل آن در ش بزرگتر باشد از بهر آنکه اگر
حس لمس نباشد حیوان از سرما و گرما و چیزهای موذی چون [illegible] سوزنده
خویشتن را نگاه نتواند داشت و ازان بنگریزد و بدان سبب هلاک
شود و حاسه سمع راه دانش و خرد آموختن است نبینی که هر که از مادر
کر زاید سخن گوی نشود و ناقص و بی زبان بماند از بهر آنکه سخن
شنیده و آموخته نباشد و بسیار کس باشد که نابینا زاید و با آن
نابینایی همه چیز بیاموزد و بداند و سخت بیدار و زیرک باشد و همچنین
از آفت حس بویایی و از آفت حس ذوق این خلل که از آفت
حس شنوایی افتد نیفتد از اینجا فضیلت حس شنوایی بر دیگر
حاستها ظاهر شود و بدین سبب تیمار حس شنوایی بیش باید داشت

علامتهای آن اگر سبب کری ماده صفرا باشد که بر دماغ بر آمده
باشد از هوای گرم رنج باید [illegible] گرم پوشیده نتواند داشت و گاه گاه چیزی
بشنود و اگر سبب ماده غلیظ باشد بر خلاف این بود و هیچ
نشنود علاج صفرا را استفراغ کنند با قرص بنفشه یا [illegible] الرمانین
یا شیرخشت و مطبوخ هلیله زرد و حب قوقایا جالینوس و پرورده رمان
در گوش چکانند نیم گرم **صفت پرورده رمان** بگیرند انار ترش و سر آن

بردارند و دانه بیرون کنند و با دانه یکبارگی بیفشارند و آب آن بدین
پوست باز کنند که دانه بیرون کرده باشند و اندکی سرکه و کندر و روغن
گل با آن بیامیزد و بر آتش نهند تا قوام گیرد و بگوش اندر چکانند
و هیچ چیز سرد و هیچ وقت در گوش نباید چکانید همه نیم گرم باید
و اگر ماده غلیظ باشد استفراغ با ایارج فیقرا و تخم حنظل و
غاریقون و افتیمون و نمک هندی کنند و حب اصطمخیقون و روغن
سداب و روغن بابونه و روغن بادام تلخ کوهی با یک قطره زهره گاو
اندر چکانند نیم گرم و تخم حنظل در روغن بادام تلخ بپزند و اندر
گوش چکانند **درد گوش** اگر اندر سر و روی حرارتی باشد
و باد در دو ضربانی بود علاج آن فصد قیفال بود و استفراغ با قرص بنفشه
و حب صبر و قوقایا جالینوس و طبیخ هلیله زرد و خرما
هندی و بگیرند روغن گل ده درم و سرکه سی درم هر دو بجوشانند
تا سرکه برود و روغن بماند قطره قطره بگوش در چکانند و شیر
دختران در چکانند و بخار طبیخ بنفشه بگوش باید رسانید و اگر
درد صعب باشد یک حبه افیون با شیاف ابیض بروغن گل
بسایند و قطره سرکه بر افکنند و اندر چکانند و فلونیا رومی با شیر
دختران اندر چکانند و اگر ضربان معاودت کند باید دانست که
انجا بثره است بباید پزانیدن بدین تدبیر بگیرند پیه بط و پیه
مرغ خانگی و با روغن کنجد بگدازند و هر ساعت یک قطره نیم گرم

اندر جکانند و پس از یکزمان باز هی کیرند تا روغن پیرون
آید و باز اندر جکانند جون درد ساکن شود لعاب تخم کتان
و حلبه و تخم مرو اندرهی جکانند با شیر زنان تا خون بشره پخته
شود و چیزی پیرون آید فتیله با نکپین آلوده کند و اندر کوش
می نهد تا پاک شود و پس اندکی زاک سوخته و سوده اندر دمد
تا خشک شود و اکر آنچ می پالاید غلیظ باشد یکدرسنگ زنکار اندر
هفت درسنگ سکنگبین حل کنند و اندر جکانند با یک قطره
زهره کاو و روغن کاو و روغن باذام طلخ آمیخته اندر جکانند و اکر
اندر سر و روی حرارتی نباشد بسبب درد رطوبتی باشد و مزاج
سردسیر خشک و روغن زیت و روغن باذام تلخ و روغن پیذانجیر
بکیرند و بپزند و اندر جکانند و جند پیذ استر با روغن باذام
سوذ دارد و اکر باد درد که از سردی باشد طنین و دوی باشد
تکمید کنند بنمک و کاورس کرم کرده و کوش بیخار طبیخ بودنه
و شیخ و سذاب و مرزنکوش فرادارند و اکر درد از ریشی
و زخمی باشد کندر بشیر تازه فرغار کنند تا حل شود و اندر
جکانند نیم کرم درد زائل شود **خارش کوش** و جیوان که اندر
کوش متولد شوند و کرم که اندر کوش تولد کند صبر در آب کرم
حل کنند و اندر جکانند و آفسنتین روی اندر آب بپزند یا اندر
عصاره بوذنه و اندر جکانند و عصاره ترب و مرزنجوش و قطران با عصاره

بوک

بوک شفتالو و اندکی سقمونیا اندر جکانند جیوان بکشد و بکیرند
شراب انکوری دو درسنگ و انکبین همه درسنگ روغن کل یکدرسنگ
با سفیذه دو خایه مرغ بیامیزند همه و نیم کرم کنند و پشم پاره بذان
لرم کنند تر کنند و بکوش اندر کشند و بران کوش اعتماد کنند بدست
یکساعت پس پکبار آن پشم از کوش برباید هر کرمی که تولد کرده
باشد با آن پشم پاره پیرون آید ان شاء الله **باب جهارم**
در تدبیر ها بینی بوی نایافتن اکر سبب خلطی باشد غلیظ سر کران
باشد و از صداع خالی نباشد علاج آن با یارج فیقرا استفراغ کردن
و بقوقایا بس غرغره کردن و عطسه آوردن و اکر در مقدم بینی سده باشد
شونیز و زرنیخ سرخ و بوذنه کوهی بهم آمیخته پیوسته بخار سرکه ببینی میرسانند
و زهره کلنک و تخم حنظل و خربق سپید را استارات جمع بسرشند
و جندیک علکس بروغن مرزنکوش حل کنند و به بینی بر کشند **کنده بوذن**
ببینی علاج آن اکر ریش و ناصوری نباشد بشراب ریحانی
بشویند و به بینی بر می کشند و سعد و سنبل و کل و نسرین و قصب
الذریره کوفته و بیخته بر می کشد و نافع ترین چیزی بول خرانت
که بذان می شویند **قرحه بینی** قروح بینی بعضی خشک و بعضی
بثرها باشد بر ظاهر و باطن و بعضی ریشها پلید باشد و بعضی بواسیر بود
خشک را موم روغن از مغز ساق کاو و روغن بنفشه و موم صافی
طلی کنند و اکر تر باشد هلیله زرد و پیه مرغ و روغن کل و مازو و هم

علاج آن

بهم بر سرشند و طلی کنند و در بیشها چند را پوسته بصابون می شویند پس
سعد و زعفران و مرو ماذو و شب یمانی و زرنیخ سرخ همه برابر کوفته
و بیخته اندر دهند و اگر فرو نالک باشد رب سوخته و اسفیداج و
مرداسنگ و روغن گل در هم گداخته و سرشته طلی کنند **ناصور بینی**
بگیرند انار پر ترش تمام رسیده و بکوبند با پوست و بیفشارند و آب
بگذارند و بپزند تا غلیظ شود و در سکره مسین کنند تا یک شبانروز
و انار کوفته و آب کشیده دیگر بار بکوبند نرم و از آن شیاف
سازند و بدین آب انار که بخته باشند و در سکره مسین کرده
آلوده کنند و به بینی اندر نهند ناصور بینی را ببرد بی درد و رنج لکن
بروز کار دراز تر **خون آمدن از بینی** علاج آن عصاره باذروج با عصاره
برگ خرفه با اندکی کافور اندر چکانند و نخست رگ قیفال
بگشایند و مقداری خون بتمام از آن بیرون کنند و فتیله با سفیده
خایه مرغ تر کنند و بوره و زرکوان بر آن براکنند و در بینی نهند و عصاره
سرگین خر اندر چکانیدن نافع بود و آزموده است و شراب
عناب و طفشیل و یا پخته سماق پخته و پت عدس و مانند آن
سود دارد **باب پنجم در تدبیر های دهان و دندان و**
لب و حنجره طرقیدن لب علاج پیه مرغ یا روغن گاو بگدازند و نشاسته
و کثیرا و مازو بیا کوفته و بیخته همه اندر هاون یالند تا همواره شود طلی
کنند و پوست اندرون خایه مرغ بر آن نهند و بگذارند و چند روز که

نافع

نافع بود **دمیدن دهان** علاج آن اگر سرخ بود نخست
بفصد و حجامت و بسیار رگ مشغول شوند پس باستفراغ بماء
الرمانین و طبیخ هلیله زرد پس مضمضه برب توث و طبیخ سماق و عدس
و کنار و حب الآس و اگر لعاب بسیار آید آقاقیا در آب عنب الثعلب
حل کنند و سرکه بر چکانند و بدان مضمضه کنند و اگر سپید گونه باشد
حضض اندر سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و آبکامه دمیدگی دهان را
اگر سپید باشد و اگر سرخ سود دارد و اگر سخت سپید باشد نمک
سوده با انگبین بسرشند و اندر دهان گیرند و نگاه دارند چندانک تواند
پس بسکنجبین مضمضه کن و با آبکامه و سعد و سنبل و بلیل و کبابه
و عاقرقرحا بکوبند نرم و در آبکامه کنند و بدان مضمضه کنند و اگر سیاه
باشد زرنیخ زرد و سرخ و بوره و شب یمانی و زاج و قلقطار و کف دریا
و مازو و آقاقیا و نارپوست کوفته و بیخته با انگبین بسرشند پس اندر
خرقه بندند و اندر گل گیرند و در آتش نهند و بپزند و بدهان اندر پراکنند
پس حب الآس و گز مازو اندر سرکه بجوشانند و بدان مضمضه میکنند
و اگر بسوزانند و با روغن گل و گلاب اندر دهان گیرند نافع آید **خورده**
شدن گوشت بن دندان و سستی دندان علاج آن نخست فصد
باید کردن و حجامت و بسیار رگ و مسهل و مضمضه و دارو هم چنانک
در علاج دمیدگی دهان که سرخ باشد بکار دارند پس مازو و نارپوست
و شب یمانی و قلقطار و گز سبز و برگ سرو و گز مازو و سماق

اندر سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و خورده شدن کوشت بن
دندان را شنجار کوفته با انکبین بر شند وبن دندانها را بدان بمالند
کوشت پوسیده را پاک کند و کوشت بر ویاند **ناخوشی بوی دهان**
علاج آن اکر ناخوشی از دندانها باشد بخلال و سواک پاک دارد و هر
که طعام خورد چیزی بخاید جون سیب و آبی و مغز بادام تا اندر
میان دندانها که کوشت باز ماند و تباه شود و بوی دهان ناخوش کند
آن چیزها باز ماند و کوشت را جای نبود که باز ماند جون از طعام
فارغ شود بخلال پاک کند و سنون بکار دارد ازین نوع بکیرند سعد مقشر
کوفته و بیخته و بشراب ریحانی تر کنند و بر شند و اقراص کنند و بر تابه
بر آتش خشک کنند جنانک سوخته نشود و آنرا بکوبند و بیزند ازین
سعد یک وقیه و نمک اندرانی سه درسنک کف دریا سه درم کزمازه
پنجدرم عود خام پنجدرم حب الآس بریان کرده و قرنفل و خیربوا
و سنبل از هر یکی دو درم همه را بکوبند و بیبیزند و بیامیزند و بدان
مسواک کنند و مردم محرور بعوض عود و قرنفل صندل و فوفل کنند
و اندکی کافور باز آن یار کنند و اکر ناخوشی از معده باشد اطریفل
کوجک و شراب افسنتین و نقیع صبر و ایارج فیقرا بکار دارند
و رز دالو خام پخته و ماء الفواکه سود دارد **درد دندان** علاج آن
یا آب سرد و کرم بیازمایند اکر بآب سرد ساکن شود فصد و حجامت کنند
و باقراص بنفشه و حب صبر استفراغ کنند و بسرکه و کلاب غرغره

کنند و برک مورد بخایند پس رک زیر زبان بزنند یا جهار رک
بزنند و عاقرقرحا و اندکی کافور سوده اندر بن دندان کنند و اکر
بآب کرم ساکن شود ایارج فیقرا خورند پس عاقرقرحا و فودنه
و سعتر و زرنباد و کلنار و تخم حنظل اندر سرکه بجوشانند و بدان مضمضه
کنند و سجزنیا و تریاق اربعه بخورند و اندر بن دندان نهند و اکر
بآب سرد و کرم ساکن نشود تکمید کنند بکاورس و نمک کرم کرده
و حلتیت و بلیل و سعد اندر بن دندان کنند و تخم بادیان بخایند
و اکر دندان کاواک باشد سجزنیا و تریاق اربعه و تریاق بزرک و شونیز
بریان کرده و بسرکه سوده اندر کاواک دندان نهند و اکر در بن دندان
کرم باشد تخم کندنا و بزر البنج بکوبند و استارا است و با موم بسرشند
و دود کنند و دهان باز کنند تا دود بدان باز شود و بن دندانها
پاک کنند **کندی دندان** علاج آن برک خرفه بخایند یا بادام تلخ
یا موم و نمک بمالند **سیاه شدن دندان** علاج آن بکیرند بلیل
ده درم حماما جهار درم مازو سوخته و ساذج هندی از هر یکی دو
درم همه را بکوبند و بیبیزند و بدان مسواک کنند **آماس زبان**
علاج آن همچون علاج دمیدکی دهان و علاج خناق باشد
طرقیدن پوست زبان و بهستانی اندر دهان می کیرند
و لعاب دانهٔ آبی و لعاب اسبغول اندر دهان نکاه میدارد و طعام
شوربا بمرغ فربه و پاچه و سکه و خایهٔ نیم برشت خورند **صفدع و لهاه**

اگر علامتها گرمی ظاهر باشد آب عنب الثعلب و آب انار ترش

وطبیخ سماق و گل سرخ و نار پوست و خرنوب و حب الآس

و گزمازاندر میان دهان می گیرند و مضمضه میکنند و غرغره و آب تخم

خرفه و آب کسنه و میوها میخورند و دربرور گلنار بکار دارند **بدین صفت**

بگیرند گلنار هشت درم شب یمانی چهار درم زعفران دو درم کافور

نوشادر از هر یکی یکدرم حلبه را بکوبند و بیبیزند و ملازه را بر دارند و اگر

حرارتی نباشد مشک و نوشادر و شب یمانی را استارات همچون

ذرور گلنار بکار دارند و فنسط و نوشادر کوفته و بیخته اندر ماء العسل

کنند و بدان غرغره کنند **گرانی زبان** سبب آن یا تری باشد یا بافراط یا

خشکی بافراط اگر سبب خشکی باشد علامة آنست که استفراغ

افتاده باشد یا تبهاء محرقه بوده باشد یا چیزها برش فقطاع خورده

و علامة تری علامتها فالج باشد **علاج آن** اما آنرا که سبب

خشکی باشد بشیر خر و بطبیخ حلبه و طبیخ انجیر غرغره کنند و مهرها کردن

و بنا گوش بروغن بنفشه می مالند و اگر سبب استرخا باشد علاج

آن همچون علاج فالج باشد و استفراغ بایارج فیقرا و قوقایا و بکار

داشتن ماء الاصول و هر روز زیر زبان بنوشادر و بلیل و عاقرقرحا

و خردل سوده بمالند **درا و یختن دیوچه بحلق** علامة آن

در حلق شورشی باشد و آب دهان با خون رقیق آمیخته باشد

علاج آن بخردل و سرکه و حلتیث و نمک غرغره کنند و شونیز و خردل

را بسایند و بحلق اندر دهند و اگر بمعده فرو رفته باشد دوا رو ماهی

که گرم از روزه پاک کند بکار باید داشت و چون دیوچه بیفتد بطبیخ

سماق و بلوط و غیر آن غرغره کنند **خناق** علاج آن اگر علامتها

غلبه خون ظاهر باشد فصد کنند و حجامت و رگ زیر زبان بزنند

و بر ساق حجامت کنند و در اول رب سکوز و لعوق رمان غرغره کنند

صفت لعوق رمان بگیرند انار ترش و شیرین و هر دو اندر آب

بپزند و بکوبند و بیفشارند و آب آن بستانند و شب یمانی سوده و

گلنار و مازو کوفته و بیخته اندرین آب انار نهند و بیامیزند و بقوام

آرند و بدان غرغره کنند و روز دوم آب گشنیز تر و میبختج در وی حل

کرده باشند و اگر ماده بلغمی باشد غرغره بطبیخ و حلبه و انجیر و خمیر

ترش و میبختج یا خیار شنبر در وی حل کرده با روغن گاو گداخته

و هر گاه که گشاده شود و ریم بر آید آب گرم با روغن بنفشه یا

روغن گاو بیامیزند و بدان غرغره کنند تا پاک شود پس طبیخ

سماق و مانند آن و چیزها قابض غرغره کنند تا شفا یابند

باب ششم در زکام و نزله و سرفه و ذات الجنب و ذات الریه

و ضیق النفس **زکام گرم** علامتها آن آب رقیق از بینی آید و سقف

بینی را بسوزاند علاج آن شراب خشخاش و کشکاب با عناب

و سپستان در وی پخته و تخم خشخاش کوفته و با میبختج سرشته

کرده با جلاب سوده دارد و باقلی در سرکه آغشته دو ... کنند

وصندل وشکر و برگ مورد دود کردن و از پیش سه روز فصد کردن و اگر نزله گردد و ماده به بینی فرود آید و سرفه کند بنفشه پرورده در آب یا قلی یا آب کشکاب یا اندر شراب زوفا بنم دهند و حب السعال نرم اندر دهان میدارند و آنجا که سرفه بنا شد فصد نکند و آنجا که زکام و نزله بسیار افتد نحب قوقایا استفراغ کند و هر بامداد بکرمابه شود سود دارد **علامتها** زکام و نزله سرو و سرفه ماده که از بینی فرود آید غلیظ باشد بدشخواری فرود آید علاج آن کاورس گرم کرده بر سر می نهد تا حرارت آن بمغز دماغ رسد و سنگها گرم کرده اندر شراب افکنند و بخار آن بر بینی بر می کشند و قسط و شونیز و عود لادن هر کدام که باشد دود می کنند و تخم کتان بریان کرده و کوفته با اندکی بلبل با انگبین سرشته اندک اندک میدهند و شونیز بسرکه تر کرده می بویند و هر بامداد شراب زوفا با معجون زوفا تمام دهند و اندر کشکاب انجیر بستی و میویز منقی و تخم بادیان می پزند و با عسل میخورند و گلنگبین عسلی اندر شراب زوفا سود دارد و سرفه کهن را هر بامداد تخم بادیان اندر شیر بجوشانند تا بقوام آید و بخورند و طعام سبوس آب و طبیخ گندم با روغن بادام و شکر یا عسل یا فانید و انجیر خشک و گوز مغز سود دارد **صفت معجون زوفا** رب سوس و زوفا و پرسیاوشان از هر یکی ده درم قردمانا و فلفل

از هر یکی سه درم مغز بادام تلخ و زراوند و تخم انجره از هر یکی پنج درم همه کوفته و بیخته با انگبین بسرشند شربتی سه درم **صفت شراب زوفا** میویز منقی و انجیر خشک از هر یکی بیست عدد حلبه و تخم کرفس و تخم بادیان و بنفشه و پرسیاوشان و زوفا خشک از هر یکی پنج درم زراوند مدحرج نیم کوفته سه درم فراسیون پنج درم همه اندر دو من آب بپزند تا با یک نیمه باز آید و بپالایند و هر بامداد چهار وقیه با معجون زوفا دهند **حب سعال کرم** رب سوس و بلبل و تخم بادیان و تخم کرفس و پرسیاوشان و غافث و غاریقون از هر یکی پنج درم مغز بادام تلخ پنج درم فانید هشت درم همه بسرشند و حب کنند چنانک رسمست و پیوسته اندر دهان میدارند **فرو آمدن خون بسرفه** علاج آن گل ارمنی و گل مختوم اندر عصاره برگ لسان الحمل یا اندر عصاره برگ خرفه میدهند و در حال که خون برآمدن آغاز میکند و فصد کنند و اندک اندک بمقدار قوت خون بیرون میکنند و گرنج پاک کرده و شسته اندر آب بسیار بپزند تا غلیظ شود و مقداری از سنگ کندر سوده با آن بدهند و یکدرم پنیرمایه خرگوش اندر آب سرد بدهند به سربة و سرطان نهری در کشکاب پخته میدهند و سفوف الطین دهند و غذا پاچه بره و حریره نشاسته میدهند **تنگی نفس** علاج آن ریاضت و پرهیزست از هرچه تری فزاید

وخون بسیار وسکنکبین از سرکه زیری یا از سرکه اسقیل اشربته
خوردن وکاه کاه کشکاب باندکی فربیون ومیبختج وحب الوشا
کوفته مقدار نیم درم سنک با انکبین وروغن باذام بامقدار چهار دانک
زراوند مدحرج بافانید سرشته هر بامداد بدهند وچهار دانک سکبینج
اندر آب سذاب حل کنند وشراب زوفا ومعجون زوفا سود دارد
وحب السعال کرم پیوسته اندر دهان باید داشت واستفراغ بحب
غاریقون باید کرد **حب غاریقون** بکیرند غاریقون چهار دانک
ونیم شحم حنظل دو دانک رب سوس نیم درم کثیرا نیم دانک **نسخه**
دیکر غاریقون وتربد سپید از هر یکی یکدرم رب سوس وایارج فیقرا
وفراسیون از هر یکی دو دانک شحم حنظل وانزروت وصبر از هر یکی
چهار دانک سرشته سه درم **صفت حب سعال** رب سوس پنجدرم
بلبل وقردمانا ومغز باذام تلخ از هر یکی دو درم حلتیث یکدرم
اندر ماء العسل سرشند وحبها کنند **حب سعال دیکر**
بکیرند بدانه شیرین ومغز باذام ونبات از هر یکی دو مثقال خرد
خرد بکوبند وبکلاب سرشند وحبها کنند وپیوسته در زیر زبان
میدارند **ذات الجنب وذات الریه وشوصه**
ذات الریه آماس شش باشد علامتها آن تب کرم وتنکی نفس و
سرخی رخسار وکرانی سینه وذات الجنب برسام باشد بعضی
آماس عضلهاء پهلو ها وسینه وشوصه آماس حجاب وعضلهها

آن

آن باشند یا آماس معالیق جکر یا آماس معالیق سپرز علامتها
آن تب کرم ودشخواری دم زدن ودرد خلنده **علاج آن**
نخست فصد باید کرد وماء الشعیر دادن با شراب بنفشه وروغن
باذام وبران اقتصار کردن تا چهار روز واکر نفث آغاز کند اندر
ماء الشعیر عناب سپستان ومویز دانه بیرون کرده وانجیر سپید وبیخ
سوسن وبنفشه می باید پخت واکر نفث دشخوار تر وکمتر بود طبیخ
زوفا دهند بدین صفت عناب بیست عدد سپستان پنجاه
عدد بنفشه سه درم اصل سوس ده درم تخم خطمی پنجدرم مویز دانه
بیرون کرده ده درم جو ده درم بپزند چنانک رسمست با شراب نیشکر
بدهند یا با کشکاب وضمادی از بابونه وآرد جو وبیخ خطمی وبیخ
سوسن وبنفشه وروغن باذام وموم صافی بران موضع نهند وغذا
سپوس آب باشکر وروغن باذام استفراغ بطبیخ عناب وآلو
سیاه وبنفشه ولسان الحمل وبیخ سوسن وبیخ خطمی وسپستان
وترنجبین وفلوس خیارچنبر کنند تا شفا یابند **باب هفتم
اندر بیماریها دل** کرمی دل علامتها آن تشنکی وخفقان وراحت
یافتن از خنکی وهوا یا سرد وآب سرد **علاج آن** اکر علامة آن
خون بینند از دست چپ رک باید زد یا باسلیق بزنند وشراب
حماض وشراب سیب ترش وآب انار ترش وشیرین وآب خیار تر
وقرص کافور وشراب صندل دهند وصندل وکافور وکلاب بعصابه

بعصاره آبی و سیب بر سینه می نهند و پیراهن بصندل و گلاب
آلوده باشند و شربتها و اقراص خشک همه با اندکی زعفران و لسان الثور
سازند و اگر تب نباشد دوغ ترش سود دارد خاصه با گل ارمنی و اندر
طباشیر و کثیر خشک **سردی مزاج دل** علامتها آن رنگ
آنکس همچون رنگ ازرز باشد و تازگی و روشنی رفته و کسلانی و
گرانی باشد **علاج آن** شراب ریحانی مقداری معتدل و میبه
ذوالمسک و مثرودیطوس و تریاق بزرگ و معتدل المزاج و انوشدارو
دارو بکار دارند و گوارش عنبر موافق بود و اگر تری غلبه دارد
نخست قی فرمایند یا اسهال دهند پس شربتها دهند **سو المزاج**
خشک اندر دل علامتها آن خشکی دهان و تشنگی و بیخوابی
و لاغر شدن و بی طاقتی اندر حرکتها و باشد که سرفه خشک پدید آید
و هیچ گونه رنج و غبار و دود نتواند کشیدن **علاج آن** علاج
آن همچون علاج تب دق باشد و شیر خر و کشکاب و آب انار
شیرین همه با روغن بادام میدهند و روغن بنفشه و روغن
کدو و دانه اندر سینه و پهلوها می مالند و در آب می نشانید چنانکه
در علاج دق یاد کرده آید

باب هشتم در بیماریهاء معده

در معده گرم علامتها آن تشنگی و راحت یافتن از شربتهاء سود
در معده گرم اگر اندر معده گرانی باشد قی باید کرد با آب
گرم و سکنگبین و کشکاب با سکنگبین آمیخته و از پس قی سکنگبین

سفرجلی دهند و شراب انار ترش و شراب ریواج و شراب
لیمو و شراب حماض ترنج و شراب صندل و اگر ماده اندر معده
باشد و قی متعذر باشد استفراغ کنند بطبیخ هلیله زرد یا حب
صبر و ایارج فیقرا و هلیله زرد راستا راست بهم سرشته مقدار دو
درم سود دارد و ماء الرمانین سخت موافق بود خاصه با شیر خشت
درد معده سرد علامتها آن گرسنگی زود آرد و آروغ ترش
و بادها اندر شکم و تشنگی نباشد **علاج آن** اگر در معده گرانی باشد
نخست قی کنند بطبیخ شبث و سکنگبین عسلی و مانند آن پس چند
کرت ایارج فیقرا بخورند و اگر باستفراغ قوی تر حاجت بود حب
اسطمخیقون دهند بامداد و ماء الاصول میدهند با روغن بادام
تلخ و گلنگبین را اندر گلاب گرم که اندروی عود و قرنفل
و مصطکی جوشانیده باشند و کمونی و فلافلی و سجزنیا و فیدا
ریطون و زنجبیل پرورده و دواء المسک و مثرودیطوس و تریاق
بزرگ این معجونها پس از استفراغ سود دارد و میبه و گوارش
عود و اقراص الورد موافق باشد **بدین صفت** بگیرند گل سرخ سه
درم عود خام و مصطکی و سنبل و اذخر و سلیخه و دارچینی
و افسنتین رومی از هر یکی یک درم همه را بکوبند و ببیزند و بشراب
کهن بسرشند و اقراص کنند یک مثقالی هر بامداد و بعد از آن
طبیخ افیتمون دهند و ضمادی از سعد و سنبل و مصطکی و قصب

الذریره واذخر واقسنتین بشراب وعصاره آبی بپزشند
و بر معده می نهند و اگر نخست داروها بشراب ریحانی تر کنند
و آبی را در آتش کنند تا بریان شود و داروها را بگوشت آبی بپزشند
و گرم بر معده نهند صواب باشد و روغن مصطکی می مالند
ضعیف قوت معده بشهوت طعام نابود علاج آن هر بامداد دریاضت
معتدل و پس ریاضت گرماوه و مالیدن و ترنج پرورده و زنجبیل
پرورده بکار داشتن و اندر طعامها کبر بسرکه پرورده و پیاز بسرکه
پرورده و سیر بسرکه پرورده و شلغم بسرکه پرورده شهوت طعام را بجنانند
و شراب بوذنه که آب انار ترش و سکنگبین و سفرجلی و پست جو
باندکی سرکه و آب شهوت محو را بجنانند و مهیا به شهوت
طعام پدید آرد و بوی بره بریان و مرغ بریان گرم و بوی نان
خانگی گرم شهوت پدید آرد و اگر حاجة آید گاه گاه ایارج فیقرا
دادن سود دارد **شهوت کلبی** این علتی است که مردم همه ساعة
بطعام حاجة افتد و سبب این در بیشتر حالها سردی معده باشد
و علامة و علاج آن یاد کرده آمدست و باشد که سبب آن
بسیاری سودا باشد که بفم معده آید و علاج آن فصد باسلیق
واسیلم باشد و گوارشن خوزی بکار داشتن و استفراغ
و دیگر علاجها از باب علاج مالیخولیا بر باید گزید و گاه باشد
که سبب سردی معده نزله دماغی باشد علاج آن ایارج

فیقرا رجب قوقایا بخوردن باشد و علاج نزله چنانک یاد کرده
آمدست کردن **جوع البقر** این علت بیشتر از پس شهوة
کلبی افتد و آن گرسنگی همه اندامها باشد که بغذا حاجتمند بود و معده
غذا نخواهد **علامتها آن** نخست شهوت کلبی و اسهال بوده باشد
و بسبب اسهال رکهاش گشته باشد و قوت ساقط شده و گاه
گاه غشی افتد و گاه باشد که سبب غشی بلغم زجاجی باشد که
فم معده را سنگی کند و مزاج آن تباه کند و قوت جاذبه را
بطریق استرخا از کار باز دارد و شهوت باطل کند و بدان سبب
اندامها گرسنه ماند و قوت ساقط شود و علاج مشکل گردد
از بهر آنکه تنقیه معده را باستفراغ حاجة آید و ضعف قوت از آن
باز دارد و این علة مردم سرد مزاج و کسانی را افتد که اندر سرما
استفراغ کنند و این علت را جوع البقر را از بهر آنکه گویند
که گاو را این علت بسیار افتد **علاج آن** قوت را بجا اللحم و نان
که اندر شراب ریحانی ترید کرده باشند و بویهای خوش چون
بوی سیب و آبی و مورد و عود و مشک و شراب ریحانی که اندکی
زیره در وافکنده باشند با حب الآس بکار دارند و اگر حرارتی حاصل
شود بوی و گلاب و کافور سود دارد و بوی بزغاله بریان کرده
و بره و مرغ بریان و بوی نان خانگی گرم شهوت را بجنانند و ماء
اللحم و نان تر کرده بشراب سود دارد و قوت دهد و اگر غشی

افتد او را بیدار کنند و رخسار او بکیلند و موی صدغ
او بکشند و بر سر او طبق سفالی بزرگ از جای بلند در اندازند تا
آواز آن بدو رسد یا آوازی قوی چون آواز طبل و بوق و غیر
آن ناگاه بزنند و او را بیدار کنند چون هشی باز آید ماء اللحم
باید و شراب ریحانی در حلق او چکانند و ضمادی از لادن
و سک و سعد و سنبل و مصطکی و عود و عنبر و آب برگ مورد و آب
سیب و آبی بر معده نهند **آرزوی گل خوردن و مانند آن**
بسبب آن خلطها بد باشد اندر معده **علاج** آن قی کردن باشد
نیک نمی باید فرمود و ایارج فیقرا بکار داشتن و شراب افسنتین
و هر بامداد مقداری مصطکی و زیره و نانخواه بخایند و با گلشکر
بخورند و از پس طعام نیز لختی بخایند بی گلشکر و اگر این عارض
زن آبستن را افتد او را قی نشاید فرمود مگر بنفس خویش
باسانی بر آید و از پس قی معده را بگوارش عود و میبه قوت
دهند **فواق و امتلا** آنچه سبب ماده غلیظ باشد اندر فم معده
عادتها و تدبیرها گذشته بر آن گواهی دهند **علاج** آن قی
باید کردن بماهی شور و ترب و سکنگبین عسلی و آب شبث و لوبیا
سرخ و از پس قی انگزان و چند بیدستر بوییدن و کندر و راسن
و زیره و نانخواه و صعتر و بودنه خاییدن و اندر طعامها بکار
داشتن و سجزنیا و کمونی و فنادیقون و تریاق اربعه و تریاق

بزرک

بزرگ سود دارد لکن از پس قی معده با ایارج فیقرا پاک باید کرد
پس معجونها بکار داشتن **فواق خشک** علامتهای آن آنچه از
خشکی افتد بسبب استفراغهای قوی چون قی بافراط و اسهال
بافراط و از پس حیض و از پس نزف و طمث و مانند آن و از پس جماع
بسیار **علاج** آن شیر تازه و کشکاب با روغن بادام و شکر و آب
انار شیرین با روغن بادام و کشکاب غلیظ دادن و ضمادی از بنفشه
و خطمی و پیه مرغ و روغن بنفشه و موم صافی بر سینه‌ها کردن
و بر معده نهادن و همه مفاصل بروغن بنفشه چرب کردن و ماء
اللحم دادن و خایه مرغ نیمبرشت **غثی کردن و قی کردن**
علامتهای آن اگر سبب ماده صفرا باشد تلخی دهان و تشنگی
پیوسته باشد و اگر ماده بلغمی باشد این تشنگی و تلخی دهان نباشد
لکن دهان پر آب شود **علاج** آن قی باید فرمود بسکنگبین
شکری و آب گرم و اگر ماده صفرا باشد و قی نشود اندکی ایارج
فیقرا و سقمونیا باید داد و از پس استفراغ آب انار ترش
و شیرین دادن و شراب غوره و ضمادی از صندل و لادن و سک
و گل سرخ و کافور و آب برگ مورد بر فم معده نهادن و اگر ماده
بلغمی باشد قی فرمایند با ایارج فیقرا بسکنگبین عسلی سرشته
پس شراب بودنه و میبه بکار دارند یکی بود شانزده ساله و بدو
یکسال بود تا هرچه میخورد قی میکرد و در معده وی هیچ قرار نمیگرد

میکرفت و باریک و ضعیف شده بود این دارو فرمودیم
و نیک شد **صفت دارو** اینست اول هر دو ساق بیمار ببندند
و باب کرم بشویند و این دارو بخورد بگیرند پنج اسپند نیم
مثقال سماق و تخم کل از هر یکی دو مثقال جمله خرد بکوبند
و هر روز یک مثقال یا دو مثقال بشراب به معجون کنند و بخورند
و بخوردنی قدری عدس بپزد تا نیم پخته شود آن آب بریزد
و لبرکه انکوری بپزد و بخورد و این تدبیر نکاه دارد نیک شود
و این طلا بر معده می نهد هر روز یک کف برک مورد و دو دانک
قرنفل هر دو خرد بکوبند و بر معده طلی می کنند برک مورد تر باید
هیضه علاج آن هر که که پس آن باید که طعام اندر معده
تباه می شود قی باید کردن و معده را پاک کردن و اکر قی دشخوار
افتد معده را کرم دارند و بروغن مصطکی و مانند آن طلی کنند
و پوسته سمور و مانند آن کرم کنند و بر معده می پوشند و تکلف
خواب کنند و بخسبند و کرسنکی کشند و بر کرسنکی بکوبی
و اقراص عود بکار دارند مردم محرور را ضمادی از صندل
و کل مورد و آبی و سیب و کافور بر معده نهند پس از آن که
قی کرده باشد و آرد جو با مورد تر بر شند و نان خشک ببر که
فرغارند و بر معده نهند ضماد دانک است و آب انار و آب
آبی ترش و آب سیب ترش یکروز [illegible] و دارد و اسهال هیضه

را کند روا اقراص حب الاس و اقراص راس باز دارد و من قلو بنا
رومی دادم در حال سود داشت **صفت اقراص عود** بگیرند قرنفل
و کبابه از هر یکی یکدرم مصطکی چهار دانک سنبل نیم درم عود خام
چهار درم شکر چند وزن همه شربته یک مثقال با شراب سیب
یا با کلشکر بدهند **صفت اقراص راسن** که خواب آرد و هیضه را
ساکن کند بگیرند قرنفل ده درم سک یکدرم قرفه دو درم راسن
یکدرم و نیم این جمله را اقراص کنند ده شربت کنند **آماس معده**
بیشتر از غلبه خون باشد یا از صفرا علامتها آن تب کرم و
درشتی زبان و منش کشتن و اکر صفرا غالب تر بود دهان تلخ باشد
و تشنکی صعب بود **علاج آن** اکر خون باشد نخست
رک باسلیق بزنند و آب انار دهند و ضمادی از صندل و قرنفل
و آبی و سیب و آب مورد تر و تراشه کدو و برک خرفه و کوک
و کشنیز بر معده نهند و غذا باز کیرند و بر کشکاب اقتصار کنند
و آب با شراب انار و رب بنفشه و شراب نیلوفر و شراب انار
دهند و از پس چهار روز آب کشنه و آب عنب الثعلب دهند
جوشیده و صافی کرده و چهار درم فلوس خیار چنبر و یک جو
زعفران حل کرده و از پس هفت روز آب کرفس و آب
بادیان با این شراب بیامیزند و اکر طبع نرم باشد بجای فلوس
خیار چنبر اقراص [illegible] دهند و ضمادی از پس هفت روز

از بنفشه و خطمي و برگ عنب الثعلب و بابونه و آرد جو و بیخ
سوسن و اکلیل الملک و بابونج روغن بریشند و لختی زعفران مرکب
کرده و بآخر اندر ضماد حلبه و لعاب و تخم کتان و سنبل و سعد
زیادة کنند و اگر آماس کهن گردد اندرین ضماد مقل و اشق
و تخم کرنب و مصطکی و حب البان زیادة کنند و اقراص سنبل
دهند و مزوره از ماش مقشر سازند و حسو از آب باقلی و سپوس
آب **صفة اقراص سنبل** بگیرند فقاح اذخر و سلیخه و گل سرخ و ریوند
چینی و قصب الذریره و سنبل از هر یکی سه درم مصطکی دو درم
اشق یکدرم مسک یک مثقال با میبختج یا گلنگبین بخورند
و اگر بدان حاجة آید که بخته شود و سر کند پس از آنکه تب زایل
شده باشد و درد ساکن گشته و آماس مانده شیر تازه میدهند
هر ساعة و طبیخ انجیر و لعاب و تخم کتان و لعاب حلبه از هر یکی
ده درم بهم آمیخته و چهار درم خمیر ترش و دو دانگ زعفران
و دو دانگ صبر در وی حل کنند و اگر هنوز تب می آید خمیر و فلوس
خیار چنبر در آب گرم میدهند یا آب جلاب دهند و هر گاه که
سر کرده باشد و آماس فرونشسته و ریم بدید آید ماء العسل
و جلاب میدهند و هر گاه که پاک شود بگیرند کندر و دم الاخوین
از هر یکی پنج درم گل سرخ و گلنار و کهربا از هر یکی دو درم گل ارمنی
سه درم همه بکوبند و ببیزند شربة یکدرم با یک مثقال با رب سیب

یا رب آبی یا میبختج بخورند نافع باشد **بثرها که در معده بر آید**
علامتها آن تشنگی صعب باشد و دهان نیز دمیده شود
علاج آن هر بامداد دوغ ترش سرد کنند و با یکدرم طباشیر و یکدرم
بزر الحماض میدهند هر بامداد و باقی علاج دمیدگی دهان باشد
باب نهم در انواع اسهال اسهال صفراوی علامتها
آن سوزش اندامها و تشنگی و حرارت و براز رقیق و زرد و بیشتر با
کرب تب آید **علاج آن** اقراص طباشیر یا رب آبی ترش دهند
بامداد و شبانگاه اسبغول بریان کرده و صمغ عربی با شراب آبی
و گل ارمنی و آب سرد و اگر تب نباشد دوغ ترش و طباشیر و بزر
الحماض از هر یکی یکدرم سود دارد و غذا عدس مقشر اندر آب بجوشند
سه بار و آب از وی بریزند چهارم بار با آب غوره یا با آب انار ترش
و مغز بادام بریان و پاچه بره بسماق پخته بدهند و گوارش سماق
نافع بود بدین صفت بگیرند برگ سماق بیست درم و پست
سیب و خرنوب شامی از هر یکی هفت درم بشراب سیب
ترش بسرشند یا شراب آبی و قرص طباشیر و سماق از هر یکی پنج درم تخم
حماض بریان کرده ده درم تخم خرفه بریان کرده و گلنار از هر
یکی سه درم صمغ عربی بریان کرده هشت درم شربت دو درم
نافع باشد **اسهال صفراوی بلغمی** علامتها آن اندر
براز پدید باشد **علاج آن** سماق و حب الآس و کزمازو و سک

از هر یک یکدرم هلیله زرد پنجدرم همه کوفته و بیخته حب الرشاد نا
کوفته دو درم و نیم شربتی دو درم با شراب مورد دهند یا با شراب
سپید و دو درم تخم لسان الحمل و یکدرم انیسون هر دو بریان کرده
نارپوست کوفته و بیخته نیمدرم دم الاخوین نیمدرم این یکشربت
باشد در آب باران یا در آب آهنگران بدهند **اسهال بلغمی** علامتها
آن اندر براز پدید آید علاج آن دو درم حب الرشاد بریان
کرده ناکوفته بدهند با آب گرم یا تخم خشخاش سفید و کندر
از هر یکی راست راست نرم بکوبند و مقدار یک کف ازان
با شراب مورد یا شراب آبی بدهند اسهال کهن باز دارد و کندر
و مرو زعفران و افیون و سندروس راستا راست بکوبند و حب
کنند شربتی نیمدرم اسهال بلغمی باز دارد **حبی دیگر** دارچینی افیون
جند بیدستر راستا راست حب کنند همچون بلبل شربتی هفت
حب باشد و کوز کازا دو حب **اسهال سوداوی** علامتها آن مزاج
سوداوی باشد و طعامها یا جرب سوذ دارد **علاج آن** رگ
باسلیق بزنند یا اسیلم از دست چپ و بگیرند ناردان بریان
کرده دو درم زرنباد بریان کرده یکدرم کهربا دو درم تخم شاهسپرم
بریان کرده ناکوفته دو درم شربتی ازان سه درم با کباب جگر یا
با شراب مورد بدهند **اسهال خون** علاج آن اقراص کهربا
و رب آبی بدهند و دو درم تخم لسان الحمل در شراب آبی میدهند

و دو درم حب الآس از تخم پاک کرده دو درم تخم گندنا و دو درم تخم
گل هر دو کوفته و بیخته سفوف کنند اسهال خون باز گیرد و خداوند
بواسیر را سود دارد و طعام اندر همه انواع پاچه باشد و خایه زرده نیم
برشت و ارزن پوست باز کرده بشیره مغز باذام و گاورس
پوست باز کرده و برنج باز بریان کرده بشیره مغز باذام پخته و پاچه
بسماق پخته و گوشت کبک و تذرو و ناردان پخته **زحیر** علاج آن
زرده خایه مرغ خام با روغن گل بیامیزند و مرداسنگ مغسول و صمغ
عربی و اسفیداج بزان بسرشند و بطلی کنند و حمول سازند و شیاف
زحیر بکار دارند و مقلیا ثا دهند و اگر تب نباشد نان اندر شیر تازه
ثرید کنند سود دارد و اگر سبب زحیر سرما باشد حب الرشاد دهند
با آب گرم و گوگرد با پنبه برشته دود کنند چنانک رسمست و بگیرند مغز
جوز بریان کرده سه درم نانخواه یکدرم کندر نیمدرم بکوبند و سفوف
کنند و بر خشت گرم و تابه گرم نشستن سود دارد و براز زفت
و نمک گرم کرده همچنین سود دارد **باب دهم اندر قولنج و تولد کرمها**
قولنج با آماس علامتها آن تب گرم و تشنگی و احتباس علاج آن
اگر قوت قوی باشد رگ باسلیق زنند و اگر حاجت آید رگ
صافن نیز بزنند و اگر آب کشنه و آب عنب الثعلب و آب آلو
و آب کاکنج با فلوس خیارچنبر و روغن باذام میدهند و بوقت
حاجت اگر قدری سقمونیا درین شربتها حل کنند صواب باشد

و کشکاب و روغن بابونه حقنه کنند و ضماد از بنفشه و خطمی و آرد
جو و بابونه و اکلیل الملک با موم روغن بنفشه بر شکم نهد نافع بود
قولنج که از خلط غلیظ و باد غلیظ بود علامتها آن
علامت خلط غلیظ درد و گرانی باشد و اسباب تولد خلط غلیظ از
پیش رفته باشد و علامت باد درد باشد بامتداد و پندارد که روده او را
بمثقب سوراخ میکنند علاج آن حقنه تیز کنند یا شیاف
تیز **صفت حقنه تیز که قولنج ثفلی و بادی و بلغمی را بگشاید**
تخم بادیان و تخم کرفس و انیسون و تخم شبت از هر یکی سه درم در
آب بپزند و بپالایند و هفت درم بوره نان و دو درم روغن کنجد
با روغن تخم معصفر با وی بیامیزند و بکار برند قولنج بلغمی و بادی
را بگشاید **صفت شیاف قولنج** بگیرند شحم حنظل و بوره از
هر یکی پنج درم سقمونیا دو درم مغز بادام پنج درم شیاف کنند
بسان یک رسمست و بنهند **صفت حبی که قولنج را در حال بگشاید** سکبینج
ده درم شحم حنظل ده درم سقمونیا سه درم و دو دانگ سکبینج را با آب
سداب حل کنند و باقی را بدان بسرشند و حب کنند شربتی دو درم
و تا سخت بحقنه و شیاف راه گشاده نکنند داروی اسهال ندهند
و اگر غثیان رنجه دارد سفوف جلی سهل بدهند با معجون الواحه
صفت معجون الواحه بگیرند مصطکی و قرنفل و زنجبیل و
بلبل و دار بلبل و کوزبوا و قرفه از هر یکی دو درم کوفته و بیخته

کنند

کنند سقمونیا دو دانگ همه را اندر جلاپی غلیظ که آن آب آپ
[illegible] بسرشند شربتی دو درم **صفت حبی که زود نزا زهر
اطلاق کند** بگیرند شحم حنظل دو درم سقمونیا یک درم مصطکی بنجاردم
انیسون پنج درم کثیرا دانگی بحب کنند با آب کرفس شربتی یک درم
تا یک مثقال **تولد کرم معا و نوعی قولنج دیگر است** که از آن
افتد که در رودها کرم تولد کند و تری ثفل رودها بر مزند تا بدان سبب
طبع خشک شود و علامت تولد کرم آنست که گاه گاه ثفل گری
فرو آید و احساسی درد و پی خلیدن باشد و رنگ روی زرد و تیره شود
و قوت ضعیف گردد و خداوند این علت زود گرسنه شود و از
بهر آنک هرچه برودها فرو آید کرمان بخورند و رودها مزیدن گیرند
بدان سبب گرسنگی و پیچش ناف و دغدغه و غثیان پدید آید
و خواب و بیداری بنزبت باشد و در خواب دندانها برهم ساید و از
از دهان لعاب آید **علاج** آن بگیرند شیح و ترمس و برنگ کابلی
مقشر درمنه و قنبیل از هر یکی پنج درم تربد سپید محکوک پانزده
درم این جمله باشیر تازه بدهند بر گرسنگی نیز بگیرند برنگ کابلی
مقشر هفت درم خرما و مغز جوز از هر یکی هفت درم هر یکی
بکوبند و بهم بسرشند و شبانگاه بر گرسنگی بخورند و بخسبند
بامداد کرم کدو دانه پاک کند و از پس استفراغ یک شربت
ایارج فیقرا بدهند اندر شب دیگر و یک هفته هر بامداد

پنجدرم سنک آبکامه بناشتا بخورد تا با دره کرم را پاک کند
و بکیرند صبر و زهره کاو و آب بو ذنه راستا راست و پنبه بآن
بدان تر کنند و بر دارند کرمها حرد را پاک کند و کوذ کانرا برک شفتالو
کوفته بر شکم مالند و زهره کاه و قطران و پیه کورن و سعتر و ترمس
بهم بسرشند و تریاق طلی کنند سود دارد و همچنین شونیز ببر که بسایند
و طلی کنند سود دارد

باب یازدهم در بیماریها معقد

بیرون آمدن معقد علاج آن کل سرخ و برک مورد و خرنوب در
آب بپزند و در آن نشینند و کلنار و مازو و نار پوست و صدف
سوخته و اقاقیا و شب یمانی و اسفیداج همه کوفته و بیخته بر آن
موضع پراکنند و ببندند چنانک بیست و خداوند مزاج سرد
دارو ها در شراب قابض و بر مرزنکوش زیادت کنند و ماکو معقد
که بیرون آید از ریشی بود بشراب قابض که داروهای بخته قابض
در وی بخته باشند بشویند و رب سوخته و کشته بکیرند ده درم
کل سرخ و سماق از هر یکی پنجدرم مرد و درم و سم بکوبند و بپزند
و بدان موضع پراکنند و ببندند **شقاق** طرقیذن لبها مقعد
را شقاق کویند و کاه باشد که بر کها ممتلی باشد و رکها بطرقند
علاج آن اکر سبب امتلار کها باشد رک باسلیق یا صافن
یا مابض بزنند یا بر میان هر دو سرین حجامت کنند و اکر آماس
و حرارتی باشد سپیده خایه مرغ و روغن کل اندر هاون سرب

بساید

بواسیر مقعد

بسایند تا سیاه شود و طلی کنند و مرهم کافوری طلی کنند
واکر حرارت قوی نباشد مرهم مقل بکار دارد و مغز
ساق کاو با خمیر جوش نیذه مرهم کنند خداوند مزاج خشک
را سود دارد واکر با زرد با آن یار کنند مرهم راستا راست
خداوند مزاج سرد را سود دارد **خارش مقعد** اکر سبب خارش
کرم خرد بود علاج آن یاد کرده آمد و اکر سبب کرم نباشد
و خارش سوزان باشد و مقعد تا سور بود علاج آن رک باسلیق
باید زد و بر میان دو سرین حجامت کردن و بمطبوخ افتیمون
استفراغ کردن و از طعامها سوداوی احتراز کردن و آن موضع
را بروغن زرد الو تلخ که مقل در وی حل کرده باشند چرب کنند
بواسیر این علة از غایت خون سوداوی باشد **علامة** آن آنچه
از خون کرم صفراوی باشد با خلیذن و سوزش سخت بود و آنچه
از خون غلیظ باشد خلیذن و سوزش کمتر باشد لکن کرانی بیشتر
کند و باذ ناسور باذی غلیظ با قراقر بود و اندر ناف بدید آید
و کاهی بجانب زهار و خایه و قضیب فرو د آید و کاهی بشر اسیف
کتف بر آید و کاهی با سهال خون آرد و کاهی شکم باز کیرد و درد
بیقرار همچون درد قولنج تولد کند و کاهی در اندامها بدید آید از
مفاصل و وقت بر خاستن و از زانو ها آواز می آید که بتازی آنرا
قرقعه کویند **علاج** آن اکر خون صفراوی باشد نخست رک باسلیق

زنند پس بمطبوخ هلیله و پستان و خیار جنبر و عناب و الو سیاه
استفراغ کنند و اطریفل کوچک و اطریفل مقل بکار دارند
و اگر خون روان باشد و غلیظ و بی درد بود بوقتی معلوم زود
باز نشاید گرفت الا که قوت ضعیف شود و هر گاه که خواهد که
باز دارد اقراص کهربا دهند و معجون خبث الحدید و حب مقل
صفة حب مقل هلیله کابلی بریان کرده بروغن گاو سی درم مقل
چهل و پنج درم مقل در آب کنند تا حل شود و داروها بدان بسرشند
و حب کنند شربت هر بامداد دو درم و اندر طبیخ داروهاء قابض
می نشیند و بگیرند مازو و کزمازو و اقاقیا و کندر و مرد اسفیداج
راستا راست کوفته و بیخته و آن موضع بشراب قوی بشویند
و این دارو بروی پراکنند و ببندند و اگر ناسور بدان گرهی نباشد
هم نخست رگ بزنند پس مطبوخ افیثمون دهند و علاج اصحاب
سودا نگاه دارند و هلیله پرورده سخت موافق باشد و اگر
دردناک باشد بگیرند مرهم داخلیون و روغن گل و اندکی زعفران
و اندکی افیون اندر مِیبَختج بسرشند و بکار دارند در نشاندو سود مند با
و بابونه و اکلیل الملک و اندکی زعفران بلعاب تخم کتان بسرشند
و بر و نهند و اگر ناسور مقعد باشد و درد سخت باشد در آب گرم
نشیند و روغن دانه زردالو تلخ و روغن کوهان شتر طلی کنند و پشم
پاره بدان روغن تر کنند و بخویش بر دارند و یکزمان صبر کنند روده

کشاده شود و درد ساکن گردد و نسخه دیگر بگیرند شحم حنظل و مغز باذام
تلخ راستا راست و بکوبند و ببیزند و شیاف کنند و هر ساعتی یکی
بنهند **صفة دارویی که ناسور را سود دارد و خشک کند**
بگیرند مار افعی از جایگاهی که از آب دور باشد و سر و دنبال وی
بیفکنند و شکم او پاک کنند و بشویند و بپزند تا مهرا شود و سر پاتیل بپوشیده
دارند پس روغن کازیت برافکنند و می جوشانند تا آن آب برود و روغن
بماند آن روغن بستانند روغن زیت برافکنند نگاه دارند و طلی کنند
خشک کند و بریزاند اهرن میگوید که ناسور را بروغن زیت
چرب کنند و اشنان سبز کوفته و بیخته بروی پراکنند و خشک کند
و بریزاند **صفة دارویی که باذن ناسور را بشکند** بگیرند هلیله سیاه
و بلیله و آمله و شیطرج هندی و عاقرقرحا و نوشادر و بلبل و دار
فلفل و تخم گندنا و مقل راستا راست همه بکوبند و ببیزند و مقل
را با آب میویز حل کنند و داروها بدان بسرشند و حب کنند شربت
سه درم باذن ناسور بشکند **باب دوازدهم اندر
بیماریها جگر** جگر گرم علامتها آن تشنگی بسیار باشد
و حرارت اندر جانب راست و موضع جگر علاج آن رگ باسلیق
زدن و سحرگاه آب تخم خرفه و سکنگبین دادن و چاشتگاه کشکاب
با روغن باذام و از پس چهار روز یا هفت روز آب کشته و آب
عنب الثعلب دهند و طبع را با آب میوها نرم دارند و فلوس خیار جنبر

اندر آب کشنیز کذاخته و شراب انار و آب انار و شراب ریشک
سود دارد و اگر طبع نرم باشد اقراص طباشیر دهند و ضمادها
از صندل و گل سرخ و تراشهٔ کدو تر و آب کوکنار و آب عنب الثعلب
و آب برگ مورد و اندکی مصطکی و دارچینی بر روی کنند و بر جگر
می نهند **جگر سرد** علامتها آن زبان سفید باشد و رنگ
روی رصاصی و بول غلیظ و سفید و اشتها طعام زود پدید آید
لکن دشخوار گوارد و بباید دانستن که اسهال غسالی با بسیاری
شهوت نشان سردی جگر باشد و با سقوط شهوت نشان
گرمی جگر و ضعیفی باشد **علاج** آن اما جگر سرد را ماء الاصول را
با روغن فستق و روغن بادام تلخ و دو دانگ جگر گرگ خشک
کرده و کوفته دو دانگ ریوند چینی با پنج درم کلنگبین سرشته سود
دارد خاصه اگر سه بامداد بدهند از بهر آنک جگر ها جانوران
هیچ معتدلتر و با جگر مردم ملایم تر از جگر گرگ نیست و اگر شب
بوقت خواب آشا ناسیا بزرگ دهند سود دارد و شیر شتر اعرابی
اخلاط سرد را با ادرار بول و اسهال پاک کند و سده بگشاید خاصه
اگر اندکی بول شتر بدهند و ضمادی برنهند بدین صنعت صبر و مصطکی
و افسنتین از هر یکی دو درم گل سرخ پنج درم عود خام و سنبل
و سک از هر یکی سه درم زعفران یک درم با موم و روغن سوده
برسرشند و بر جگر نهند سود دارد **باب سیزدهم**

در بیماریهای سپرز و درد سپرز گرم علامتها آن حرارت اندر
جانب چپ باشد و تشنگی غالب بود دلیل رنگش بود علاج آن
رگ باسلیق زنند و رگ اسیلم از دست چپ و آب کشنیز و آب
بادیان بهم آمیخته دهند و آب عنب الثعلب و آب کرفس از هر
یکی دو وقیه میدهند و استفراغ بداروی اصحاب سودا کنند و ایارج
فیقرا و غاریقون از هر یکی یک مثقال حب کنند و بدهند و دو درم
غاریقون با دو وقیه سکنکبین سخت موافق بود و آب سبزی کدو
و آب برگ بید و آب برگ بیذه خشک کرده اندر سایه مقدار دو درم
کوفته با دو درم شکر چند روز هر بامداد بدهند درد آماس را زایل
کند درد سپرز را قاقله دو مثقال طباشیر دو مثقال گل سرخ پنج
مثقال تخم کوکنار پنج مثقال ریوند و علک رومی از هر یکی نیم مثقال
شکر سفید پنج مثقال جمله خرد بکوبند و بگلاب معجون
کنند و قرصها کنند هر قرصی یک مثقال و هر روزی یک قرص ازین
قرصها با پنج مثقال سکنکبین بشکر پخته حل کنند و بخورد و
بغذا نخود آب خورد نافع آید **درد سپرز سرد** علامتها آن
گرانی بیشتر باشد و دلیل سخت رنگین نباشد و تشنگی نباشد
علاج آن ماء الاصول با روغن بادام تلخ و چهار دانگ تریاق
اربعه در وی حل کرده میدهند و پنج درم افتیمون سوده با یک
وقیه سکنکبین سپرز را پاک کند و افتیمون و پوست بیخ کبر از هر یکی

برابر کوفته و با انکبین سرشته پنجدرم با پنج مثقال سخت سود مند باشد
شق را ببر که حل کنند و مغز باذام تلخ کوفته و برگ سذاب
سنگ کوفته از هر یکی راستاراست بسرشند و بر سبز نهند
و بیندند و انجیر ببر که بپزند و خردل کوفته و بوست بیخ کبر کوفته
و بخته بهم بسرشند و ضماد کنند و غضارۀ یا قدحی از جوب گز
بسازند و طعام و شراب از انجا خورند در مدت جهل روز سبرز
و کرم را بگذارد و پاک کند ان شاء الله **باب جهاردهم در**
یرقان زرد بباید دانستن که یرقان علتی است که
رنگ جشم و رنگ تن بگردد یا زرد شود یا سیاه اما یرقان
زرد از فزونی صفرا باشد و بیشتر از جگر باشد و از سدۀ که در
منفذ زهره افتد و یرقان سیاه از سپرز افتد و شرح آن در کتاب
ذخیره یاذکرده آمده است اما علامتها اندر یرقان زرد آن
باشد که تشنگی غالب بود و دهان تلخ و بول سخت رنگین
و کفک بول رنگ بول دارد **علاج** آن اگر یرقان محکم باشد هم
رگ باید زد و هم مسهل دادن اما رگ زدن باسلیق باید زد
یا اسیلم از دست راست و مسهل طبیخ افسنتین و هلیله
زرد و عناب و اجاص و خرما هندی و تخم کشوت و تخم
کسنه و بیخ سوسن و غاریقون و غافت و شاه تره باید
ساخت و اگر سبکتر باید فلوس خیار جنبر اندر آب کسنه

کفایت کند و ماء الجبن سخت نافع بود هر بامداد سکنگبین
بزوری دهند با آب کاشنی و از پس سکنگبین بچهار ساعت کشکاب
دهند و اندر کشکاب بیخ کرفس و بیخ کبر و بیخ باذیان و بیخ کسنه
کسنه پخته باشند و کلاب با روغن باذام و شکر دهند و اگر تب
باشد هر بامداد سکنگبین ساذه دهند با آب کاشنی یا
آب تخم خرفه و آب انار ترش و شیرین موافق بود و کشکاب
با روغن باذام دهند و اندر کشکاب تخم کسنه و بیخ او در افکند
و اندر آب زن نشستن صواب بود و هم اندر آب زن دو وقیه
آب ترب و یک وقیه شراب ریحانی و نیم درم بورۀ نان در وی
حل کرده بدهند زردی از وی فرو د آید خاصه اگر هم در آب زن
بول کند یک استار بوک جعند خشک کرده کوفته و بیخته اندر
جلاب یا در ماء العسل بدهند و اگر جهار درم پرسیاوشان اندر
طبیخ افیتمون بدهند یرقان و زردی فرود آید **یرقان سیاه**
خداوند یرقان سیاه رگ باسلیق یا اسیلم زنند از دست
جب و استفراغ ماء الجبن کنند و تدبیر کشاذن سدۀ
باب پانزدهم اندر استسقا استسقا سه نوع است لحمی است
و سبب آن مادۀ بلغمی باشد که با خون اندر همه رگها گذرد و طبلی است
و سبب آن مادۀ باشد باذناک اندر همه احشا بماند و زقی است
و سبب آن مادۀ آب ناک باشد که اندر فضا شکم گرد آید و اصل همه

همه نقصان هضم است و بپارسی استسقا آب خواستن است
و سبب آب خواستن ضعیفی جگر باشد و عاجزی او و سبب
ضعیفی آب که بدو رسد از خویشتن دفع کردن و فرستادن
باندامها دیگر عاجز باشد تا بدان سبب همه تن تشنه ماند و
اندر جگر آب خواهد پی آنکه جگر را باب حاجت باشد همچنانک
جوع البقر یا گرسنگی همه اندامهاست پی آنک معده
طعام خواهد استسقا نیز تشنگی همه اندامهاست پی آنکه
جگر آب خواهد از بهر آنک جگر ضعیف باشد آب را باندامها
نتواند فرستادن هر آب که خورده شود اندر جگر باند و جگر را سرد
کند و آب بترشح در فضای شکم جمع شود و مزاج همه احشا تباه
گردد و بدان سبب علت بمشارکت همه احشا مستحکم
گردد و چگونگی ترشح از کتاب ذخیره باید جست اما استسقا که
سبب آن گرمی جگر باشد آن باشد که رطوبتها گداختن گیرد
و استفراغها تولد کند چون بول و عرق آوردن بسیار و اسهال
خون و افراط طمث و بدان سبب خشکی تولد کند و بسبب خشکی
رطوبت اصلی که مدد حرارت غریزی بدوست تحلیل
پذیرد و بسبب تحلیل آن قدر حرارت که باشد ضعیف گردد
و هر گاه که حرارت غریزی ضعیف شود جگر ضعیف گردد
و کیلوس را خون نتواند کردن پس استسقا ادا کند علامتهای آن

اما علامت زقی آنست که شکم گران باشد و بلمس چون مشک آب
بود و علامت طبلی آنست که ناف بیرون آید و شکم بدان گرانی
نباشد و بلمس همچون مشک پر باد باشد و اگر دست بروی زنی آواز
طبل دهد و علامت لحمی آنست که اندامها آماسیده شوند و هر
گاه که انگشت برنهی و اعتماد کنی در وی بنشیند و اثر آن یکزمان
بماند و رنگ روی و رنگ اندامها برنگ زندگان نماند و پیشترین
را طبع نرم باشد **علاج زقی** بهترین علاجی تشنگی کشیدن
است و گرسنگی و از دیدن آب و بکار داشتن آن منع باید
کرد و هر دو روز یکی قی باید کرد و هر بامداد ریاضت معتدل بکار
داشتن و اندر گرمابه عرق آوردن و اندر ریگ گرم نشاندن
چنانکه سر او در سایه باشد و تن او در آفتاب و دیگ گرم باشد
و تدبیر ادرار بول کردن و اندر آب دریا و آب معدنها چون گوگرد
و آب زاک نشاندن و استفراغ بحب غاریقون کردن **صفت حب
غاریقون** بگیرند غاریقون ده درم عصاره غافث و ریوند چینی
از هر یکی دو درم شکر طبرزد ده درم حب کنند و هر بامداد یکدرم بدهند
و اگر اسهال بسیار کرده باز گیرند و شیر شتر اعرابی باندکی بول او سود
دارد و آنجا که شتر اعرابی نباشد شتر را بعلف بیرون ببرند و لکن
آرد جو خمیر کنند و هر روز تخم کرفس و تخم بادیان ده درم اندر آن
بسرشند و بدو دهند تا شیر او نیک شود و طعام او نان بریان کرده باشد

وخمیر نان باید که نیک خاسته بود و اندر خمیر تخم کرفس و تخم بادیان
وتخم نانخواه بسرشند و هر روز مقدار ده ستیر ازین نان را تب
او کند و اگر این نان اندر نخوداب ثرید کنند شاید و روغن شیر
نخت باروغن بادام باروغن فستق و ترب خام و بجشه سود دارد
جندانک بخورد و اگر از گوشت صبر نشود اندر کرد گوشت تذرو و کبک
و بنجشک دهند بریان کرده و اندر نخوداب بجشه و اگر بضرورت
آب دهند اندکی شیر بیامیزند یا باب انار قناعت کند و اگر حرارتی
وتبی نباشد هر بامداد آب برگ ترب و کرفس و برگ گشنیز
کوفته و فشارده و جوشانیده و کفک برداشته و پالوده باندکی
شکر میدهند اما علاج طبلی شکم را بتکمید گرم دارند بسپوس گرم
و نمک گرم وارزن و مانند آن و پوست سمور و روباه پوشیدن
و مار الاصول میدهند با معجون فنداد یقون و کندر و زیره پوسته
بی خایند و طعام نخوداب دهند **علاج** لچی قی کردن و دریا صفت
و معتدل و دماغ را بغرغره و معده را بایارج فیقرا پاک کردن
و اندر آب دریا و آب کو کردنشستن و انجاکه آب دریا نبود
نمک در آب افکنند و چند روز در آفتاب نهند بجای آب دریا
کار کنند **باب شانزدهم در بیماریها کرده و مثانه و اعضاء تناسل** آماس گرم اندر کرده علامتها آن تب گرم لازم و تشنگی
و گرانی اندر کرده و دشخوار کردیدن از پهلو بپهلوی دیگر کردیدن

و درد ... بود و سخن در خواب بزر قطونا اندر خیار ترش و اقراص طباشیر
مکوفه و سرکه و گلاب و روغن گل اندر موضع کلیه مالند و ضماد
از پست جو و آبی کوفته و برگ بید تر و برگ مورد تر کوفته بر نهادن
و اگر این برگها نباشد صندل سرخ و صندل سفید و فوفل و اندکی
کافور بگلاب سوده و قطره سرکه بر جکانیده و طلی کنند
و طعام دوغ ترش و مزوره ماش مقشر با اسفاناخ و مزوره
کشکک جو و غوره و بنفشه و مانند آن دهند و سیب ترش و زردالو
ترش و خرمای هندی و طفشیل از عدس مقشر با آب غوره
و مانند آن دهند **عسر البول** باز کرفتن بول را عسر گویند و دشخوار آمدن
بول را عسر گویند و اسباب آن یا زخمی و سقطی باشد و ضعف
قوت دافعه یا بادی غلیظ یا چیزی اندر مجری بول کوفته شود
چون سنگی یا خون فسرده **علاج** آن اگر سبب زخمی و سقطی باشد
رگ باسلیق بزنند و در آب زن فاتر نشاندن و روغن گل مالیدن
و اگر حرارتی با وی باشد آب عنب الثعلب و آب تخم خرفه دهند
و بحقنه نرم استفراغ کنند و اگر سنگی باشد و بر مجری بول مانده
باشد علاج آن در جایگاه آن یاد کرده آید و اگر خون فسرده اندر وی
گذر آید شب یمانی اندر سرکه کنند یک شبانروز و بپالایند و شکر بر
افکنند و قوام دهند و هر بامداد بدهند و دار و که سنگ از مثانه
بریزاند سود دارد و اگر سبب بادی غلیظ باشد ماء الاصول

باروغن پنذانچه وردعن باذام طلخ دهند واکر سبب ضعف
قوت مثانه باشد در آب کوکرد نشانند و بوره ارمنی در آب حل
کنند و باحلیل فرو چکانند و زهره کاو و زهره بز و نمک و آب
تلخ انجا حاضر باشد اندر چکانند سود دارد و شبش که اندر جامه
مردم تولد کند با حلیل اندر نهند بول بگشاید سنگ و ریگ که اندر مثانه
و کلیه تولد کند علامتها آن ریگ اندر بول بدید آید و اندر بن قاروره
رسوب کند و مجری بول را بخارشد و بسوزاند و کرانی کند و آب
تاخنق زو دارد و ذکر کیرد و آنچه از کلیه آید زرد بود و آنچه از مثانه آید
سپید بود یا خاکستر کونی بود علاج آن اندر آب زن فاتر نشاندن
و کمرکاه و مثانه را بروغن کژدم چرب کردن و تخم خیار و تخم خیار
باذرنک و تخم خربزه و حجر الیهود و آب باذیان و تخم کرفس
و معجون عقرب و حب العلت مقدار دو دانک اندر آب تخمها بدهند
و آب ترب کوفته و فشارده مقدار ده درم باده درم شیر تازه آمیخته
سه روز بدهند مثانه را از ریگ پاک کند جرب مثانه علامتها آن
بیرون آمدن بول باد غدغه باشد و رسوب وی چون سبوس بود
علاج وی کشکاب و روغن باذام خوردن و طعام نرم خوردن و لعاب
دانه آبی و شیر زنان و روغن کل حقنه کردن و باحلیل درچکانیدن
و طعامها چرب بود و نرم خوردن فتق علامتها آن هرگاه
که به پشت باز خفتد بجای باز شود و قرار کیرد و چون برخیزد فرو آمده

باشد و اگر پر قرار باشد شود ترب فرو آمده باشد علاج آن
از جماع کردن و کارهاء سخت پرهیز کند و از پس طعام خوردن
آواز بلند نکند و چیزی کران برندارد و آنرا بسته دارد و اگر دشخوار
بجای باز شود این ضماد برنهند مشبب نیم کرم و بران هم فشارند
و چون بجای باز شود باز این ضماد برنهند صفت آن کوز سرو و سعد
و مازو و نار پوست و کندر و مرزنجوش و نانخواه و پیرپشی
کفشکران و سریشم ماهی بهم بسرشند و برنهند و ببندند و بگذارند تا
خون بیفتد و دیگر بار بر وی نهند تا سخت شود و از طعامها باذنا
و میوه تر پرهیز کنند و کمونی بکار دارند آماس قضیب و خایه
علاج آن اگر حرارتی باشد رگ باسلیق زنند و طلب و آرد جو با
آب کشنیز تر و آب کسنه بروی نهند و اگر حرارة نباشد و صلب بود
آرد باقلی و حلبه و بابونه و پیه مرغ و پیه بط اندر میفختج چون خبیص کنند
و برنهند و اکلیل الملک و آرد کندم و زرده خایه مرغ همه اندر میفختج
خبیص کنند و برنهند و ضمادها که اندر کتاب ذخیره اندر علاج آماس
بستان یاد کرده آمده است اندرین باب سود دارد ریش و
صبب و خایه کنند و رگ باسلیق زنند و از طعامها تیز پرهیز کنند
و صبر و کندر و عنزروت و کلنار و مرداسنگ ابسایند و بروی پرا
کنند خارش قضیب و خایه کنند و فصد باسلیق زنند
و از چیزها تیز پرهیز کنند و بر روی ران حجامت کنند یا دبوجه

برافکنند واشنان ابرکه تر کنند و هر روز اندر کرها به بذان بشوینید و همچنین
بکل سرکه ترکرده بشوینذ واکر بسوزد روغن کل با سپیذهٔ خایهٔ مرغ
طلی کنند **بر بالاشذن خایه** از آب سرد و هوای سرد پرهیز کنند و هر روز
یکبزمان اندر آب کرم نشستن خاصه آب کوکرد **بسیار یادذیا و ملای**
بکیرند فربیون و جند بیدستر وسعد و عاقرقرحا و قسط و دار بلیل کوفته
و بیخته راست راست واندکی مشک تبتی بروغن سذاب اندر کنند
و برزهار و خایه و حوالی آن می مالند و قی کنند و از طعامها تری فزاینده
پرهیز کنند و کموني و داوا المسک بکار دارند **ضعف قوة مباشرت** مردم محرور
هرچند داروهای کرم بیشتر خورند اندران کار ضعیف تر باشند ولکن از
دوغ تازه و جغرات تازه و از آب ابزوذ و از آب نخوذ خام منبوب
کرده قوت تمام حاصل آید و بعضی باشند که از تخم خرفه و بویا کافور
چندان قوت یابند که عجب دارند و قلیه نرکسی که در وی یا کزر و باقلی
بسیار در اندازی زنجبیل باشد غذا او نه مزاج معتدل سخت سوذ
دارد و مبرود و مرطوب را تیز کردن و نیم درم انکزد در زرده خایه
سوذ دارد و این باب از کتاب ذخیره باید خواند والله اعلم واحکم

باب هفدهم در بیماریها زنان

بسیار رفتن خون حیض
اسباب آن یا بسیاری خون باشد اندر تن یا کرمی و تیزی خون یا قرحه
در رحم علامتها آن آنچه از بسیاری خون باشد بنض عظیم بود و رنک
روی سرخ و تازه بود و همه تن قوی بود **علاج** آن فصد و طعام از انار دانه

وسماق

وسماق و عدس و پاچه بره و کوشت کوساله و شربت اقراص کهربا
و حمولا از پشم تازه که باب مازو تر کنند و بر مشک آلوده کنند و آنچه از
تیزی یا و کرمی خون باشد تن ضعیف باشد و خون رقیق علاج آن
تسکین حرارت بود بشربتها خنک و غذاهای غلیظ چنانک یاذ
کرده آمذ از عدس و پاچه و مانند آنچه و آن از قرحه باشد خون
عفن کشته باشد علاج آن رک باسلیق زدن و رک مابض و بماء
العسل بشویند و بطبیخ حلبه و کلکنج و بنادق البزور داذن
و باب کوکرد اندر نشستن سوذ دارد **بازایستاذن خون**
حیض نه بوقت اسباب آن یا کمی خون باشد اندر تن یا غلیظی و سردی
خون باشد از فربهی افراط علامتها آن اما علامة کمی خون آنست
که پیش ازان استفراغها بوذه باشد چون رعاف و عرق آمذن
بسیار و مانند آن و لاغر شدن تن و ضعیف آن و زرد شذن لون
علاج آن اندر آب زن نشستن هر روز یکبزمان و غذاهای معتدل
قوی دهند چون ماء اللحم و زردهٔ خایهٔ نیم برشت و شاذکامی و
علامة غلیظی و سردی خون آنست که اندامها بلمس سرد باشد
و فربهی از پیه باشد نه از کوشت علاج آن غذاها کرم و لطیف و
اندک خوردن و ریاضت معتدل هر روز یکبزمان و سکنجبینا و کموني و
قلاقلی و معجون الواح داذن و طعامها زیره و نانخواه و انکذان و
خردل و انکزد و دارچینی بکار داشتن **اختناق رحم**

سبب آن نایا فتنش مرد باشد علامتها آن حالی بدید آید همچون
صرع لیکن صرع با تشنج باشد واضطراب واندرین علة کفک وتشنج
نباشد علاج آن مباشرت وعطسه آوردن [illegible] وبلبل وغیر
آن وبوی نیلوفر وکافور وبنفشه وصندل [illegible] سوداء از **رجا**
حالی باشد همچون حال آبستنی وعلامتها آن هیچ نباشد علاج
آن ماءالاصول باروغن باذام طلخ وروغن بیذانجیر واستفراغ بایارج
فیقرا یا غاریقون رکب و بحب منتن وماننده آن کنند **حمل ناپذیرفتن**
آنچه از جهت زن باشد بسبب فربهی بافراط وغلبه سردی یا تری مزاج
یا گرمی وخشکی مزاج یا بادی علامتها آن این حال پوشیده نیست
و بسیاری جایها یاد کرده آمده است اگر سبب سردی وتری وباد غلیظ
باشد ماءالاصول وروغن باذام طلخ وروغن بیذانجیر واستفراغ
بحب سکبینج وحب منتن کردن و معجون نیا ودواءالمسک [illegible] بروغن
بروغن بلسان ترکرده یا بغالیه مشکی آلوده بخویشتن برگیرند وتخود آب
نخود وقلیه خشک خورند با توابلها چون دارچینی وپلپل وماننده آن
واگر سبب گرمی وخشکی باشد علاج آن کشکاب باروغن باذام
وآب تخم خرفه وآب انار ولعاب اسپغول وشکر بکار داشتن
وطعام قلیه کدو وقلیه خیار واسفاناخ وماننده آن دادن **دشخوار
زادن** را علاج آن چون وقت زادن باشد هر روز بگرماوه شوند
ودر آب زن نشینند وپشت بروغن باذام وروغن بنفشه بمالند

وشوربا ها

وشوربا ها یا حبوب خورند ودر حال دشخوار زادن حلبه وخرما بپزند
ومقدار صد درم آب آن بدهند باروغن باذام شیرین بتفاریق
بدو دهند ویک مثقال غالیه اندر شراب ریحانی بدهند وعطسه
افکنند [illegible] وبینی بگیرند تا عطسه باز گردد وقوة
فرو سو کند واگر مشیمه بماند یا بچه بمیرد بگیرند مرو بپزند وگوگرد وجامه
شیر را تنها است وبزمره گاو بسر شند وزهر اورد وذ کنند چنانک
رحمست مشیمه وبچه مرده جدا گردد باذن الله **آماس وریش رحم**
علاج آن همچون علاج آماس وقرحه مثانه باشد **خارش رحم**
سبب آن رطوبتی باشد گرم وکرم علاج آن همچون علاج جرب
مثانه باشد رگ باسلیق زنند وبر رویها ران حجامة کنند وحلبه وتخم
کتان اندر ماءالعسل بپزند وپشم پاره بدان ترکنند وبخویشتن
بردارند **کمی شیر** اگرچه شیر ومنی وخون هرسه بصورت مخالف
اند وتولد هر یک اندر عضوی دیگرست اما اسباب کمی وبیشی هر سه
یکسانست هرکه که غذا اندر کمیت وکیفیت معتدل بود ومزاج
جگر معتدل باشد خون نیک وتمام تولد کند وهرکه که برخلاف این
باشد خون بدو اندک تولد کند وبدان سبب شیر ومنی اندک تولد کند
از بهر آنک تولد هر دو از خون نیک بود پس هرگاه که شیر اندک بود غذا
بصلاح باز باید آورد وتدبیر باعتدال باز آوردن مزاج جگر باید
کردن وغذاها بسزا افزودن **علاج آن** اگر شیر زرد ورقیق باشد

سکنکبین ساذه وآب انار ترش وشیرین وآب تخم خرفه باید
داذن وطعام فسردا از کوشت بزغاله وکوساله ومرغ وحصرم د
زیربا ومانند آن باید خوردن واکر غلیظ باشد سکنکبین بزوری دهند
وماهی شورتی باید کردن وطعام نخوآب وآبکامه وترب ومانند
آن واکر اندکی بود کشکاب دهند بروغن باذام وبرنج بیشیر وشوربا
شلغم وکند نا واسفاناخ ومانند آن وکنجد آس کرده اندر شراب
ریحانی بمالند وبپالایند وآن شراب بدهند وبستان بزوکوسفند
سوذ دارد **آماس بستان** علامتها آن کرمی وسردی جندین
جای معلوم شذه است علاج آن اکر آماس کرم بود سرکه با آب
کرم بیامیزند وبذان تکمید کنند ونخست رک باسلیق بزنند
وسکنکبین وروغن کل وآرد باقلی بذان برشند وضماد کنند واکر
آماس سرد باشد بابونه کوفته وبپخته اندر آب باذیان وآب
کرفس برشند وضماد کنند نافع بود **باب هجدهم در**
اوجاع مفاصل ونقرس ودوالی وداء الفیل اوجاع مفاصل ونقرس
کرم سبب این علت ضعیفی عضو دردمند باشد وبسیاری ماده و
فراخی منفذها ورکها علامت آن اکر ماده کرم باشد آن عضو سرخ
بود وکرم علاج آن اکر ماده خونی باشد نخست رک زنند لکن
اندر اوجاع مفاصل رک اکحل زنند از هر دو دست واندر نقرس
ودرد انداما فروسوتر رک باسلیق زنند ازان جانب که درد باشد

وشربتها خنک دهند پس داروی مسهل دهند واکر بمسهل دفع افتد آن
کرد واندر قاروره نضج بدیذ آید دفع کنند وموضع دردمند را اندر آب
کرم یا فاتر یا سرد نهند تا دردی آرامد وداروی مسهل یا سورنجان
وسنا مکی وقنطوریون دهند هر سه یا آنجه منشا علت واجب کند
اما خاصیت سورنجان آنست که خلط سرد را باسهال از مفاصل
دفع کند ومنفذها ورکها را قوت دهد تا خلطی دیکر اندر منفذها کذر
نتواند کرد وبمفاصل باز نشواند ریخت وبیشتری داروها اکرجه خلط
را دفع کنند منفذها را کشاذه بکذارند واخلاط دیکر هم دران منفذها
بجای باز شود لکن سورنجان با آن خاصیت معده را زیان دارد آنرا
با داروها که معده را قوت دهد بکار باید داشتن جون زیره وزنجبیل و
صبر وبلیلج وسقمونیا باید داذن تا اسهال بقوت باشد وبسیار خوردن
سورنجان عصبها را سست کند بذین سبب هر کاه که بسیار خورده
شود مفاصل را نرم باید داشتن بموم روغن وبیه بط ومانند آن واز
پس داروی مسهل با درار بول مشغول باید بوذن تا ماده اوجاع مفاصل
ازرکها پاک کنند **صفت مسهلی نافع** سورنجان یکدرم
بوزه نافی یکدرم ماهی زهره دو دانک تربد درمسنکی ونیم زنجبیل وزیره
کرمانی وسقمونیا از هر یکی دانکی ونیم بوزیدان یکدرم هقل دانکی حب
کنند وبدهند این جمله یک شربت باشد اندر یک وقیه جلاب **صفت**
مسهلی دیکر سورنجان وهلیله زرد وتربد از هر یکی جهار دانک

شحم و حنظل و سقمونیا از هر یکی دانکی نیم مصطکی و انیسون از هر یکی
دانکی کثیرا نیم دانگ مقل دانکی حب کنند و بدهند و از پس مسهل
با دراربول مشغول باشند که اوجاع مفاصل بدان پاک شود اما داروی
مسهل را ترکیب چنان باید کرد که صفرا و بلغم را دفع کند اگر استفراغ
بلغم تنها کند در حال سودمند باشد لکن دیگر باره صفرا بجنبد و رطوبتی
دیگر بگدازد و بدان عضو باز آورد و ضمادها را نخست رادع برنهند
پس مرکب پس محلل **صفت ضماد رادع** بگیرند طحلب و بزر
قطونا بر که تر کنند و برنهند و یا بگیرند سماق و نار پوست و پست جو
بشراب بسرشند و برنهند و اگر درد صعب بود بگیرند زعفران و افیون
را استار است و بشیر بسایند و با موم روغن بسرشند و طلی کنند
و لوبیا در آب بپزند و بکوبند و ضماد کنند تحلیل کند و درد بنشاند
و آماس ببرد و اگر ماده صفرایی باشد استفراغ بمطبوخ هلیله
زرد و خرما هندی و تکمید کنند و شربت لایق آن سازند **اوجاع**
مفاصل سرد و نقرس سرد علامتها آن عضو درد مند هم رنگ تن باشد
و گرم نباشد و گرانی بکند علاج آن قی کنند و ماء الاصول دهند
با روغن بادام تلخ و روغن بیدانجیر و کلنکبین و استفراغ بحب
سورنجان و حب شیطرج کنند و حب منتن و طعام نخود آب و
شوربا به بنجشک و مانند آن و ضماد ازین نوع سازند **صفت**
ضماد بگیرند حضض و بشراب و روغن زیت بسایند و طلی کنند

واگر

واگر حاجت آید اشق با حضض یار کنند و اینجا که محلل باید فربیون
بروغن سوسن یا روغن یاسمن بسایند و طلی کنند و سرگین گاو ضمادی
نافعست و مثل رجا و شیر و پیه کذا حشه ضمادی محللست
عرق النسا علامت آن دردی باشد که از سرین فرود آید تا
زانو و گاهی بقدم و خنصر فرود آید **علاج** آن همچون علاج او
جاع مفاصلست و نقرس رقیق کردن و طعام کم خوردن و از پس
طعام حرکت ناکردن و هر بامداد ریاضت کردن سود دارد و خداوندان
این علت را و اوجاع مفاصل را و نقرس را شراب نشاید خوردن و هرگاه
که شفا یابند تا چهار فصل بنگذرد بسلامت او را بشراب معاودت
نشاید کردن **دوالی** رگها غلیظ باشد که بر ساق پای پدید آید و سبب آن
امتلا و فراخی رگها باشد و طعامها غلیظ خوردن و از پس طعام حرکت
کردن و این علت بیکانرا و حمالانرا بیشتر افتد علاج آن قی کردن
بداروها که سودا و بلغم برآورد و رگ باسلیق زنند و استفراغ بافتیمون
و مطبوخ افتیمون و مانند آن کنند و هر هفته ایارج فیقرا و غاریقون
و افتیمون و حجر ارمنی ترکیب کرده بدهند و از پس طعام هیچ
حرکت نکنند **داء الفیل** این علتست که سبب آن همچون سبب
دوالی است که قدم و ساق پای غلیظ گردد همچون ساق فیل لکن
ماده این علت بر خلاف ماده دوالی باشد عفن نباشد و بدان
سبب متقرح شود و ماده این علت از عفونت خالی باشد و متقرح

نشود **علاج** آن همچون علاج دوالیاست و پس از آن که استفراغ
کرده باشند خاکستر چوب کرنب و چوب گز و آب حلبه و سرگین بز
و تخم ترب و تخم جرجیر کوفته بروغن زیت سرشته طلی می کنند نافع بود

مقاله ششم در تب حصبه و آبله و مانند آن

تب بباید دانستن
که حرارت غریب باشد که در دل برافروزد و با هوا که در تجویف دل
است که طبیبان آنرا روح گویند بیامیزد با روح اندر رگها برود
و اندر همه تن پراکنده شود و همه تن را گرم کند بر حالی که مضرت آن
اندر فعلهای طبیعی بدید آید و فعلهای طبیعی شهوت طعام و شراب است
و هضم آن و قوت حاسه و نشستن و خفتن و رفتن و غیر آن
و اما گرفتن و گسارینده تب چنان باشد که ماده فزونی اندر تن گرد
آید و حرارت غریزی را از هضم آن عاجز آید و از آن ماده بخاری
بدید آید و روح را اندر شریانها غلیظ کند تا بدان سبب بدشخواری
گذر تیز کردن و بدشخواری دم تواند زدن و بدان سبب گرم شود
و گرمی آن بدل باز دهد و از دل بشریانها باز دهد و اندر همه تن پرا
کنده شود پس تب بدید آید از بهر آنک هر گاه که سوء المزاج گرم
اندر عضوی بدید آید شریانها و روح آن عضو را و حوالی آن عضو را
گرم کند و این حالت آن عضو باشد از بهر آنک شریانها از دل رسته
است هر گه که روح و شریانها عضوی گرم شود گرمی آن اندک
اندک بدل باز دهد و هوائی که در تجویف دلست آن حرارت غریب

وان

و آن سوء المزاج را قبول کند و از دل اندر شریانها بهمه تن باز دهد
و گرم کند بدین سبب دل همچنان که مبدا حرارت غریزی است مبداء
حرارت غریب گردد که اندر دل برافروزد و باروح و خون که اندر شریانها
است اندر همه تن برود و تب بدید آید هر گاه که تن از اخلاط بد پاک
نشود تب حمی یوم شود و اگر خلطی بد باشد حرارت اندر آن آویزد و تبی
که بدان خلط منسوبست تولد کند و گسارینده تب چنان باشد که بخار
آن ماده با هوای دل که روح است و خون را که اندر شریانها است
غلیظ و گرم کند و تب آورده شود میل بظاهر تن کند و از بهر آنک
گرم باشد لطیف گردد و تحلیل پذیرد و تب گسارینده شود **و انواع
تبهای خلطی** که از عفونت اخلاط باشد چهارست بلغم و خون
و صفرا و سودا لکن از بهر آنکه عفونت اخلاط یا اندرون رگها
باشد یا بیرون رگها پس انواع تبها هشت می شود چهار آنک
اخلاط از اندرون رگها عفن گردد و چهار آنک بیرون رگها و با این
همه تبها یکدیگر ترکیب افتد و انواع آن بسیار گردد این جمله
از کتاب ذخیره باید جست والله اعلم **حمی یوم** علامتها آن
اندر این تب گرانی و کسلانی و دردها چنانک درد دیگر انواع باشد
هیچ نباشد و اگر صداعی و تکسیری بود لازم و قوی نباشد و قاروره
و نبض خوب باشد **علاج آن** هر گاه که تب فاتر شود اندر آخر
تب آبزن و گرماوه خوش و آب فاتر صواب بود و زودتر تب

غذا باید کرد از فروج یا زغاله بکشک جو و اسفاناخ و غوره
و مانند آن کنند **تب دق** بسیار باشد که حمی یوم بدق رسد
و تبها دیگر بدرازی مدت و تخلیط بیمار و خطای طبیب بسیار
بدق باز گردد و نادر باشد که تب دق با بتدا پدید آید **علامتها**
آن نبض صلب باشد و دقیق و متواتر و ضعیف و موضع رگ و حوالی
آن گرم و تباه‌تر از جای دیگر باشد و بیمار از حرارت تب سخت آگاه
نباشد و چشمها درو اندر افتد و پوست پیشانی بر استخوان
کشیده شود و کشتها بر آورد و بینی باریک شود و درویش و تازگی
رنگ برود و هرگاه که غذا خورده شود حرارت ظاهرتر شود و چون
چراغی که روغن یابد بر افروزد و نبض قوی‌تر شود و آن درست‌ترین
نشانها است **علاج** آن تا قوت بر جای باشد و استخوانها بگوشت
پوشیده بود و ذبول ظاهر نباشد امیدوارتر باشد اما هوای خانه و بستر
بیمار خنک باید داشت و گرمابه خوش و آب فاتر و روغن مالیدن
سود دارد و شیر زنان یا شیر خر دادن و بر اندامها دوشیدن
و شراب خشخاش و کشکاب که در وی کدو تر بود و سرطان
تازه و جوشانیده باشند با روغن بادام و شکر و بست جو
و لعاب اسبغول دادن و اندر کشکاب یا از پس او قرص کافور
و شراب صندل دادن و طعامها همه تری فزاینده باید دادن
چون قلیه کدو و قلیه خیار و اسفاناخ و ماهی تازه کوچک

وخایه

و خایه مرغ نیم برشت و مزوره کشبک جو و ماش مقشر و پاچه
اندر کشکاب پخته و دوغ تازه و مانند این و بنفشه و نیلوفر و برگ
بید شستن و میوه‌های خوش بوی و گل تازه و شاهسپرغم سرد کرده
می بویند و اندوه و خشم و اندیشه از خود دور دارند و آب کدو
و آب خربزه هندی و آب خیار ترش و آب انار شیرین هر با ملا
سود دارد **تب مطبقه** سبب عفونت خون باشد یا گرمی و
بسیاری آن علامتها آن رنگ روی و رنگ چشم سرخ باشد و رگها
رگها ممتلی و طعم دهان شیرین و لزج و حرارت تب همچون حرارت
کسی بود که از گرمابه بیرون آید **علاج** آن فصد باید کردن و خون
مبلغی وافر در خور قوت و عمر و فصل سال بیرون کردن و پس
از چند روز بمطبوخ هلیله استفراغ کردن و تسکین دادن بسکنجبین
ساده **تب محرقه** سبب این تب عفونت صفرا سوخته باشد
از اندرون رگها بر همه تن یا از بیرون رگها که نزدیک دل و جگر و فم
معده باشد یا عفونت بلغمی باشد که به صفرا آمیخته بود و تولد
بلغم شور از رطوبتی رقیق بود که با صفرا سوخته آمیخته شود علامتها
آن حرارت این تب لازم باشد و باطن سوزان‌تر از ظاهر بود و تشنگی
عظیم و زبان درشت و سیاه بود یا زرد و روز بحران اندر
آغاز تب فراشا کند و اندر آخر عرق کند پس اندر تسکین حرارت
مبالغه باید کرد و هوای خانه خنک باید داشت و تن بجامه

پوشیدن تا نسیم هوا خنک بتنفس بدل بیمار میرسد و حرارت
تحلیل می پذیرد و باندرون باز نگردد و سکنگبین ساده و شراب
ریواج دادن و حرارت دل را شراب صندل و شراب ترنج و قرص
کافور تسکین دادن و بعوض غذا آب کدو و آب خربزه هندو
دهند و آب خیار ترش و کشکاب رقیق دادن و اگر باستفراغ
حاجت افتد خاکسترها خیارچنبر اندر طبیخ خرما هندی حل کنند
و بدهند **تب غب خالص** این تبی باشد که یکروز باشد و یکروز
نباشد و علامتها درازی مدت تب هفت ساعت باشد و بیشترین
دوازده ساعت و کمترین چهار ساعت هر چه از دوازده ساعت بگذرد
و چهارده ساعت شود یا بیشتر بدین اندازه از خالصه دور باشد
و اگر تدبیر صواب باشد روز عدد نوبتها تب هفت پیش
نباشد و باشد که بچهار نوبت بگذرد و بسیار باشد که بسبب
لطافت ماده یک نوبت بیش ندارد و باقی معرق یا باسهال صفرا
بگذرد اما نبض عظیم و قوی مختلف باشد و قاروره سرخ
و ناری و رقیق و حرارت این تب سوزان تر از دیگر تبها باشد
و سرما که در آغاز تب باشد نیک بلرزاند و زود ساکن شود
و باید دانست که سبب سرما که در آغاز تبها پدید آید حرارت
تب است که رطوبتی که باید بگدازد و بر همه عضلها تن زیر
تا سرمای آن رطوبت محسوس گردد و سبب آنکه پیش

از

از تب اگرچه رطوبت باشد سردی آن محسوس نباشد بیت آن است
که آن رطوبت اندر تن ساکن باشد نه از جای بجای میگردد و نه از جای
می شود و هر چه اندر تن ساکن باشد اجزای تن با اجزای آن خو کرده بود
و بهر حال چیزی که بایکدیگر در یک جای دیر بمانند میان ایشان
تشابهی پدید آید پس هرگاه که این رطوبت از جای بجای شود و از
جایی بجایی حرکت کند هر جزوی از وی از قرارگاه خویش بجنبد
بمجاورت و خو کردگی هم اجزای تن با اجزای رطوبت بگردد و هر جزوی
از تن سردی آن جزو که با او خو کرده نباشد یافتن گیرد سرما محسوس
گردد و لرزه کردن گیرد **علاج آن** هر بامداد سکنگبین دهند سرد کرده
یا شراب غوره یا شراب ریواج یا شراب آلو و روز نوبت حالی که سرما
و لرزه پدید آید سکنگبین با آب گرم بدهند تا باشد که قی افتد و ماده
صفرا را بر اندازد و اگر قی نکند بقوت هتوع و حرکت آن حرارت غریزی
لختی حرکت کند و مایه تب را بگدازد و بدان سبب لرزه زود
ساکن شود و هرگاه که تب گسسته شود اندکی کشکاب دهند
و روز دیگر که نوبت تب نباشد آب انار ترش و شیرین دهند با شحم
آن کوفته و فشارده و شکر بر افکنند تا هم حرارت را ساکن کند و هم
بقوت شحم و شکر صفرا را دفع کند یا شراب آلو دهند یا شراب گل
مکرر یا سکنگبین با آب میوها آمیخته و سرد کرده یا آب خرما هندی
و با اندکی خیارچنبر یا مقدار پانزده درم بنفشه پرورده اندر گلاب

کذاخته و پالوده با مقداری دو درم بزر قطونا در آب آلو و شکر
و مزوره از آب غوره یا آلو سیاه یا خرمای هندی یا از کشته زردالو
یا از کشک جو همه بشیرهٔ مغز بادام و اگر با تب صداعی باشد قیاسه
طبع را بحقنهٔ نرم نحیف باید کرد یا شافهٔ که از شکر و بنفشه و
سقمونیا سازند و تدبیرهای دیگر همچون تدبیر تب محرقه باشد
شطر الغب این تب از تب غیر خالصه از جمله تبها است که از
ترکیب صفرا و بلغم تولد کند و کمابیش هر یک را ازین دو ماده و
چگونگی ترکیب آنرا حدی نتوان نهاد از بهر آنک بلغم گاهی غلیظ
تر باشد و بسیارتر و گاهی رقیق تر و کمتر و گاهی صفرا بیشتر باشد
و بلغم کمتر و بر عکس و گاهی صفرا سوخته باشد و گاهی صفرا
ناسوخته و گاهی هر دو مایه از اندرون عروق باشند بدین سبب
تبهاء مرکب را هر یک بخاصهٔ نامی نیست مگر شطر الغب و غب
غیر خالصه که آنرا نامی نهاده اند **علامتها** آن فرق میان شطر الغب
و غب غیر خالصه آنست که ماده شطر الغب صفرا باشد و غب غیر
خالصه آنست که صفرا و رطوبت بهم آمیخته شود و چون یک چیز نباشد
بدین سبب نوبت هر یک جدا باشد و آن روز که نوبت حرکت صفرا
را باشد تب گرم تر و آشفته تر آید و روز دیگر که نوبت حرکت رطوبت
باشد تب آهسته تر و دراز تر باشد و بسیار باشد که اندر شطر الغب
و غب غیر خالصه هم صفرا و رطوبت باشد اندر یک نوبت دو بار یا آ

بار سرما و فراشا بدید آید و باز گرم شود و علامت غلبهٔ هر خلطی از اعراض
و احوال تب توان دانست **علاج آن** طریق صواب اندر علاج این تبها
آنست که طبع نرم کنند و قی آورند و ادرار بول کنند و مسام بگشایند
و عرق آورند و تن را از مادهٔ تب پاک کنند و تدبیر تسکین حرارت کنند
و این تدبیرها بچیزها سهلتر و سبکتر کنند و بدان طریق که آسانتر بود
و استفراغ قوی از پس بدید آمدن نضج کنند و اندر اعراض تب
نگه میکنند و با مادهٔ غالب بیشتر کوشند از آنک با غیر او و اگر حاجت
باشد تسکین حرارت بیشتر بسکنگبین ساده کنند و اگر بزوری
باید بزور تخم کسنه کنند و با حلیب تخم خیار و خیار بادرنگ دهند
و اندر کشکاب آب نخود و تخم بادیان و سعتر و زوفا خشک و بودنه
و سنبل آنچه در خور باشد در افگنند و پیش از کشکاب سکنگبین
ساده دهند با سکنگبین بزوری و بزور بمقدار حاجت کنند و آب
بادیان و گلشکر دروی یا گذاخته بسکنگبین ساده عسلی و گلشکر
با سکنگبین سرشته این شربتها موافق باشد و اگر حاجت آید بتسکین
حرارت که بیشتر باشد سکنگبین شکری دهند و اگر بزوری کنند بزور تخم
کسنه و بیخ او کنند و تخم خیار و تخم خیار بادرنگ زیادت کنند صواب
بود و اندازه و ترتیب شربتها بر طبیب بود که بر حکم مشاهدت تصرف
میکند و می فزاید و می کاهد و هر گاه که اثر نضج بدید آید تدبیر
استفراغ کنند برفق و گلشکر گذاخته با سکنگبین آمیخته صواب

بود و شراب افسنتین موافق بود و نیم درم تربد با نیم درم غاریقون
با نیم دانگ سقمونیا اندر شراب گل مکرر یا گلشکر سرشته مسهلی لطیف
و سبک باشد و اگر باستفراغ قوی تر حاجة آید معجون خیارجنبر دهند
و از پس استفراغ قرص گل دهند صفة قرص گل بگیرند گل سرخ
ده درم سنبل سه درم اصل سوس پنجدرم تخم خیار مقشر و تخم کشنیز از
هر یکی چهار درم شربت یک مثقال و اگر صفرا و بلغم با یکدیگر یار
باشند بگیرند گل سرخ ده درم مصطکی یکدرم سنبل دو درم تخم کشنیز
پنجدرم شربت یک مثقال با گلشکر تب بلغمی هر گاه که حرارت
غریب اندر رطوبت طبیعی اثر کند عفونت اندر وی پدید آید
نا طبیعی شود و تب بلغم تولد کند علامتها آن سرما و لرزه قوی تر
باشد و پاینده تر از سرما دیگر تبها باشد و گاه باشد که بیمار پندارد
که در میان برفست و دیگر گرم شود و این نوع سرما از بلغم غلیظ باشد
که آنرا بلغم زجاجی گویند و طعم دهان ناخوش و فم معده ضعیف
و شهوت باطل باشد و تاسه و غثیان و غشی بسیار افتد و نبض
ضعیف و متفاوت بود و تفاره رقیق و سفید باشد و باخر
سرخ و تیره شود علاج آن مدة یکهفته سکنگبین عسلی دهند
و کشکاب که در وی تخم باذیان و نخود بخته باشند یا ماء العسل
که در وی زوفا باشد و از پس یکهفته قی فرمایند خاصه اندر آغاز تب
وقتی بسکنگبین عسلی و آب گرم فرمایند و از پس قی گلشکر دهند با

مصطکی و انیسون و طبع را نرم کنند بگلشکر مسهل یا ده درم گلشکر
با سی درم سکنگبین حل کنند و بدهند و تربد و مصطکی و زنجبیل را
راست کوفته و بیخته و شکر چند وزن همه شربت هر شب از یک مثقال
یا دو درم طبع را نرم کند و سود مند باشد و بتهای بلغمی بعضی باشد
که با آن لرزه و سرما نباشد و گسار یدن آن ظاهر نباشد و مانند تب دق
باشد اندرین علاج بدین شربتها پزانده و لطیف کننده چندان دیر
نشاید کردن از بهر آنکه بیم باشد که ماده لطیف گردد و بدماغ برآید
و سرسام تولد کند خاصه اگر صداع باشد یا دماغ ضعیف بود و صواب
آن باشد که از گلشکر و سکنگبین ساذج درنگذرد یا سکنگبین که در
وی اندکی بیخ باذیان باشد و این تصرف هم بحاکم مشاهدات باید کرد
و بقراط از بهر آنک ابن مسنی کثلاث الحمی فی المشایخ لبینه ولا نثیر
فیهم مادة بزیارة الحمی ولینها ولا یقدم علی التنقیة الا بعد الاحتیاط
والتثبت و اگر دماغ قوی باشد استفراغ بلغم بشحم حنظل باید
کرد و ادرار بول بماء العسل الاصول و از پس استفراغ قرص گل دهند
تب ربع روز نوبت روزه گیرند یعنی از طعام و شراب باز ایستند
خاصه از آب سرد و اگر در آغاز تب قی توان کرد صواب بود و روز دیگر
که از پس روز نوبت باشد شوربا نخود آب و شبث دهند بگوشت
گوسفند و روز دیگر که فردا روز نوبت خواهد بود نخود آب دهند با
زیره باج یا جوزه مرغ خانگی یا بره شیر خوار و روز نوبت هیچ چیز نخورند

واندر آغاز تب قی کنند و آنروز که نوبت نباشد بامداد گلشکر
با سکنگبین پیوسته میدهند و بعد ازان بچند ساعت کشکاب و [دهند]
با نخود پخته و تا اثر نضج پدید نباشد استفراغی قوی نکنند و دیگر
تدبیرها چون تدبیر تب بلغمی باشد و بتها خمس و سدس و سبع و غیر
آن هم بدین قیاس باشد **آبله و حصبه** بباید دانستن که آبله و حصبه
یک جنس است و هر دو از جوشیدن خون باشد لکن ماده حصبه خونی
باشد صفرایی و اندک و میل بخشکی و گرمی دارد و بدین سبب است
که بثرها حصبه کوچک است و از پوست برداشته نیست و از بهر
آنکه حصبه از خونی تباه تر باشد کشنده تر است و جوشیدن خون
اندر تن مردم گاهی طبیعی باشد و گاهی نا طبیعی و عارضی و آنچه
طبیعی باشد جوشیدن خون کودکان را باشد از بهر آنکه خون کودکان
خام است چون شیره خام و خون جوانان همچون شیره پخته است
و رسیده و خون پیران همچون شیره ایست که قوت از وی برفته باشد
و سرکه خواهد شدن پس همچنان که شیره خام بطبع اندر خم بجوشد
و کف و دردی ازوی جدا شود و شیره پخته صافی جدا گردد خون کودکان
را چاره نیست از آنک در تن بجوشد و خامی بگذارد و قوامی دیگر
گیرد از بهر آنک ممکن نیست که چیزی گرم و تر و پخته شود و قوام گیرد
تا نجوشد و همچنانک طبیعت واجب کرد که دندان شیر بیفتد و دندان
قویتر برآید واجبست که خون اندر تن کودک بجوشد و فضله غذا

نخستین که از خون حیض یافته باشد و فضله غذا مخالف که از
پی تربیت کودکان در تن ایشان جمع شده باشد از خون ایشان جدا
نشود پس بدین سبب کم کودکان باشد که او را آبله بر نیاید لکن از
بهر آنک مزاجها و تنها و هوای موضعی و قوت هر تنی یکسان نیست
و نیز بعضی را چنان اتفاق افتاده باشد که مادر او را حمل از پیش
پاکی بوده باشد و بعضی از آنک از حیض پاک شده باشند تا بدان سبب
ماده تولد کند فرزند پاکیزه تر و تن درست تر و آفت آبله بدو
کمتر رسد و بعضی را حمل وقتی دیگر اتفاق افتاده باشد
و ماده تولد او با خلاط آمیخته بود فرزند نادرست تر باشد و آفت
آبله و بیماریها بدو بیشتر رسد پس بدین سببها بعضی را آبله زود
تر برآید و بعضی را دیرتر و بعضی را کمتر و بعضی را بیشتر و بعضی را
بسلامت و بعضی را خطرناک و برین قیاس واجب میکند
که چنانکه آبله بر نیاید مگر جوانی که او را در کودکی برنیامده باشد
یا اگر آمده باشد اندک آمده باشد یا مزاج او گرم و تر باشد و غذاها
گرم و تر بسیار خورد تا خون از رطوبت پاک شود بدین سبب ممکن
است که اگر چه اندر کودکی آبله بر آمده باشد اندر جوانی باز برآید
و هر چه ازین نوع باشد جوشیدن خون او عارضی بود و مردم پیر را
آبله بر نیاید مگر وقتی که هوا بد باشد و بیماری در آن شهر برآید یا هوا
بد و بخار و نفس ایشان اثر کند **علامتهای تب آبله** یا ناسه عظیم

باشد و درد پشت و درد سر و گرانی همه تن و سستی و ماندگی و ترسیدن
در خواب و سرخی چشم و دمعه و خارش بینی و بعضی را سرفه و درد گلو
و گرفتگی نفس و گرفتگی آواز پدید آید و آبله سپید یا سرخ یا زرد
باشد و اندک و پراکنده تر و امیدوارتر خاصه آنچه زود بیرون آید
و زود پخته شود و آنچه پهلوها دارد و درهم پیوسته بود و غشی یا کبود یا
سیاه باشد و بر سینه و شکم بسیار باشد و دیر بیرون آید و دیر
پخته شود خطرناک باشد و اگر نخست آبله بیرون آید پس
تب آید سخت بد باشد و اگر تب کسایر بد نشود پس از آنکه آبله
بر آید بهم باشد **علاج** آن هرگاه که اندر شهر آبله بسیار باشد کسانی را که
آمده نباشد فصد باید کرد یا حجامت و از گوشت و شیرینی و چیزها
گرم پرهیز کردن و با آب میوه ها طبع بدید کردن و فرود آوردن و چون
آبله بر آید هوای خانه معتدل باید داشتن و تن بجامه پوشیده داشتن
و جرعه جرعه آب سرد دادن و صندل و کافور بوییدن و سرکه و گلاب
به بینی بر کشیدن و آب کشنیز تر با نقیع سماق یا عصاره تخم نار
ترش و مازو بگلاب سوده بچشم اندر چکانند و سرمه بگلاب
سوده بچشم اندر چکانند با اندکی کافور و اگر حلق گرفته باشد
بشراب خرنوب غرغره کنند با آب یخ و غذا پست جو و پست عدس
آمیخته اندر آب انار ترش یا اندر آب غوره و اندکی شکر و طفشیل
با آب غوره یا با سرکه با شیره مغز بادام و اگر در حلق درشتی باشد پت

جو اندر جلاب دهند و کشکاب که از کشک جو و عدس مقشر ساخته
باشند سود دارد و اندر حصبه لعاب اسبغول و دانه آبی و کشکاب
رقیق و آب کدو و خربزه هندی و آب تخم خرفه با آب غوره و آب
ریواج و آب انار ترش آمیخته میدهند و همچنین آب تخم خرفه با این
آبها ترش آمیخته موافق بود و الله اعلم **مقاله چهارم اندر**
آماسها و ریشها آماس گرم علامتها آن لون سرخ بود و با ضربان
و سوزان و گرم باشد علاج آن ضد باید کرد و چون استفراغ بمطبوخ
هلیله یا بماء الفواکه یا با قراص بنفشه و طلی از اول صندل سپید و سرخ
و فوفل با آب عنب الثعلب و در میانه شیاف ابیضا و حضض و زعفران
و مر اندر آب کشنیز تر و با حز آرد جو با آب کشنیز تر و اگر سخت گرم
صلب شود کشنیز تر بکوبند و با روغن گل بسایند و چون مرهم کنند
و بر نهند و اگر آماس زخمی باشد یا سقطه بود صندل سرخ و زعفران
را استارا است با آب کشنیز تر سوده طلی کنند و پشم پاره بروغن گرم
کنند و بر نهند در وی نشاند **آماس سرد** علامتها آن گرانی باشد
و گرم نباشد و هم رنگ جای دیگر باشد علاج آن اگر شب یمانی اندر سرکه
حل کنند و آن سرکه با آب پالیزند و پنبه پاره بدان تر کنند و بر نهند
و ببندند و بروغن و نمک بمالند و پنبه با آب و خاکستر چوب رز یا
خاکستر چوب بلوط تر کنند و بر نهند و ببندند و اگر حاجت آید باستفراغ
رطوبت تدبیر کنند **سرطان** علاج آن همچون علاج مالیخولیا است

سوداء وآنچه طلي بايد كرد بهترين آنست كه صبر و اسفيداج بصلابه سرب
بسايند با آب كشنيز تر و طلي ميكنند تا مدتي بگذارد بي رنج
خنازير علاج آن استفراغ بلغم كنند و پرهيز از طعامهاي غليظ
و بسيار و مرهم دياخليون بر نهادن طاعون آماسي گرم باشد
يا سبز يا سرخ يا سياه با سوزش صعب و خفقان و غشي علاج آن
دل بشراب صندل و كافور و شراب حماض ترنج قوت دهند چنانك
در دل علاج كرم ياد كرده آمد و آن موضع را پا زنند و خون آن اندكي
بحجامه بكشند و هيچ طلي سرد بكار ندارند داحس آماسي باشد كه
در بن ناخن پديد آيد علاج آن نخست فصد بايد كرد و بزر البنج
وافيون و بزر قطونا بسركه سوده طلي كنند و خرقه تر كرده با
آب سرد بر سر آن نهند و هر ساعت تر مي كنند و بازمي پوشند
و اگر همه روز انگشت در آب سرد مي نهند صواب باشد و اگر ساكن
نشود در روغن گرم كرده مي نهد دمل علاج آن فصد استفراغ
بطبيخ هليله و حجامت و نخست چيزي كه بر وي نهند بزر قطونا
بسركه تر كرده بر نهند و از پس سه روز گندم و نان خشك اندر آب
و روغن بپزند و بر نهند و چون دل بالا چيزي بگويند و بار روغن گل
يا روغن تخم كتان بسرشند و بر نهند و تخم مرو و تخم كتان گوشته
با سرگين كبوتر و خمير بسرشند و بر نهند زود بپزاند شري
سبب شري بسيار يا خون صفرا باشد يا بلغم شري علامتها آن

آنچه

آنچه خوني باشد حركة آن بروز باشد و سرخ باشد و آنچه بلغمي بود
حركت آن بيشتر بشب باشد و هم رنگ و هم تن بود علاج آنچه سرخ
بود با آب غوره طلي كنند و آب غوره خورند و چون ساكن كرد در رگ
اكحل بزنند و طبع را با آب ميوها و خرما هندي نرم كنند و
دوغ ترش و آب انار و قرص كافور سود دارد و اگر مدت آن دراز
گردد دو درم هليله زرد و دو درم اياج فيقرا بسكنگبين بسرشند
و بدهند و بلغمي را نخست رگ زنند پس گلشكر و مسهل دهند
و اياراج فيقرا با تربد و غاريقون و نمك هندي و افتيمون و شحم
حنظل تركيب كنند و بدهند و گرماوه سود دارد جمره و نمله و نار
فارسي و كاورسه اين همه از جمله بثرات و آماسها گرم باشد
اما نمله بثرها خرد باشد در هم پيوسته ميكردد و همي باز مي شود با
خارش و سوزش همچون سوزش گزيدن مور و بعضي باشد كه
يك بثره باشد و بعضي باشد كه بثرات بود چون ثؤلول جمره
بثراتي كه باشد گرم و سوزان و زود سياه شود و تري كمتر دارد
نار فارسي بثراتي باشد بر آب رقيق با خارش و سوزش صعب كاورسه
بثرات خرد باشد و ميل بصلابت دارد از بهر آنكه ماده غليظ
باشد و بعضي علاج همه يك يكديگر نزديكست نخست تسكين صفرا
كنند با آب غوره و آب انار و مانند آن پس فصد كنند پس
بمطبوخ هليله يا بماء الرمانين استفراغ كنند و صندل و فوفل

وشیاف مامیثا واسفیذاج ارزیز و گل ارمنی با آب کشنیز تر
وآب کدو و آب عنب الثعلب طلی کنند و بسرکه و گلاب نیز
طلی میکنند دحجره رابس ازمسهل دادن آب انار ترش
اندر سرکه بپزند و بسایند و برخرقه طلی کنند و بروی نهند
واندر شبانروزی سه بار تازه کنند و گاورسه را همچنین ترتیب
علاج کنند لکن استفراغ بمطبوخ هلیله کنند واز تربد وافتیمون
خالی نگذارند **گر و خارش** هم خشک باشد و هم تر علاج خشک
را گرمابه خوش آب و شستن با آب چغندر و آرد نخود واستفراغ
بماء الجبن و بگیرند تخم زبراج و مغز زرد الو تلخ از هریک ده درم
نمک و سیماب کشته از هریک یکدرم بکوبند و بهم بیامیزند و بسرکه تر کنند
و بجوزات دیگ آس کرده بسرشند واندر گرمابه طلا کنند سه روز
دوا نافع الجرب بگیرند دارزرد و بوره و نمک و زرنیخ معدنی و قسط
از هریکی پنج مثقال کافور دانگی ونیم زیبق بخاکستر کشته یکی ونیم
مرداسنگ سه مثقال شوره پاره کهنه پنج مثقال گوگرد یک مثقال
جمله خرد بکوبند و بسه قسمت کنند و هر قسمتی تنها بروغن گل
یا روغن کنجد بیامیزند و بعد از آن که از گرمابه بیرون آید در آفتاب
بر همه تن طلی کند سه روز نیک شود ان شاء الله و اگر تر باشد
فصد کنند و بطبیخ شاهتره استفراغ کنند و بگیرند کندس دو درم
زراوند طویل چهار درم حبة الخضراء شانزده درم زرد چوبه

سه درم سیماب کشته دو درم بکوبند و بیامیزند و بسرکه تر کنند
و بروغن گل چرب کرده طلی کنند در گرمابه یا در آفتاب **سعفه و**
شیرینه علاج آن اگر سعفه خشک باشد رگ پس گوش بزنند
و آن خون در روی مالند پس مرهم سرخ طلی کنند و رگ قیفال بزنند
و بر گردن حجامت کنند و بگیرند کشنیز خشک سوخته و سفال
شوره کهن و حنا همه بکوبند و با سرکه و روغن گل طلی کنند و اگر
تر باشد فصد کنند و حجامت و استفراغ کنند بمطبوخ هلیله
و حب قوقایا و بگیرند روی سوخته و قنبیل و مرهم گلی یکدرم
زراوند طویل و قلقطار و صبر از هر یکی یکدرم همه بکوبند و بسرکه
و روغن گل طلی کنند **قروحها** صمغ و کتیرا و هلیله زرد کوفته
بسرکه بسرشند و طلی کنند و اگر سخت باشد استفراغ کنند
بمطبوخ افتیمون یا بماء الجبن و بگیرند مازو ناسفته اندر سرکه و بول
گاو بپزند تا مازو نرم شود و بسایند و طلی کنند **سوختن آتش**
در حال سپیده خایه مرغ با روغن گل طلی کنند و پس مرهم
اسفیذاج بر وی نهند و بگیرند اسفیذاج ارزیز و مرداسنگ
زرد از هر یک سه درم صبر یکدرم زراوند طویل دو درم با موم و
روغن گل بسرشند و طلی میکنند **ریش ملحی** علاج آن فصد
استفراغ صفرا و شراب غوره و شراب زرشک و شراب ریباج
و شراب لیمو و قرص کافور و طلی مرهم اسفیذاج **ریشها ملیه**

علاج آن دردی روغن زیت و شب یمانی و انگبین همه یکی را استادا
مرهم سازند و طلی کنند و بگیرند مس سوخته و رتینایج و نمک اندرانی
راسنا راست و روغن مورد و موم چندانک کفایت بود مرهم سازند
جراحت هر جراحتی که تازه باشد و راست افتاده بود اولیتر آن باشد
که هر دو لب آن فراهم گیرند و بگذارند که چیزی در میان افتد چون
موی یا روغن و غیر آن و خشک بند کنند و اگر جراحت ناهموار باشد
و زاویها دارند بشکافند و مشرح کنند پس علاج کنند و داروها
ذرور بکار دارد لکن ذرور خشک **صفت ذرور** بگیرند اسفیذاج
ارزیز و مرداسنگ از هر یکی یک جزو مر و مازو از هر یکی نیم جزو
بسایند و بکار دارند و اگر جراحت بر سر افتاده باشد زراوند مدحرج
اندر شراب بجوشانند و خشک کرده و کوفته و بیخته سود دارد **صفت ذرور**
که خون باز دارد بگیرند صبر و قشور الکندر از هر یکی یک جزو و دم الاخوین
و عنزروت از هر یکی نیم جزو بکوبند و ببیزند و بکار دارند و سیر کهن
خرد و سیر کهن است سوخته و ناسوخته خون باز دارد **خار و پیکان**
که در عضوی بماند علاج آن زراوند مدحرج کوفته با انگبین سرشته
و بیخ نی کوفته و بیخته با انگبین سرشته بر نهند خار و پیکان بیرون
آید **مقالت پنجم در علاج شکستگی و کوفتگی و فشاردگی استخوان**
بیرون آمدن بندها از جای خویش هر که که ازین نوع آفتی رسد در حال
فصد کنند اگر مانعی نباشد و اگر مانعی باشد حجامت بر برابر آن موضع

نهند و خون را بدیگر جانب کشند و طبع را بحقنه نرم کنند یا بآب میوها
و مشرود بیطوس دهند باریوند چینی اندر جلاب حل کنند و غذا
کشکاب و اسفاناخ و ماش مقشر بروغن بادام اما اگر ورم بمده
رسد سکنجبین ساده دهند با گلاب و بسد از هر یکی نیم مثقال و بگیرند
سیب پاک کرده و بگلاب بپزند پنجاه درم گل سرخ ده درم مصطکی
و اقاقیا و برگ مورد و سنبل از هر یکی پنج درم کوزسرو و زعفران و صبر
از هر یکی یکدرم بآب لسان الحمل بسرشند و بر نهند و ببندند و اگر ورم
رسیده باشد بگیرند ریوند چینی ده درم رو ناس ده درم لک
مغسول و طباشیر از هر یک پنج درم بکوبند و ببیزند شربت یکدرم با سکنجبین
و بگیرند صندل سپید و گل سرخ و بنفشه خشک از هر یکی پنج درم آرد
جو سه درم زعفران یکدرم کافور نیم درم بگلاب و روغن گل بسرشند و بر جگر
نهند و اگر حرارت کمتر باشد بگیرند گل سرخ پنج درم مصطکی و سنبل و
دارچینی از هر یکی دو درم برگ مورد سه درم لاذن دو درم لاذن بروغن
چیزی حل کنند یا بروغن یاسمین و دیگر داروها بدان بسرشند
و بکار دارند ضمادی بکنند بدین صفت اگر عضوی آزرده شده
باشد بگیرند حضض و مرو زعفران از هر یکی دو مثقال گل ارمنی
سه مثقال ماش مقشر بیست مثقال جمله را خرد بکوبند و ببیزند
و ازین جمله ده مثقال بگیرند و با آب برگ سرو بسرشند و ضماد کنند
و بر کرباس کهنه ببندند تا خشک شود نافع بود و الله اعلم

شکستگی و از جا بیرون آمدن بندها علاج آن کشیدنست چندانکه
بجای باز شود و راست کردن و بستن لیکن کشیدن برفق باید
چنانک دردی عظیم تولد نکند و آزرده شدن عضو بود را بروغن
گل چرب کنند و برگ مورد کوفته و بیخته بروی کنند و ببندند و تا
روز ثلثا بند و اگر آسیب بر عصب آمده باشد ضمادی بروغن
نرگس یا روغن یاسمن یا روغن سوسن بر شنند و نخست بشراب
تر کنند پس بروغن سوسن بر شنند و روغن شبث گرم کرده و روغن
بابونه و روغن سذاب گرم کرده پیوسته بر وی چکانند و داروها
شکستگی ازین نوع سازند صفت دارو بگیرند مغاث و ماش
مقشر از هر یک ده درم صبر و مر و خطمی سپید و آقاقیا از هر
یکی پنج درم گل ارمنی پنج درم همه کوفته و بیخته بسپیده خایه
مرغ بر شنند و بکار دارند و اگر چیزی گرم حاجت باشد زنگوش
و اکلیل الملک و راسن و برگ سرو زیاده کنند و اگر از بستن
دردی خیزد بگشایند و آسایش دهند و باز برفق ببندند
مقاله ششم در تدبیر زینت داء الثعلب علاج آن ایارج
فیقرا با شحم حنظل و غاریقون چند کرت بدهند و اگر کسی
را ضعیف باشد و شحم نتوان داد بطبیخ افتیمون استفراغ
کنند و ایارج فیقرا و معجون نجاح بکار دارد و خداوند
مزاج گرم را اطریفل کوچک و طبیخ هلیله زرد موافق باشد.

وبیخ کبر بپزند و ایارج فیقرا در وی حل کنند و با آن غرغره کنند
و عاقرقرحا و فربیون با زهره گاو بسایند و طلی کنند و پیاز نرگس بمالند
سود دارد سبوسه علاج آن خطمی سوده و آرد نخود بسرکه بر شنند
و بر سر طلی کنند و یک ساعت صبر کنند پس بشویند و اگر زهره گاو و شحم
حنظل با آن یار کنند قوی‌تر باشد درازکردن موی آب چغندر
و آب نخودی بشویند و صبر اندر آب برگ مورد تر بسایند و طلی کنند
و یکزمان صبر کنند پس بشویند و پیوسته موی را با آمله و هلیله سیاه
بشویند و روغن مورد و روغن آمله بکار دارند کلف رگ قیفال
بزنند و بطبیخ هلیله و افتیمون استفراغ کنند و ایارج فیقرا
بکار دارند و زرنیخ زرد با آب کشنیز تر بسایند و طلی کنند و تخم ترب و مغز
بادام تلخ و آرد باقلی و سنبل تخم خربزه کوفته و بزرد آب معصفر
بر شنند طلی [illegible] پس ازانک از گرمابه بیرون آمده باشند
بهق بطبیخ هلیلها و افتیمون استفراغ کنند و اطریفل
کوچک و معجون نجاح بکار دارند و بگیرند تخم ترب و روناس و کندس
و شیطرج و شحم حنظل و مازریون و زرنیخ سپید و خردل و سقمونیا
راست راست بکوبند و ببیزند و بسرکه طلی کنند اندر گرمابه یا در
آفتاب یا نزدیک آتش برص علاج آن قی کردنست و با ایارج
لوغاذیا و یا بمطبوخ افتیمون استفراغ کنند و اطریفل ما مان بدر
بکار دارند و طلی بداروها قوی‌تر کنند بدین صفت بگیرند برگ مازریون

وخربق سیاه و بلیله و بوره را ستاراست ببر که بپزند و زطرون
وذراریح وسوس آهن وکف دریا کوفته و بیخته در روی افکنند
و بیاپیند تا همچون غالیه شود و اندر آفتاب طلی کنند و چندانک
تواند صبر کند پس بشویند واگر آبله کرده آنرا بکفایند و آب بیرون
کنند وصبر کنند تا خشک شود و بازمعاودت کنند صفت طلی دیگر
بگیرند شیطرج و نیل وفوه و شب یمانی و دُردی خم خشک کرده همه
بکوبند و بیرشند ببرکه و بکار دارند وفوه را در آب بپزند و پالایند
و دارو را بدان آب حل کنند بیست روز تمام طلی کنند اثر وی بماند
رنگ روی بار وشن کردن بگیرند آرد باقلی و آرد نخود و آرد جو و نشاسته
و کثیرا و تخم ترب کوفته نرم همه اندر شیر تازه بیرشند یا اندر کشکاب
و اول شب طلی کنند و همه شب صبر کنند و بامداد باب گرم بشویند
و اندرین آب سپوس گندم و بنفشه خشک باید که پخته باشند
و پالوده و شیر تازه و پیه بط و پیه مرغ و مغز استخوان و انار
شیرین و زرده خایه مرغ نیم برشت و انجیر خشک و ترب و
کندنا و اندکی انگژد و اندکی زعفران و اندکی شیر خوردن این
جمله را صافی کند وتازه و افروخته دارد بوی اندامها خوش کردن
و بوی عرق هلیون و حرشف و زردالو و شیع آن خوردن و شراب
ریحانی خوردن بوی عرق و بوی همه اندامها خوش کند معجون
انوشداروکه در وی مفرح است بوی دهان و بوی عرق و بویها همه

اندامها خوش کند و رنگ روی صافی کند و معده را قوت دهد و
طعام را بگوارد و آنها پیش از طعام و پس از طعام بکار توان داشت
طرقیدن پاشنه علاج آن پای را از خاک نگاه باید داشت و بگیرند
مازو و صمغ عربی کوفته و بیخته نرم بروغن مسند روس بیرشند
و در کفشک کنند و کاغذی بر زبر آن نهند تا دارو در روی خشک
شود و این دارو پس از آن بکار دارند که پای اندر گرماوه شسته
و مالیده و پاک کرده باشند مقاله هفتم در علاج زهرها
اول کسانی را که دشمن و تهمت آن باشد که ایشان را چیزی زیان
کار دهند طریق احتیاط آنست که در جایگاه تهمت طعامی
و شرابی که طعم سخت قوی باشد نخورد مثلا که سخت شیرین باشد
یا سخت ترش یا سخت تیز یا سخت شور نخورد و دست بازکشد
از بهر آنکه طعم چیزها زیان کار بوی آن در چنین طعامها و شرابها
پوشیده توان داشت و طریق دیگر آنست که آنجا که ایمن نباشد
طعام و شراب بخورد و حاضر نکرده از هر دو کار یکی آنکه اگر شهوة
طعام بدید آید و چیزی زیان کار دهند طعم و بوی آن بسبب
در بایست طعام و رغبت بدان بر مردم پوشیده گردد و دوم آنکه
چیزهای زیان کار در حال گرسنگی و تشنگی زود تر اثر کند
و در رگها و در ره گذرها بنماند و زود بگذرد و قوة آن بدل رسد
اگر طعام و شراب خورده باشد قوة آن چیز نخست بر طعام آید

وضعیف شود و از بهر انکه رگها ممتلی باشند زهر گذر نیابد و بدل
نرسد و باشد که اندران طعام که او خورده باشد چیزی بوده باشد
که قوت آن با قوت زهر باز کوشد و مضرت آن دفع کند و طریق
دیگر انکه بر سبیل احتیاط فصد کنند و نخست چیزی که خورند که
مضرت آن دفع کند و قوت آن زهر از دل باز دارد صفت داروئی
که از جنس غذا باشد و مضرت بیشترین زهرها باز دارد و در دوا
مضرت نباشد بگیرند گوز مغز پاک کرده شش درم برگ سذاب
خشک و نمک درست از هر یک یک درم انجیر خشک چندانکه
دیگر چیزها بدان بتوان سرشت و بسرشند شربت چند یک جوز
وگوشت قدید راسو بخاصیت مضرت بیشترین زهرها باز دارد
چون قدید کرده باشند گوشت راسو را و تریاق بزرگ و مثرود
یطوس و تریاق اربعه و تریاق ثمانیه و تریاق الطین همه بیش
از آن و پس از آن مضرت زهرها را دفع کننده است لکن باشد که
مزاج هر شخصی بهر وقتی این معجونها احتمال نکند پس مضرتی شود
بر خویشتن بتوان نهاد هنوز مضرتی نارسیده و اگر دیگر ازین
معجونها چیزی بخورد و حرارتی در وی پدید آید آب یخ و روغن
گل باید داد بسیار و شیر فرمودن اما قانون علاج همه زهرها آنست
که هرگاه که حس آن نیابد که او را زهری داده اند در حال قی کنند
بخت
پیش از انکه قوت آن در تن پراکنده شود باب نیم گرم و روغن شیر

وطبیخ

وطبیخ شبث و اندکی بوره و روغن بسیار که بیشتر آرد و هرگاه که قی
کرده آید تمام شیر تازه خورند بسیار و اگر بشیر بنبوق افتند سخت نیک
باشد شیر حاضر نباشد مسکه گداخته بجای آن باشد و لعاب تخم کتان
و پیه بط گداخته و شراب شیرین سود دارد و اگر از معجونها بزرگ چون
تریاق و مثرودیطوس و غیر آن حرارتی تولد کند آب یخ و روغن
گل هم باید داد و بدان قی فرمودن و اگر در خواب شوند نشاید گذاشت
و جهد باید کرد که ممکن گردد بیداری باید داشت و اگر طعام خورند بسیار
بسیار باید خورد تا اگر قی نیفتد بسیاری طعام بران چیز غلبه کند
و باشد که معده ممتلی گردد و قی کردن آسان شود اما داروها که از
بهر گزیدن جانوران زیان کار دهند شیر لاغیر که آنرا تریاق بوشیخه
گویند گزیدن افعی را سخت نافع بود و شراب انگوری که افعی در وی
افتاده باشد و هر ده گزیدن همه جانوران را سود دارد و نافع بود دو
مقدار دو درم تخم ترنج ضد همه زهرهای جانوران است و بیخ انگدان
باذزهر همه است و داروها که طلی کنند نفط اسفید است
و سیر خام و پخته با روغن گاو سرشته و چند بید ستر با روغن زیت
سرشته و غصات کند تا و عصاره بوذنه جوپاری و زهره گاو و بز
و نمک و سیر کفک بوزه سرشته ضماد کردن باذزهر همه زهرها است
از جانوران و این گزیده است گفتار در چیزهایی که باید خورد از
بهر گزیدن همه کار از آن داروها که نیکست تخم جند قوقی است که در

در آب کنند و بخورند و بچشه بودنه مهر سه کونه ا د و جند پند ستر بحیث
عجب است از بهر این کار و اما شیر لاعنیه و کمان برم که این آنست
که وی را تریاق فراوی کویند و تریاق بوشیتی سخت سوفمند است
مکو کزیدن مار انرا خاصه افعی و حدوله و بوحاو بیش موشک و
آذریون و تخم باذآورد و سفندان سغیذ و بیزر زیره آنک بشونیز
ماند و کاشم و پوست او و برکی بتازی آنرا ... کویند با فلفل
نیکست و خلفل خوردن تنها نیز نیک است جالینوس کوید
آن چند کر افعی در وی افتاده باشد و مرده بود سوذ دارد مر کزیدن
جمندکان را پس خوذ تریاق جلو نه بود و تخم ترنج صند همه زهرها است
رشربتی از دو مثقال است و بیخ انکذان سوفمند است بهمه
زهرها را و بیخ انکشت و جاوشیر و زراوند و شکوفه خر زهره و بر
و بار جذانکه تازه بود سخت عجیبست اندرین باب و دار چینی
و مشک بز سوخته اکر ضماد کنند و یا بخورند نیکست و کافور بوس
و کل شب بیز و خرچنک جوبی با شیر و نانخواه و سکبینه و بسته
با بنید و بودنه و بخته وی اکر بخورند باید و ضماد کنند و اسن
و قیصوم و قردمانا و غاریقون همه نیک اندو نیز شکم را سوتا
معدهٔ وی بکاشنی پاک کنند و خشک کنند و قدید کنند و بوقت
آنکه بکار باید بکار دارند نیک بود و بخته حنازی یا بوستانی
و تخم خیرو که بتازی خطمی کویند و مغز سر مرغ خانکی خاصه
با

با بغبر مایه و خوردی را سوزنند و خوردی موش دو پای زنند که بتازی
بجرد کویند چون ببلد بخورند و بخته خرچنک جوبی و خون سنک
پشت و بیزرد سخت نیکست و جنطیانا عجبست و تخم کزر
دشتی سوفمند است و از آن چیزها که اندرین باب بکار باید داروها
سرد است و آن بیخ سیفیبک که بدو ضماد کنند با انکبین و کاشنی
دشتی اندرین باب سخت عجیبست و پرسیاوشان مر جمله زهرها
را نیک است و از آن چیزها که مرکب اندو نیکست غاریقون
که با مثقالی زراوند دراز بخورند و نیز تریاقی بزرکست افیون
و مر از هر یکی درسنکی و بلبل درسنکی و نیم و بیخ زراوند دراز
و آن کرد از هر یکی سه درم سپید کنده و زیره هندی از هر یکی
درسنکی شونیز پنجدرم خنطیا با سه درم این همه با انکبین بباید سرشت
و بآب جرجیر شربتی مثقالی است بنید بخته نیکست و نیز
داروی کل مختوم و نسخت اینست حب غاریقون دو مثقال کل
مختوم مجندین و دو ملوس بباید خوردن با روغن زیت و شربتی
جند فندق است اندر سه وقیه آب انکبین تریاق که همه کزندکان را
را شاید بلبل ده درم سنبل دو درم زراوند و بیخ از هر یکی
یکدرم بباید سرشت بعصیر حنجک که بتازی خرنوب کویند و چهل
روز اندر آفتاب باید نهاد و هر روز یکبار بباید جنبانیدن و هر بار که
خشک شود تر کردن و بآب بباید خوردن و کروهی کویند که اکر در

چشم کشند نیز منفعت کند و بجشه و بجشه خرجنک جویی و خون
سنک پشت داروهایی که سود دارد مر همه کزیدها را
شونیز و سپند کنده و زیره از هر یکی دو درم جنطیانا و زراوند
کرد از هر یکی یکدرم و مر بنید درم با انکپین بباید سرشتن و شربتی جند
باقلی رومی است اندر بنید بخورد دیگر جنطیانا دو درم بلبل
و سذاب از یکی یکدرم با انکپین بباید سرشتن و این یک شربت
است اندر بنید بباید خوردن دیگر حماما و حب بلسان از هر
یکی سه درم تخم کندر و تخم کندنا از یکی یکدرم زراوند و بیخ
انکذان سیاه از هر یکی دو درم و مر بنید درم با انکپین بباید سرشتن
و شربتی جند باقلی شامی است اندر بنید باید خورد دیگر جنطیانا
دو درم بلبل و سذاب از هر یکی یکدرم با انکپین بباید سرشتن
و این یک شربت است اندر بنید باید خورد دیگر حماما و حب
بلسان از هر یکی سه درم تخم کندنا از هر یکی یکدرم زراوند و بیخ
انکذان سیاه از هر یکی دو درم مر و زعفران از هر یکی یکدرم
کل مختوم جهار درم با انکپین بباید سرشتن شربتی جند باقلی
است و نیز حب بلسان و زوفا خشک و تخم شلجم دشتی
و بلیل سفید و سیاه و دار فلفل و وج و افیسون و قطرا
سالیون و اسارون و زیره و تخم بنک از هر یکی جهار درم سنبل
و فقاح اذخر از هر یکی شش درم با انکپین بباید سرشتن

شربتی جند باقلی شامی است آنجه بر جایکاه کزیدن اندایند
نقط سپندست یا نقط ازرق با شیر خشیا و سیر با روغن کاو بریز
کرده ماخته پندستر با روغن زیت یا عبیر کنند تا که آب بدو کشیده
بود و بوفته جو.. بی و برک او کشنده است مر زهرها کبریت با بول یا خر
ماکیان یا خروس را شکم بشکافند و اندر وقت بذو نهند و هر ساعة
بدل میکنند و باید که جون بکار دارند کرم باشد و کروهی کویند که مرغ
ماده را سنکدان کرامست بسوی آنکه که سنک و ریک و خس بخورند
و جون بخورند اندر شکم وی بکذازد کوییم که شاید بودن که اینک
در حوصله و سنکدان وی است کرامست بس آنجه ضماد بذو کنند
نیکست با سرکه یا زهره کاو نر یا سبزه و برک خنثی یا خاکستر
و سرکه خاصه خاکستر هیزم انجیر یا هیزم رز بجوشیده
حال و زفت و نمک و پشکل بز سوخته ... مر همه کزیدن
کزیدن آن مار را که او را صله کویند دیکر بکیرند سبز
و اهک با آب صابون بر وی اندایند یا قطران یا بجشه و
و نمک پکدایند و زفت جوشانیده نیک است که بر کزیدن کزیدن
تا کزیدن افعی نیز و این از درمان کردن مردمان مصراست و ابی
داغ کردن نیکست نیز مرهمی که بنمک کنند و مرهمی که بنیر
و آب دریا کرم کرده شها یا با سرکه و بجشه موش دشتی و بجشه را
جزها بی که بر بشاندایند تا جنبدکان نزدیک وی نشوند آن جیزها

[illegible]
و جون میعه در روغن زیت بگذازند نیک بود و جون برگ
صنوبر تا نرم کوفته اندر روغن زیت آغارند نیک بود یا قثاء سرو
یا دانه نار و برگ بیخ انگشت اندر روغن زیت و بیخ انگذان و بیخ
حشیش و ذوقو و حب بلسان و بیخ سنبذان خوش این همه با روغن
زیت بکار دارند و نیز داروها مرکب جون بیخ انگذان سیاه
و شکوفه شاخ نارژه و دانه عرعر هر یکی دو جزو و بیخ سیفیسک
نیم جزو حب بلسان و قردمانا از هر یک سه جزو و نیم کوفته باید کردن
اروها را و اندر روغن زیت بباید بخش نیک تا بقوام آید و سیج کرمابه
الله حبشی دو درم حب بلسان و تخم بنک از هر یکی نیم درم
و روغن زیت بباید آمیختن و اندر مالیذن شکوفه
نوی بیخ بیروج دو جزو تخم بنک سه جزو همه را با
بباید آمیختن و اندر مالند و اگر اینها که گفته شد بر
وزانند شاید و اگر در خانه بگسترانند حشرات بگریزند و اگر
زود میعه یکجزو با روغن زیت بیامیزند و اندر مالند
ندگان از پیش این کس بگریزند و اگر روغن زیت اندر
یزد **گریزانیذن جندگانرا گلی ه** باید که
زنند بدانجه ح خ ب ر د
نیم اندر بخورها کردن تا از نزدیک وی بشوند اما آنجه

بخور باید کردن آنست که بجوب نارژ دوذ کنند تا جندگان
بگریزند و بیخ سوسن نیز و شاخ درخت نارژ نیک است و بپرزد
نیز و سروها و شنکل که بتازی طلف گویند و سعب و موی جانوران
و مقل و سکبینه و انگژد و برگ غار و دانه غار و بوذنه و درمنه اندر
خانه گسترانیذن نیک بود و قطران در خانه پراکنده و جعده و بیخ
انگشت نیز اگر بر آتش افکنند و اگر در زیر جامه خواب افکنند نیک
بود و سنبذان خوش و خاکستر جوب صنوبر با پزند جندگان را
بگریزاند و اگر افیون بر آتش نهند نیک بود و شونیز و پرزد و سرگین
و مرگوزن و کبریت و سیسنبر جون دوذ کنند ماران و جندگان بگریزند
و میعه و سرو و گوزن و شونیز از هر یکی جزوی و موی بز و بیم وی
از هر یک نیم جزو قرصها کنند و خانه را بذان دوذ کنند قردمانا
و بیخ انگذان سیاه و میعه از هر یکی یک وقیه و پوست خایه اشتر
مرغ و شونیز و تخم بنک و سنبد کنده از هر یکی دو وقیه جمع کنند
و خانه را بذان دوذ کنند دیگر برگ سرو با صنوبر و شونیز و تخم بنک
از هر یکی یکدرم پوست بیخ سیفیسک یکدرم موی بز سه درم بوذنه
دو درم همه با یکدیگر بباید آمیختن و بر آتش جوب رز باید نهاذ
و دود کردن بذان در آن جایگاه و آنجه جون بر زمین بگسترند جند
گان بگریزند سیسنبر و بوذنه و بیخ انگشت نگاه دارنده
غلیت از جندگان جون گرد اگرد بستر بگسترانند و درمنه و حلتیت

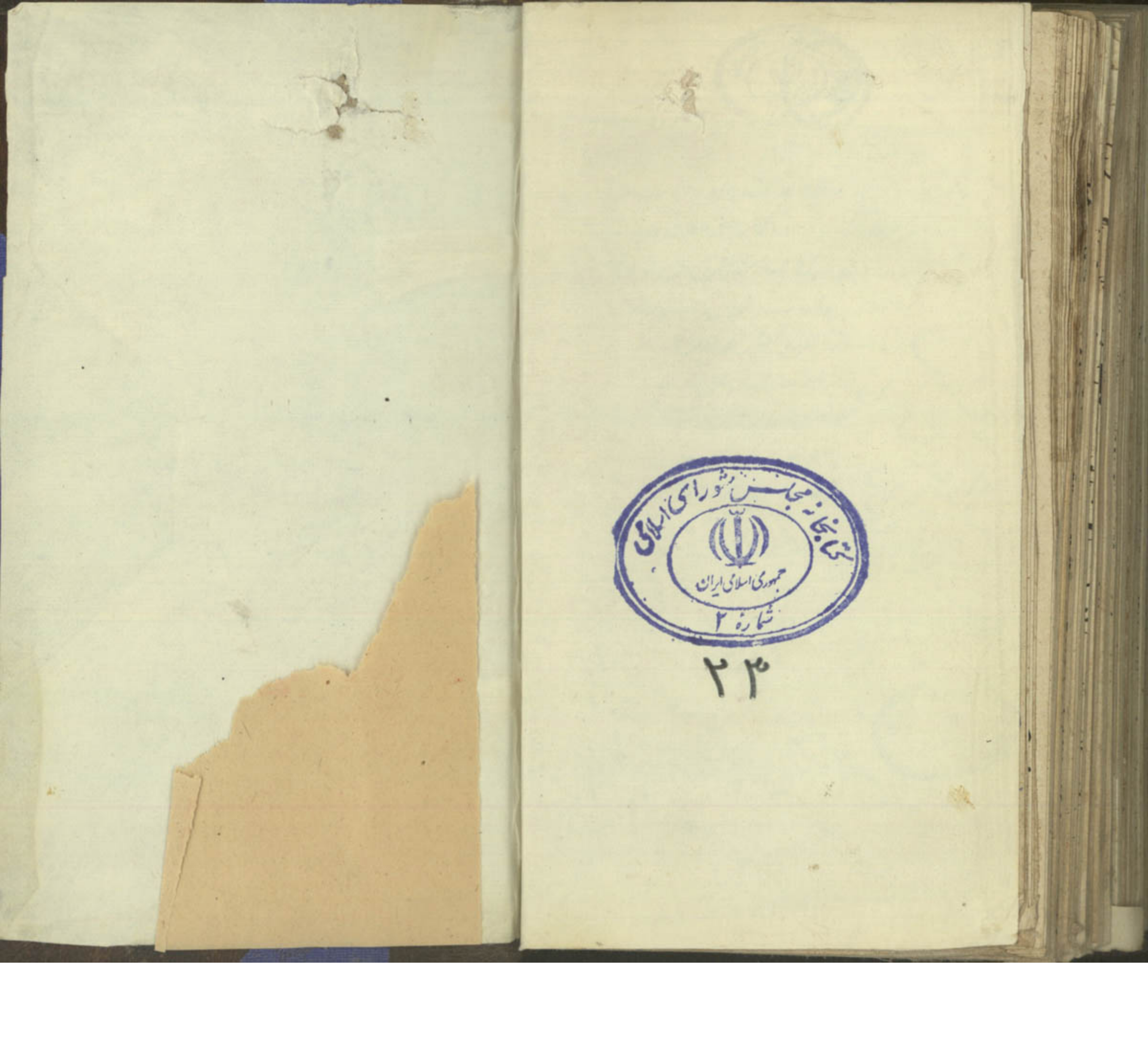
نیز و غار نیز اندرین باب سخت عجیب است و اگر گرد برگرد جایگاه
خویش چون مندیل گرد بکشند از خاکستر چوب صنوبر نیک بود
و آنچه سود دارد در دور کردن ایشان از جایگاه خویش آنست
که جراغها و روشناییها دورتر از جایگاه خویش بنهند تا ایشان آنجا
روند و نیز درمانی از بهر دور کردن جمندگان که بعلق بخانه دارد
آنست که طاوس و مرغ آبی سفید و خارپشت و راسو و آنچه بدیشان
ماند در خانه بدارند زیرا که جمندگان از ایشان بترسند و چون چیزی
از جمندگان پدید آید بکشند و گویند اگر کسی از پوست گوزن چون
سفره بسازد و بروی نشیند مار بنزدیک آن جای نشود
و همچنین اگر از آن پوست جامه کنند و در پوشند مار نزدیک وی
نشود و این سخن کس گفته است که نقه نیست **یاد کردن چیزهایی**
که دد کان را بکشد گروهی گفته اند که خربق سگان را و
گرگان را بکشد و خانق پلنگ را بکشد و بادام تلخ روباه را
بکشد و خرزهره و برگ آزاد درخت هر جنده کان را بکشد
و بیشتر از این چیزها معروف اند **دور کردن ماران**
سرو یا گوزن چون دود کنند مار را بگریزاند و پشم بز و بیخ سوسن
و عاقرقرحا و کبریت اگر کسی دست خویش را بدان بینداید یا بعصاره
وی یا بیخته وی مار افعی وی را نگزد و اگر آبی که نوشادر در او
بگداخته باشند و در جایی بریزند ماران بگریزند و سپندان مار را

بکشد

بکشد و اگر سپندان بر راه مار نهند وی بگردد و بسوی دیگر
شود و اگر روزه داری خیو در دهان مار افکند بمیرد **دور کردن کژدم**
و کشتن وی کژدم هم از خیو مردم روزه دار بمیرد خاصه که
گرم مزاج بود و اگر ترب پوست باز کرده بر وی نهند و با عصاره
وی بدو رسد بمیرد همچنان و اگر پیه بز بگدازند و میعه و زرنیخ
و بشک گوسفند بدان بیامیزند و نزدیک سوراخ کژدم بر آتش
نهند کژدم را از سوراخ بیرون آرد و بگریزاند و اگر پارها ترب
پوست باز کرده بر در سوراخ کژدم نهند از سوراخ بیرون نیارد
آمدن و اگر کژدم را بر در سوراخ بسوزند دیگران بگریزند و زرنیخ
اگر بسوزند همین فعل کند **دور کردن کیک** اگر حنظل
در آب آغارند و آن آب در خانه بزنند کیک بمیرد یا بگریزد و تخم
خرنوب و تخم علیق نیز این بکند و اگر چوبی را به پیه خارپشت
بیندایند همه برو گرد شوند و از بوی کبریت بگریزند و از بوی برگ
خرزهره و گیاهی هست که وی را اکیکوشه گویند و معنیش کیال
کیک است چون اندر میان بستر کنند کیک بی هوش گردد و بمیرد
دور کردن موش اگر بر سوراخ ایشان قطران بپراکنند
بگریزند **دور کردن مگس** اگر زرنیخ اندر شیر کنند و جایی بنهند
چون مگس بر آنجا نشیند بمیرد و از دود کندر و تخم خانق بمیرد
دور کردن زنبور از بخار کبریت بگریزند و اگر خطمی بر تن



چین فعل کنند. دور کردن دیوچه افسنتین اگر در سه
جامه نهند دیوچه اندر جامه نیفتد و بوذنه و پوست ترنج نیز
و هو اعلم و حکم. تمام شد کتاب خفی علائی بعون الله تعالی
و حسن توفیقه فی السادس عشر من شهر شوال لحجه سبع
و ثلثین و ثمانمایه الهجریه النبویه الهلالیه
علی ید العبد الفقیر المحتاج الی رحمة الله
تعالی عبدالله بن محمد بن حاجی سعد البر
بن حاجی یوسف بن حاجی محمد المعلم القاری
اصلح الله احواله و غفر ذنوبه
و ستر عیوبه حامدا لله و مصلیا لرسوله



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ۲
۲۴

